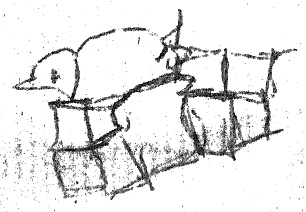
تاریخ مختصر حیدرآباد



از

فرید الدین خان

میر میران جہان شاہ کواکب لشکر
زینت تیغ و کمر مالک تخت و افسر

صاحب حلم و ادب بحر کرم فخر زمن
میر عثمان علی خان شہنشاہ دکن



اعلیحضرت ہمایون میر عثمان علی خان شاہ دکن
خلد اللہ ملکہ و سلطانہ

تقریظ

(از جناب عالم کامل آقا سید محمد علی پروفیسر فارسی نظام کالج)

احقر کتاب "تاریخ مختصر حیدرآباد" ترجمہ حضرت اجل فخم نواب فریدالدین خان ابن نواب سلطان الملک بہادر را از اول تا آخر مطالعہ نمودم و موافق فارسی ایرانش یافتم ترجمہ تمام الفاظ انگلیسی اصل کتاب در فارسی آمدہ با این حال فارسیش موافق اصطلاح و سلیس است و مخصوصاً برای طلاب مدارس بسیار مفید۔ اگر اینگونہ تالیفات در ہند زیادہ شود و در مدارس جاری گردد نقص فارسی این ملک زایل خواہد گشت۔

سید محمد علی ایرانی

ماہ جمادی الثانیہ ۱۳۳۵ھ ہجری

دیباچہ مترجم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ علی محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین ۔

وبعد چنین گوید احقر بندگان محمد فریدالدین خان کہ یکے از السنۂ حکمیۂ ملک ما زبان فارسی است و تا یک قرن قبل زبانِ علمی و دولتی تمام ہندوستان بود و لسان اردو ہرچہ دارد از ان دارد سلطنت امپراطوری و امارات امروزی ہندوستان ہم فارسی را یکے از السنۂ عمدۂ مدارس قرار دادند اما ہزار حیف کہ در فارسی ما ہندیان نقص بزرگی است و کمتر از ما ملتفت آن ہستند بسیاری از کلمات و ترکیباتِ فارسی را ما در اردو گرفتہ برای معانی دیگر استعمال می نمائیم و چون فارسی بنویسیم ہمان الفاظ را برای آن معانی کہ در اردو دارند میاوریم مثل اینکہ لفظِ غریب کہ در فارسی بمعنی مسافر است در اردو معنی فقیر دارد و لفظ دریافت کہ در فارسی بمعنی وصول است در اردو بمعنی تحقیق میباید و لفظ کرور کہ در فارسی پنج لک است در اردو صد لک ۔ این خادم الطلبہ در تحصیل فارسی صحیح ایرانی زحمت بسیار کشیدم و اکنون برای نفع طلاب فارسی ہند "تاریخ مختصر حیدرآباد"

A Short History of Hyderabad

تالیف جناب پی - وی نایدو را که یکی از کتب درسی انگلیسی مدارس است به فارسی ایرانی ترجمه نمودم و از جناب مؤلف ممنونم که اذن طبع لطف کردند. چون بعضی از الفاظ این ترجمه در فارسی هند معنی دیگر دارند و بعضی در کتب لغت فارسی هند موجود نیستند. لهذا معنی آن کلمات را در حاشیه نوشتم تا خوانندگانِ هند در اشتباه نیفتند و نیز سعی نمودم که ترجمهٔ اصطلاحی و بقدر امکان لفظی هم باشد تا هر کس انگلیسی می داند از مقابله ترجمه با اصل فارسی آموزد و هر کس فارسی می داند انگلیسی آموزد.

از سعادت و خوشبختی خودم متشکرم که در زمان سلطنت اعلیحضرت دارا شوکت سلیمان حشمت پادشاهِ دل آگاه نواب میر عثمان علیخان بهادر نظام الملک آصف جاه خلد الله ملکهٔ و سلطانهٔ.

به ترجمهٔ این کتاب موفق شدم و این گونه خدمات علمیه از امثال بنده نتیجهٔ علم دوستی و ترقی خواهی آن وجود مبارک است که بندگان را هم به شوق آورده است. ــه

این همه آوازها از شه بود

از خوانندگان محترم استدعا میرود که اگر خطائی از مترجم بینند بکرم خود عفو فرمایند که سهو لازم انسان است.

تاریخ مختصر حیدرآباد دکن

(۱)

حدود عرض مملکت اعلیحضرت نظام از پانزده درجه و ده دقیقه (یه ی) تا بیست و یک درجه و چهل و یک دقیقه (کا ما) است - و طول ان از هفتاد و چهار درجه و چهل دقیقه (عد م) است تا هشتاد و یک درجه و سی و یک دقیقه (فا لا) — بطرف شمال سلطنت مذکور رود تاپتی و ولایت خاندیش است که در ایالت بمبئی واقع است و حد جنوبی مملکت رود تنگابها در اد کرشنا و حد مشرقیش رود وارداکوداوری و حد مغربیش دهاروار و کلادجی و شولاپور و احمدنگر بود - این چهار ولایت[۵۱] هم در ایالت بمبئی واقع است -

مساحت و سکنه مملکت مساحت سلطنت (۸۲۷۹۸) میل مربع است و در آن ولایت برار هم شامل است و ان مساحت تقریبًا مساوی انگلند و اسکاتلند می شود یا مساوی ولایت بمبئی خواهد شد اگر سندر را در ان شامل نکنند و سکنه ملک مطابق سرشماری[۵۲] سنه ۱۹۰۱ء ۱۱۱۴۱۱۴۲ می باشد که صدی هشتاد و هشت

---

[۵۱] ولایت وہ تعلقہ ہے جسمین ایک ہی بڑا شہر ہو اور ایالت وہ تعلقہ ہے جسمین کئی بڑے شہر ہوں شامل

[۵۲] سرشماری - مردم شماری

ان ہندو وصدی ده مسلمانند۔

زبانهای مملکت - زبانهای عمدهٔ مملکت تلنگی و کنری و اردو و مرہتی است۔ زبان مرہتی عموماً در ولایت اورنگ آباد و عثمان آباد و پربہنی و ناندیر و بیدر رایج است و تلنگی در ولایت الکنداں و ورنگل و نلگنده و محبوب نگر و نظام آباد و گلشن آباد و نواح حیدر آباد گفته می شود۔ زبان کنری در گلبرگه و لنگسگور و رایچور رائج است۔ و اردو در خود شهر حیدر آباد۔

باب اوّل

عصر ہندوها - قوم دراوید در حصه بزرگ دکن که حالا ان را مملکت نظام می نامند سکنی داشتند زمان ایشان را عصر پیش از تاریخ گویند و هنوز جماعت بزرگ تلنگی از ایشان موجود است۔ در کتاب رامایَنا مکرر این جزو دکن به اسم جنگل بزرگ دندکا ذکر شده است و مقصود از جنگل مذکور تقریباً تمام حصه دکن است۔ در ان وقت ولایت بیجانگر و انا گندی را که برکناره رود تنگابهادرا واقع است کشکندا می نامیدند و در انجا قوم سوگری وا حکومت می نمود و حالات قوم کلنگا و پاندیا در مهابهاراتا ذکر شده است که اقوام مذکور در ازمنهٔ مختلفه در دکن حکومت کردند۔

حملهٔ قوم آریا - در قرن پنجم و ششم قبل از میلاد مسیح قوم آریا بر ولایت دکن حمله کردند و بعد از ان قوم مزبور در سه قرن دیگر بسیاری از جاهای آن ملک مسکن گرفتند بعضی از اهل انجا را تابع رسوم و عادات خود ساختند و بعضی دیگر مثل بهیل و گوند

و دیگران را کوه ها راندند - در قرن پنجم سلطنت اندره تمام ان ملکی را که مابین رود کرشنا و گوداوری واقع است داشتند و دار السلطنه ان نزدیک امراوتی در اواخر مجرای کرشنا واقع شده است -

قوم کلنگا — مگاستینس سفیر سلوکوس که به دربار چندره گپتا به پاتنه فرستاده شده بود و در انجا از سال ۳۱۷ تا ۳۱۲ قبل از میلاد مسیح ماند چنین می نویسد که کلنگا کنار دریا منزل داشتند معلوم می شود در قرن چهارم میلادی قوم مذکور در ان زمینی که مابین رود کرشنا و گنجه واقع است سکنی داشتند و دار السلطنه ان بردوان بود -

مادیا کلنگا — ان طرف کلنگا مادیا کلنگا می ماندند و باز ان طرف ایشان قوم اندره - قوم اندره پیش از آمدن مگاستینس در هند فتوحات خود را در طرف شمال تا نربدا توسیع داد - مگاستینس انها را قوم قوی یافت که دهات بسیار و سی شهر با حصار و صد هزار لشکر پیاده و دو هزار سواره و یک هزار فیل داشتند -

سلطنت اسوکا — اسوکا شاه که مذهب بودها داشت از سال (۲۷۰) تا (۲۲۶) قبل از میلاد مسیح حکومت کرد و سلطنت خود را تا به کنارهٔ مرتفع و کنارهٔ منخفض کرشنا وسعت داد - از کتیبهٔ او معلوم می شود علاوه بر شمال هند چهارده ملت دیگر تابع او بودند - استیکا و پتنیکا و اندره و پولندا از ان چهارده ملت هستند و در دکن مسکن داشتند -

اندره بهرتیا — قریب ۲۶ سال پیش از میلاد مسیح یک سردار

اندره مگادہا را فتح کرد و خانوادۂ اندره برمی تیا یعنی استاوانا را برپاساخت و خاندان مذکور تا چہار قرن و نیم حکومت کرد۔

ملک کلنگا سیاح بزرگ چین ہیون تسنگ در اواسط قرن ہفتم میلادی به ہند آمده و از سال (۶۲۹ و تا ۶۴۵) در انجا ماند اخبار شیرینی در باب ممالکی که در محل عبور او واقع شدند ذکر می کند۔ دران وقت مساحت دور مملکت کلنگا (۱۰۰۰) میل و دور پای تخت ان پنج میل بود ولایت بنگال و اریسا در زمان مگاستینس جزو سلطنت کلنگا بود اما در زمان ان سیاح چینی مستقل شده بودند زمین شان خصب[1] و بقاعده زراعت می شد۔

کوسالا یعنی برار در طرف شمال غربی سلطنت کلنگا مملکت کوسالا که حالا ان را براری گویند واقع بود مساحت دور مملکت مذکور یک ہزار میل بود شہرہا و دہات ان نزدیک ہم دیگر واقع بودند و خیلے جمعیت ہم داشتند و اہل انجا که مرکب از بودہائی و ہندو بود خیلے سخت و سودائی و دلیر و بلند قد و سیاه بودند۔

ملک اندره پس ازان ہیون تسنگ به ملک قدیم اندره رفت و دران وقت قوم مذکور ضعیف شده بود و دور ملک شان صرف شش صد میل بود۔ بیست دیر بودہائی و سی تبکدۂ ہندو داشت۔

دناکاتا کایا ملک اندرۂ بزرگ در جنوب سلطنت اندره مملکت

---

[1] خصب - زرخیز

اندرهٔ بزرگ واقع بود مساحت دوران (۱۴۰۰) میل و پای تختش بزواد او زمین زرخیز داشت و جمعیت[۱] شهرهایش کم و جنگل بسیار - اهل انجا سیاه مائل به زردی و هیبت ناک و تند احساس و علم دوست بودند صرف نود دیزا انجا عبادت داشت باقی خالی و نزدیک به خراب شدن بود در حالیکه یک صد معبد هند و پر از عباد بود -

مهاراشترا بعد از ان که هیون تسنگ ولایت کان کن را سیاحت نمود به سمت شمال غربی هند عنان عزیمت خود را تافت و از راه جنگل بزرگی که پر از حیوان وحشی و دزد بود بملک مهاشترا رفت - مساحت دوران ملک یکهزار میل بود و زمینش خصب و به قاعده زراعت می شد و اهل ملک امین و سخت و کینه ور بودند شاه ایشان از قوم شتریا بود و پولی کسین نام داشت - راجهٔ قنوج سیلا دتیا با لشکر زیاد به پولی کسین حمله کرد و لی شکست خورد - در سرحد مشرقی ملک مهاراشترا غار های مشهور اجانتا واقع بودند -

کالوکیای غربی در او اخر قرن پنجم میلاد مسیح قوم کالوکیای راجپوت قوت گرفت و بر ان ملکی که مابین رود نربدا و کرشنا واقع است حکومت می نمود در اواسط قرن هفتم شیرازهٔ اتحاد قوم مذکور سخت و شعب غربی ان خانواده[۲] در ولایت کان کن و مهاشترا حکومت می کرد

---

[۱] جمعیت - آبادی -

[۲] خانواده - خاندان -

پای تخت ان کلیان بود و شعبهٔ مشرقی ان در مشرق دکن
و پای تختشان راجه ماهندری هیون تسنگ ذکر می کند
که بانی خاندان سلطنت کلیان پولی کیسن بود. معلوم میشود
که او یکی از سپاهیان مشهور و بزرگ بود. قوم کاکن و کوسالا
و کلنگاه را تابع کرد و قوم پالوا را عقب نشانید بطوری که
قوم مذکور در میان دیوار کانچی که پای تخت ان بود پناه
گرفت و نوهٔ اش وینا یدیتا قوت قوم پالوا را تباه کرده کانچی
را در تصرفش خود آورد در وسط قرن هشتم قوم راشتراکوتا بزرگی
ان خانواده را برباد داد ولی در سنه ۹۷۳ میلادی قوم مذکور دوباره
به قوت رسید و با شکوه و صولت حکومت کرد تا اینکه در
سال ۱۱۸۷ بهیلاما پادشاهِ اول خانوادهٔ دوم یادوا آن
را تباه کرد.

قوم یادوا

بهیلاما بعد از گرفتن کلیان دیوگری را پای
تخت خود قرار داد و نوه اش سنگانا بهو جای کالهاپور
را شکست داده ملک وی را ملحق به سلطنت خود کرد و در زمانِ
حکومت جانشینان بهیلاما سلطان کولا تابع قوم یادوا شد
و ولایت کاکن به ملک یادوا ملحق گردید. رام چند یعنی
راجه رام دیو پادشاه ششم این خانواده که علاء الدین
خلجی از حملهٔ ناگهانی وی را شکست داده بود در سنه ۱۲۷۱ هم
بر سریر سلطنت جلوس نمود.

کالوکیای مشرقی

شعبهٔ مشرقی کالوکیا هم چندین مرتبه
انقلاب دید و پیوسته جد و جهد می
نمود که خود را بزرگ بسازد تا اینکه سلطنتش از جهت

وصلت[۱] بدست راجندره کولا رفت که در آن زمینی که در ساحل کاوری تا شمال ان واقع بود سلطنت می کرد۔ در اواخر قرن دهم میلادی یک ایل راجپوت دیگر که بلالا نام داشت در میسور قوت گرفت. و در قرن دوازدهم وشنیکه ویرا بلالا حکومت میکرد حصه بزرگ مملکت کالوکیا در این سلطنت شامل بود ولی قوم یادا وا در زمان حکومت جانشین ویرا بلالا خیلی از زمین او را گرفت۔

کاکاتیای ورنگل

در اواخر قرن یازدهم خانوادهٔ کاکاتیا که در ورنگل می ماند اهمیت پیدا کرد و در قرن دوازدهم میلادی مملکت جنوبی سلاطین کالوکیای شرقی را فتح کرد و به سرکردگی پراتا پارودرا خانوادهٔ مذکور خیلی قوت گرفت و میگویند که در قرن دیگر حاکم تمام جنوبی هند بود۔

باب دوم

حملهٔ ابتدائی مسلمانان

اولین حملهٔ مسلمانان به دکن در ۱۲۹۴ع میلادی واقع شد۔ علاء الدین برادر زادهٔ جلال الدین خلجی پادشاه دهلی با هشت هزار سوار بقصد حملهٔ دکن از کاره که در ساحل جمنا واقع شده است روانه شد از راه جنگل دِندیار راه برار و ایلچپور را پیش گرفت و در اینجا کسی با او مزاحمت نکرد چون چنان شهرت داد که با عموی خویش

---

[۱] وصلت عروسی۔

نزاع کرده در تجسس کار بر آمده است بالاخره به پیش دیوگری که دار السلطنهٔ مهاراشتر ابود ظاهر شد راجه رام دیو که برای مدافعت خصم هیچ تدارک ننموده بود به یکی از قلعه های خود پناه برد و شهر در دست دشمن افتاده غارت گردید از منتشر شدن این خبر که افواجی که همراه علاء الدین آمده است صرف مقدمة الجیش ان افواج بزرگ شاه است که در عقب می آید راجه رام دیو هوش خود را باخته برای صلح آماده گردید۔ وقتیکه گفتگوی صلح جاری بود پسر راجه لشکر جمع کرده بر علاء الدین حمله نمود ولی شکست خورد و رام دیو بدادن ایلچپور و توابع ان و نیز دادن خراج بزرگی که مشتمل بر زر و جواهر بود تن درداد

لشکر کشی به ورنگل

علاء الدین عموی خویش را بقتل رسانیده بر سریر سلطنت متمکن گشت۔ و در سال ۱۳۰۳م راجهٔ اریسه از ترقی روزافزون همسایهٔ خود تلنگانه ترسیده علاء الدین را وا[۱] داشت که از راه بنگال برای فتح ورنگل که دار السلطنهٔ تلنگانه بود ره سپار شد ولیکن در حمله کامیابی و فیروزمندی دست نداد۔ بعد از گذشتن چهار سال راجه رام دیو روی از اطاعت پیچیده از دادن خراج انکار کرد باز فوج جیبی بسرکردگی ملک کافور که یکی از بندگان شاه بود و بواسطه تفقد و ملاطفتش به معارج اعتلا و منصب بزرگ رسید برخلاف راجهٔ مذکور فرستاده شد۔ او پیش از رسیدن به دیوگری حصهٔ بزرگ مهاراشترا را گرفت و از ان فتوحات

---

[۱] واداشتن۔ آماده کرنا

راجه رام دیو چنان خائف گردید که از قلعهٔ خود بیرون آمده برای
رفتن دهلی با ملک کافور تن در داد. وقتیکه در انجا رسید ملاطفت
ملوکانه بر او مبذول گردید و بالقب شهنشاهی باز برای فرمان
فرمائی دیوگری بحیثیت یکی از باجگذاران فرستاده شد از ان
زمان رام دیو هیچ وقت سر خود را از آستانه اطاعت برنتابید.

لشکرکشی دوم به ورنگل

وقتیکه ملک کافور از دیوگری مراجعت
به دهلی نمود خبر ناکامی حملهٔ اول
که بر ورنگل شده بود بگوش علاء الدین رسید. پادشاه
ملک کافور را برای تلافی ان شکست در سال ۱۳۰۹ء
فرستاد او از راه دیوگری آمده حصهٔ شمالی تلنگانه را تاراج
کرد بعد از محاصرهٔ طولانی ورنگل را در تصرف خود آورد و
راجه انجا را مجبور کرد که فدیه[۱] داده خود را آزاد نماید و خراج
هرساله را هم بدهد. راجه رام دیو در ۱۳۱۰ء مرد فرزندش
پس از مرگ پدر زمام حکومت را بدست گرفته از دادن خراج
روپیچید نتیجه اش این شد که در ۱۳۱۲ء باز ملک کافور برای
جنگیدن با او فرستاده شد راجه اسیر و بعد از ان کشته شد
و مملکتش تا مدکل و رایچور که در جنوب واقع بود غارت گردید
در سال ۱۳۱۸ء راجه هرپالا برادر زن راجه مذکور بلوی کرده
لشکر مسلمانان ساخلو[۲] دیوگری را بیرون کرد. قطب الدین مبارک
شاه که جانشین علاء الدین بود بذات خود بر او حمله کرده وی را

---

[۱] فدیه۔ اسیر کے آزاد کرنے کی قیمت۔

[۲] ساخلو۔ گارڈ یا وہ فوج جو ملک میں محافظت کیلئے رکھی جاتی ہے۔

اسیر نمود بعد ازان وجودیش را از صفحۂ زمین محو ساخت۔

فتوحات غیاث الدین تغلق

بعد از کشته شدن راجه هارپالا خاندان یاداوا که یکصد و بیست سال حکمران دیوگری بود به اتمام رسید۔ وقتیکه غیاث الدین تغلق بر سریر سلطنت نشست حالات دکن را در هرج و مرج[1] دید در ۱۳۲۱ء پسر بزرگ خود را که اسمش الغ خان بود برای اصلاح امور انجا فرستاد و مشارٌ الیه در کارش تا ان وقت که به ورنگل رسید کامیاب بود۔ مدافعین شهر ورنگل را خوب مستحکم کرده بودند ازین جهت محاصرهٔ ان طول کشید۔

اتفاقاً مرض مُسری[2] سختی درمیان اردو[3] ظاهر شد۔ چند نفر از صاحب منصبان او با افواج خود رو بفرار نهادند۔ درانوقت که شاهزاده برای مراجعت لشکر خود سعی می نمود راجه مذکور براو حمله کرده تا دیوگری دنبال نمود دران حمله بسیاری از افواج شاهی کشته شد۔ وقتیکه بعد از چهار ماه از دهلی مدد سپاه رسید او بیدر را فتح نمود و ورنگل را در تصرف خود آورد و راجه مذکور را اسیر نمود به دهلی فرستاد و اسم ورنگل مبدل به سلطان پور گشت و با ان شکست اسم خاندان کاکاتیا از صفحهٔ تاریخ محو گردید۔

الغ خان

وقتیکه علاء الدین از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت

---

[1] هرج و مرج۔ بے انتظامی۔

[2] مرض مُسری۔ جو مرض کہ ایک شخص سے دوسرے شخص مین سرایت کرتا ہے۔

[3] اردو۔ کیمپ۔

الغ خان به لقب محمد تغلق در ۱۳۲۵م سریر سلطنت را به جلوه
خود مزین ساخت و در اوایل حکومتش تا یک مدتی در مملکت
هیچ جا آشوبی نه بود و بعد از ان بواسطه ظلم و تلون مزاج شاه
اهل ملک مجبوراً یاغی[1] شدند و یکی از ایشان برادر زادهٔ او بود۔
تغلق تا دکن دنبالش نموده وی را گرفت و زنده پوست از بدنش
کند۔ وقتیکه محمد تغلق در ۱۳۲۹م به دیوگری رسید از مشاهده
آب و هوا و جای انجا اینقدر مجذوب شد که عزم مصمم نمود که ان
را پای تخت خود قرار دهد و اسمش را مبدل بدولت آباد نمود۔
در انجا یک قلعه و منار را که هنوز دیده میشود بنا نهاد و یک
راه بزرگی هم که راست به دهلی میرفت ساخت که طولش
هفت صد میل بود و بر هر دو طرفش درختها قد کشیده بودند
و اهل دهلی را حکم داد که به دیوگری هجرت نمایند در ان زمان
دهلی یک شهر وسیع بود با ملحقات و توابع ده میل قطر شهر بود و در
نواح شهر قلعه ها و قصر[2] های پادشاهان قدیم واقع شده بودند
و این کار آسان نبود که همه مردمانی که درمیان دیوارهای شهر
ساکن بودند جای خود را گذاشته در چنان شهری که مسافت
بسیار داشت برای خودشان خانه جدید سازند ولی اهل شهر
برحسب فرمان خسروی مجبوراً به انجا هجرت نمودند هزارها بندگان
خدا در سفر تلف شدند و باقی ماندگان که بدولت آباد رسیدند
بقسمی حالشان تباه بود که باز به دهلی فرستاده شدند و ان تدبیر

---

[1] یاغی شدن۔ باغی ہونا۔

[2] قصر۔ محل۔

شاه بکلی ناکام گردید ولی باوجود این حال باز اهل دہلی را بدولت آباد فرستاد و مراجعت داد۔

این قضیهٔ فاجعه در زمان قحط واقع شد و در همان وقت شاه مثل اینکه میخواهد اهل دہلی مصیبت زده را مسخره نماید یکی از دندانهای پوسیدهٔ خود را باشکوه زایدالوصف در زمین دفن نمود و یک مقبرهٔ خوشنما بران ساخت و این واقعه در ملک بیدر اتفاق افتاد۔

باغیگری بادشاهان کرناتا و تلنگانه

در ۱۳۴۲ء امارت[1] هندوها که اسم

شان کرناتا و تلنگانه بود علم باغیگری را برافراشتند و ساخلو مسلمانان انجا را بیرون کرده مطلق العنان[2] شدند راجهٔ کرناتا یک خانوادهٔ جدید سلطنت در ویجانگر تشکیل[3] داد و راجهٔ تلنگانه ملک ورنگل را پس گرفت و نیز گولکنده را مجبور به اطاعت نموده سلطنت خود را وسعت داد۔

باغیگری در ولایت دولت آباد

در سال دوم شورش در ملک بیدر ظاهر

ظاهر شد ولی ان بزودی مرتفع گشت در ۱۳۴۶ء م چند نفر از انهائیکه علم باغیگری را در ملک گجرات برافراشته بودند در دکن پناه گرفتند وقتیکه خبر پناه گرفتن انها بگوش

---

[1] امارت ـ ریاست ـ

[2] مطلق العنان ـ آزاد ہو جانا

[3] تشکیل دادن ـ ساختن ـ

شاه رسید فرمانِ خسروی شرف صدور یافت ان اعیان ومعززان ملک را که یاغیها را پناه داده بودند اسیر نمایند ولی اوشان ازانجا فرار کرده باغی نمودند و اسمعیل خان را که یکی از سرداران افغان بود شاهِ خود ساختند۔ محمد تغلق به سمت جنوب لشکرکشی نموده یاغیها را شکست داد و پس ازان ایشان را مجبور به مراجعت به قلعهٔ دولت آباد نمود۔ وقتیکه او قلعه مذکور را محاصره می نمود بجهت شنیدنِ خبر شورش گجرات از محاصره دست کشید۔ در وقت مراجعت محمد تغلق مردم همه بُنهٔ[1] و فیلهای وی را غارت کردند و بعد ازان حسن گنگو امانت عسکری از اسماعیلخان و راجهٔ تلنگانه یافته لشکرکشی به عماد الملک والی دکن که داماد شاه بود نمود و او را شکست داده بقتل رسانید پس ازان واقعه اسماعیل خان از سلطنت دست برداشت و بجای او حسن گنگو برای حکمرانی ان سامان منتخب شد۔ مشارٌالیه خانوادهٔ بهمنی را تشکیل داد و برای خود لقب علاء الدین اختیار نمود

تاریخهای عمده

درسال ۱۲۹۴ میلادی علاء الدین حمله به دکن نمود۔
درسال ۱۳۰۳ م لشکرکشی اول به ورنگل واقع شد۔
درسال ۱۳۰۷ م راجه رام دیو دیوگری یاغی گشت۔
درسال ۱۳۰۹ م حملهٔ دوم به ورنگل شد۔
درسال ۱۳۱۸ م سلطنت خانوادهٔ یادوا در دیوگری خاتمه یافت۔

---

[1] بنه۔ سامان۔ مال و اسباب۔

در سال ۱۳۲۴م۔ شاہان کارناتا و تلنگانہ یاغی شدند۔
در سال ۱۳۳۶م اہل دیوگیری (دولت آباد) بلوی کردند۔

باب سوم

(۵)

سلطنت بہمنی

حسن گنگو در اوایل عمر نوکر یک برہمن منجم دہلی بود آقایش امانت او را خیلی پسندیدہ وی را منظور نظر شاہ گردانید و آخر الامر حسن گنگو بواسطہ مراحم و ملاطفت محمد تغلق بہ منصب سرداری عسکر رسید و قتیکہ او در سنہ ۱۳۴۷م در دکن بنیاد سلطنت خود را نہاد بہ یادگار تفقد آقای خودش کہ برہمن بود لقب بہمنی برای خود اختیار کرد۔ مملکتش از ملک برار تا کرشنا و از دریای مغرب تا تلنگانہ مشرق کشیدہ شدہ بود گلبرگہ را پایۂ تخت خود ساخت و اسمش را احسن آباد نہاد۔ حسن گنگو در ۱۳۵۸م از دنیای فانی بہ عالم جاودانی شتافت و فرزندش کہ محمد نام داشت بر سریر سلطنت جلوہ نمود۔ در اوایل حکومت خود لشکر کشی بر راجۂ تلنگانہ نمود و راجہ قلعۂ گولکندہ و نیز خزانۂ خود را کہ مشتمل بر ہشتاد کرور[۱] روپیہ بود باو دادہ صلح نمود۔ بعد ازان بلا فاصلہ محمد از پادشاہ وجیانگر طلبگار پول[۲] شد ولی راجۂ مذکور بجای اینکہ پول بدہد لشکری را کہ مشتمل بر سی ہزار سوار و صد ہزار پیادہ و سہ ہزار فیل بود برای

---

[۱] فارسی زبان مین پانچ لاکھ کو ایک کرور کہتے ہین ۔ [۲] پول ۔ روپیہ پیسہ

جنگیدن با او بطرف شط کرشنا فرستاد و شهر مدگل را
فتح کرد و همه جمعیت انجا را بقتل رسانید۔ ولی هنینکه محمد
از رود تنگا بهادرا عبور کرد راجه رو بفرار نهاد درحالیکه
اردوی خویش را با هشتاد هزار مرد و زن و بچه گذاشت
محمد انها را قتل عام نموده راه ادوی را پیش[۱] گرفت و از
انجا لشکر کشی به ویجانگر نمود۔ و بعد از محاصره ایک ماه ان شهر
موافق خواهش راجه با وی صلح کرده به گلبرگه مراجعت نمود
در جنگ ۱۳۶۶ء کرناتک مکرر بتاراج رفت و منجاوز از
نیم ملیون هند و تلف شدند۔ در سال ۱۳۷۵م محمد وفات
یافت و فرزندش مجاهد شاه جانشین پدر شد میگویند که وی
خوشکل ترین سلاطین ان خانواده بود و نیز جرائت تمام داشت
مجاهد شاه لشکر کشی به ویجانگر نمود که قلعه مستحکم بانکاپور را که
سمت جنوب دهاروار واقع است در تصرف خود بیاورد
و بعد از ان که کامرانی های متعدد باو دست داد و تا شش
ماه راجه را از جائی به جائی دنبال میکرد تقریباً شصت هزار
نفر را که اغلب زنها بودند اسیر نموده لشکر خود را برگرداند در
سال ۱۳۷۸م در راه به دست عمویش که داود نام داشت
بقتل رسید و فیروز فرزند قاتل مجاهد شاه در سال ۱۳۹۷م بر
سریر سلطنت نشست او کمالات بسیار و همت بی حد
داشت و یک رصد خانه ساخت و نیز کشتیهای تجارتی
تشکیل داد و به تجار فرمان خسروی چنان شرف صدور یافت

---

[۱] پیش گرفتن - اختیار کرنا

که بر هر بندری که برای تجارت میروند اگر زن خیلی خوشگل و مردم بسیار عالم و با هنر را بیابند انها را از انجا نزد شاه بیاورند و میگویند که در حرم او خوشگلهای سیزده ملت موجود بودند و با هر کدام از ایشان شاه بزبان خود او تکلم می نمود فیروز در هر چهار روز شانزده صفحه قران از دست خود مینوشت داو در حکومت بیست و پنج سالداش بیست و چهار جنگ نمود اولین جنگ فیروزشاه از تحریک راجهٔ ویجانگر شد زیراکه راجهٔ مذکور برای پس گرفتن مدگل و رایچور که در دوآب رایچور واقع بودند سعی می نمود واین دوآب رایچور سبب جنگ دائمی میان ان دو سلطنت بود. یک قاضی و چند نفر از دوستان او شکلهای خود را تغییر داده مثل دختر های رقاصه خودشان را جلوه دادند و پیش فرزند راجه رفتند و رقص باشمشیر نمودند و دران بهانه همان تیغ های خودشان را درسینهٔ شاهزاده فرو بردند وقتیکه این بلیه فاجعه بر راجه روی نمود در همان ساعت لشکر اسلام بر راجه شبخون زد و راجه رو بفرار نهاد و این جنگ راجه را بدادن صد و بیست کرور روپیه مجبور ساخت فیروز در جنگ دوم بانکپور را گرفت و شصت هزار دشمن را اسیر نمود. راجه انجا خزانهٔ بزرگی به شاه تسلیم نمود ونیز داخل حصار دارالسلطنهٔ خود دشمن خود را راه داد. بعد جنگ های دیگر شده ولی خصوصاً ان جنگها که در اواخر سلطنت فیروز واقع گردیدند باعث تباهی مسلمانان شدند و عاقبت الامر هندو ها چندین شهر را باز در تصرف خود آوردند مساجد مسلمانان را با خاک برابر کردند و ان قدر از

اہلِ اسلام بدست ہند وہا تلف شدند کہ از سرہای انہا سکو[۱] ساختہ شد۔ بواسطہ ان بدبختی ہا فیروز زود مرد و بعد از وفات او در سال ۲۲ ۱۴ام برادرش احمد شاہ بر سریرِ سلطنت جلوس نمود۔

احمد شاہ اول

احمد شاہ بلافاصلہ برای پس گرفتن ان ممالکی کہ برادرش از دست دادہ بود اقدام بہ جنگ نمود و با افواج بزرگ از رود تنگا بدرا عبور کرد و با سختی بے رحمانہ در ہر سمت ہندو ہارا دنبال نمود۔ وقتیکہ عدد کشتہ ہا بہ بیست ہزار میرسید موقتاً توقف از قتل و غارت نمودہ جشن ترتیب میداد و آخر الامر راجہ را بہ ادای خراج باقی ماندہ مجبور ساخت و بعد از ان لشکر کشی بہ تلنگانہ نمود و ورنگل را فتح کرد و ہمہ بتخانہا را خراب کردہ با سنگ و چوب شان مساجد ساخت پس از ان جنگ عنانِ عزیمت را بطرف شمال تافت و در زمینِ بیدر شہر نوئی تشکیل داد و اسمش را احمد آباد بیدر نہاد و با امارتِ مالوا و برار ہم جنگ نمود وفاتش در ۱۴۳۵م اتفاق افتاد۔

علاء الدین دوم

فرزندش علاء الدین جای پدر را گرفت در اوایل حکومتش جنگی کہ دران کامرانی و فیروزمندی با دوست داد با امارت وجیانگر نمود و بعد از ان حملہ بہ خاندیش کردہ دار السلطنۂ ان برہان پور را در تصرف خود آوردہ و قصرہای انجا را با خاک برابر کرد۔ از ان فتوحات مسلسل شمشیر اسلام دیو راج کہ راجۂ وجیانگر بود توقف کردہ

[۱] سکو چبوترہ۔

مجلس مشورت منعقد نمود۔ چند نفر از اہل مجلس ان ہمہ شکست و تباہی ہندو ہا را نسبت بہ غضب خدا دادند و بعض دیگر بقضا و قدر و بعضی از ایشان گفتند کہ شکست ہندو ہا بواسطہ کامل بودن مسلمانان در ہنر تیر اندازی و سواری بود۔ دیوراج رای آخر را پسندیدہ دو ہزار از اہل اسلام را کہ تیر انداز بودند ملازم خود ساخت و بہ علاوہ ایشان شصت ہزار تیر انداز دیگر ہم بودند کہ خودش داشت و در ۱۳۴۳ء باان عسکر خود لشکر کشی بہ سلطنت بہمنی نمود۔ مدگل را محاصرہ کردہ و ان مملکت را تا حد ساغر و بیجاپور غارت کرد اگرچہ در اوایل ان جنگ کامرانی با و دست داد اما بعد از آن اتفاقاً مجبور شد کہ با علاء الدین صلح بنماید و بدادن خراج سالانہ تن[1] در داد۔ در سال ۱۳۵۷ء علاء الدین وفات کرد۔

ہمایون فرزند احمد شاہ ہمایون جانشین پدر شد۔ او ظالم و خونخوار بود وقتیکہ شراب خوردہ بر نیم کت[2] خود دراز کشیدہ بود جمعی از ملازمانش اورا بقتل رسانیدند و پس ازان محمد شاہ دوم کہ نہ سالہ بود سریر آرای سلطنت گردید و در زمان طفولیت او امور مملکت در دست مادرش و یکی از وزرای ملک کہ محمد غوان نام داشت بود۔ وزیر مذکور لشکر کشی بہ کان کن نمودہ ان را در تصرف خود آورد۔ از راجہ وبیجانگر گوا را ہم گرفت و بعد ازان با افواج خود بہ سمت اریسا رہسپار گشت و کاندا پلی و راجا ماہندری را ملحق بہ سلطنت بہمنی

---

[1] تن در دادن۔ راضی ہوجانا۔ [2] نیم کت۔ کوچ۔

نمود. راجه انجا دران زمانی که قحط ملک را فرا گرفته بود
سعی کرد که ان ولایات از دست رفته را باز بگیرد ولی محمود
معجلاً لشکرکشی براو نموده وی را شکست داد و مسولی‌پتام را گرفت
محمدشاه که دران جنگ همراه بود کیفیت بتخانهٔ کانجیورام را
شنید که دیوارها و سقفش از طلا ساخته شده است و بزودی
با شش هزار سواره به ان سامان شتافت و بتکدهٔ مزبور را
در تصرف خود آورد و بیش ازان که کسی برای نجات ان بیاید
همه مال انجا را غارت نمود.

محمود غوان

محمود غوان نه صرف یک سردار بزرگی بود بلکه
وزیر کامل و صاحب فراست هم بود. در ریاست
او مملکت به حد اعلای وسعت رسید و ان ازکان کن
مسولی‌پتام و از طرف دیگر از رود نربادا تا رود کرشنا کشیده
شده بود. محمود مملکت را به هشت ولایت تقسیم کرد و نیز اقتدار
والیان ولایت را کم نمود و چندین اصلاحات دیگر را هم
در نظم و نسق حکومت داخل کرد. از جهت ان اصلاحات
بسیاری مردمان مقتدر از او متنفر شدند و در سال ۱۴۸۱ م بخلاف
او باهم ساخته سرش را بریدند و تهمتی که به او زده بودند
این بود که او با پادشاه اریسا مکاتبه[۵] خیانتکارانه داشت.
ان واقعه فاجعه را متجاوز از یک سال هم نگذشته بود که محمدشاه
دوم ندای اجل را لبیک گفت.

محمود شاه دوم

در سال ۱۴۸۲ فرزندش محمود ثانی بر تخت

---

۵ مکاتبه: خط وکتابتها.

سلطنت جلوس نمود اگرچه سی و هفت سال حکومت کرد
ولی شاه اسمی[1] بود والیان ولایت متوالی[2] هم علم یاغیگری را
برافراشتند۔ و از استانهٔ اطاعت سر تافتند۔

در هم شکستن سلطنت بهمنی

یوسف عادل شاه که پسر
خوانده[3] محمود غوان و ترک
بود لقب شاهی برای خود اختیار کرد و در ۱۴۸۹ م در ولایت
بیجاپور خاندان سلطنت عادل شاهی را تاسیس نمود حسین بهری
هندوی جدید الاسلام که باعث جوانمرگی محمود غوان شده بود
بفرمان محمود شاه دوم کشته شد و فرزندش احمد خبر قتل پدر
را شنیده یاغی گشت و در ۱۴۹۰ م در ولایت احمدنگر سلطنت
جدیدی تشکیل نمود و در ۱۴۸۴ م عماد الملک والی برار خود
را مستقل[4] اعلان داد۔ قاسم برید که بجای غوان وزیر شده بود
در سال ۱۴۹۲ م در بیدر سلطنت برید شاهی را تاسیس
نمود۔ در آخر قطب قلی که حاکم گولکنده بود سلطنتی جدیدی برپا
ساخت که منسوب به اسم خودش سلطنت قطب شاهی است
و آن در سال ۱۵۱۲ م واقع شد۔

تاریخهای عمده

---

[1] اسمی برائے نام

[2] متوالی۔ پے در پے

[3] پسر خوانده۔ متبنٰی۔

[4] مستقل خودمختار۔

(۱) درسال ۱۳۴۷م حسن کنگو سلطنت بهمنی را تشکیل داد

(۲) درسال ۱۴۸۹م سلطنت عادل شاهی در بیجاپور تاسیس یافت

(۳) درسال ۱۴۹۰م سلطنت احمدنگر قایم شد

(۴) درسال ۱۴۹۲م سلطنت برید شاهی در بیدر پیدا گشت۔

(۵) درسال ۱۵۱۲م سلطنت قطب شاهی در گولکنده برپا گردید۔

باب چهارم

(۴)

سلطنتهای دکن

بعد از تقسیم شدن سلطنت بهمنی پنج امارت در دکن حادث شد و شاید از میان انها بیدر کوچکترین بود وحدود ان درست معین نشده و این را هم کسی نمی داند که در کدام وقت ان امارت از صفحهٔ عالم مرتفع گشت دو والی اول خاندان برید شاهی به حیثیت نمایندهٔ پادشاهان سلطنت بهمنی ادعای حکومت نمودند و سوم این خاندان اول شخصی بود که برای خود لقب سلطان اختیار کرد و پادشاه هفتم ان خاندان در ۱۶۰۹م حکومت می نمود۔

حکومت برار

حد مملکت عماد شاهی برار در شمال کوهها ی اینجادری بود وجنوب گوداوری ـ و در طرف مغرب از دامنهٔ احمدنگر و خاندیش شروع شده مشرقش تا به ناگپور منتهی می شد ـ صرف سه پادشاه بران سلطنت فرمانروا کامل نمودند ـ وقتیکه پادشاه چهارم ان خانواده به تخت سلطنت نشست به حد بلوغ نرسیده بود و وزیرش سلطنت را غصب نمود و در ۱۵۷۲م حکومت مذکور در مملکت احمدنگر تحلیل رفت

گولکنده

انکس که سلطنت خانوادهٔ قطب شاهی را در گولکنده تاسیس نمود یک ترک بود و خود سی سال حکومت کرد۔ وقت مرگ او مملکتش از گوداوری تا کرشنا کشیده شد و جاهائی که او از بهمنی ها و ویجانگری ها گرفت داخل نصف مغربی مملکتش بود و نصف مشرقی را از راجه های تلنگانه گرفته۔ سلطان قلی در عمر نود سالگی از دست فرزندش کشته شد و آن پادشاه نو هفت سال حکومت نمود و پادشاه سوم بعد از آنکه هفت ماه سلطنت کرد در طفولیت مرد و ابراهیم قلی جایش را گرفت در اوایل حکومت سی ساله او مملکت از ویجانگر و پادشاهان بیجاپور و بیدر در زحمت افتاد ان سلاطین را وزیر ابراهیم که جاگا دیو نام داشت محرک شد و او اخر سالهای حکومت او در فتح راجه ماهندری و ملکی که در سمت شمال رود گوداوری تا شیکاکول بود گذشت و ممالک مذکوره را از دست هندوها گرفت۔ جانشین ابراهیم محمد قلی هم ملک را بیشتر وسعت داد۔ ولایات گندی کوتا و کاداپا و دیگر ملحقات و توابع را هم تا رود پنار به سلطنت خود ملحق ساخت همین پادشاه بنیاد شهر حیدرآباد را نهاد و دار السلطنهٔ خود را از گولکنده بان سامان منتقل نمود۔

در بیان سلطنت بیجاپور

مانند امارات دیگر دکن یوسف عادل شاه هم ولایاتی را از سلطنت های همسایهٔ خود فتح کرده ملحق به مملکت خود نمود انگاه که پادشاه مذکور ندای اجل را لبیک گفت ملکی که برای جانشین خود گذاشت حد شمالیش رود نیرا و حد جنوبیش تنگابهادرا و حد

مغربیش دریا وحد مشرقیش بیما و کرشنا بود یوسف عادل
شاه یک اغتشاش[۵۱] ابدی را وصیت نمود زیرا که در اوایل حکومت
خود مذهب شیعه را مذهب سلطنت خود اعلان داده بود
وبجهت آن اهل ملک بسیار دل تنگ شدند ونیز سلاطین
همسایه اش باهم ساخته با او جنگیدند اما یوسف عادل شاه از
تدابیر زرنگانه وعزم راسخ ملک خود را تحفظ نمود اما جانشینان
وی به قدر او زرنگ و مدبر نبودند از خیالات واهی یا انتقام
از خصم های خود مملکت را پر از احزاب مختلفه ساختند و خود شان
هر وقت بیک حزب ملحق می شدند وان حزبها تشنهٔ خون
یک دیگر بودند با بین ایشان و سلاطین احمدنگر قتال و جدال
دائمی بود زیرا که می خواستند شولاپور، و چند ولایت دیگری را
که بر ساحل رود بیما بود در تصرف خود بیاورند۔

سلطنت احمدنگر

پیشتر نوشته شد پدر آنکس که سلطنت خاندان نظام شاهی را در احمدنگر
تشکیل داد یک برهمن جدید الاسلام بود۔ عجب این است
که چند نفر از پادشاهان احمدنگر ادعای ده پاتری را که در برار
واقع است با قوت شمشیر نمودند زیرا که در انجا اجداد برهمن
ایشان مستوفیان[۵۲] ارثی بودند۔ برهان پادشاه دوم آن خاندان
خیلی مدارا با مذهب دیگری می نمود و برهمنی را صدر اعظم خود مقرر
کرد ولی مانند یوسف عادل پادشاه بیجاپور او هم خود را شیعه

---

۵۱ اغتشاش۔ شورش

۵۲ مستوفی۔ محاسب۔

اعلان داده خطای فاحش نمود و نتیجه اش همان شد که امارت
همسایه اش بخلاف او باهم ساختند. سربازهای استیجاری[ش] خارجه
میران حسین را که پادشاه پنجم انخاندان بود بقتل رسانیدند. با آنکه
سربازهای مذکور ملازم وی بودند. قاتل ها را قتل عام کردند و باز
مذهب سنی را مذهب حکومت قرار دادند ولی در زمان شاه
ششم اسمعیل سنی ها باهم افتادند بجهت اینکه وزیر اعظم مقتدر
پادشاه خود را از مذهب جدید مهدوی اعلان داد آخر الامر آن نزاع
های مذهبی قوهٔ حکومت را به قدری کم نمود که مقاومت حمله
های دشمن خارجه ممکن نبود و در ۱۵۶۳ء رام راج راجه ویجانگر
با پادشاه بیجاپور ساخته دار الحکومه احمدنگر را محاصره نمود وقتیکه
پادشاه هم در انجا حاضر بود خصم او را مجبور کرد که التماس صلح بکند
قریب سی و پنج سال بعد از آن سلطنت مذکور مکرر در مذلت
شکست افتاد و نتیجه اش این شد که امارت احمدنگر مجبور به اطاعت
بهادر شاه پادشاه گجرات گردید و آن اطاعت برای احمدنگر در
جنگهای برار مفید واقع شد در ۱۵۷۲ء ولایت مذکور ملحق
به سلطنت احمدنگر شد. وقتیکه سلطنت نظام شاهی خیلی سرسبز
بود ولایت اورنگ آباد حال و تمام زمین غربی برار را دارا بود
و نیز یک قطعه زمین ساحلی داشت که میان خاک گجرات و بیجاپور
واقع بود.

سلطنت ویجانگر

امارت هندوی ویجانگر در جنوب سه امارت
مذکوره واقع بود. وقتیکه شاهان بلاد میسور

ش سرباز ہائے استیجاری ـ وہ سپاہی جو غیر قوم کے ہوں۔

شکست یافتند ان از کتم عدم بوجود آمد - امارت مذکور تا متجاوز
از دویست سال رو به معراج ترقی داشت - دو طرف مملکت
دریا بود و بجهت داشتن شصت بندر تجارتی مالیاتش بسیار
بود - و راجه انجا میتوانست لشکر از امارت همسایه اش بیشتر
داشته باشد در اواسط قرن شانزدهم میلادی رام راج
که شاه وقت بود لشکر کشی به امارت بیجاپور نمود و بسیار از ولایات
ان را در تصرف خود آورد و نیز حمله به تلنگانه نمود و دار السلطنة
ان ورنگل را محاصره کرد و راجه انجا را مجبور کرد که حصهٔ بزرگی
از ملک خود را تسلیم نماید ولی ان همه کامیابی و فتحمندی راجه
مذکور امارت بیجاپور و گولکنده و احمد نگر و بیدر را خائف گردانید
و انها عزم مصمم نمودند که اختلاف باهمی را فراموش کرده بخلاف
ویجانگر باهم بسازند و کم کم به جنگ مابین مذهب اسلام و مذهب
هندو منجر شد - رام راج که ان وقت هفتاد ساله بود همهٔ جگنداران
هندوی خود را برای اعانت خود طلبید و انها تا سراندیب بودند
و فوج جیبی را که مشتمل بر هفتاد هزار سواره و نود هزار پیاده با
دو هزار فیل و یک هزار عرادهٔ توپ بود جمع کرد و سلاطین اسلام
هم تقریباً همان قدر لشکر به میدان رزم آوردند و در روز چهارم برج
دلو ۱۵۶۵ع جنگ بزرگی بر کنارهای کرشنا نزدیک تالیکوتا
واقع شد و طرفین جنگ بسیار سختی نمودند بالاخره هندوها شکست
فاحش خوردند و راجهٔ ایشان اسیر شد و دوران جنگ یک لک از
هندوها تلف شدند - پس از ان راجه را کشتند و میگویند که
تا دویست سال سر او را به یادگار جنگ هر سال نمایش
می دادند و ان نمایش در بیجاپور می شد بجهت ان شکست

قوه هند ها کلی در دکن شکسته شد ولی فاتحین فایده از آن نبردند چون خطر عمومی رفع شد باز اختلاف باهمی شان ظاهر گشت وهمین اختلاف اوشان را نگذاشت که فایده ببرند و نتیجه اش این شد که ملک بدست خوانین[1] کوچک افتاد و پاره پاره گردیده به اربابیهای[2] کوچک منقسم شد.

تواریخ مهمه

در ۱۵۷۴ م برار ملحق به امارت احمدنگر گردید
در ۱۵۶۵ م جنگ تالیکوتا واقع شد.

باب پنجم

(۵)

فتوحات مغولها

باز سلاطین اسلام باهم جنگیدند و هر یکی از ایشان می خواست که حتی الامکان قوت ملک همسایه اش را کم بکند و هر سال ده های آباد را غارت می کردند یا انهارا آتش می زدند. بجهت ان اغتشاش که در دکن بود اکبر شهنشاه هند که مدتها منتظر بود موقعی یافت که در امور انجا مداخله کرده فتوحات خود را توسیع دهد در ۱۵۸۶ م برهان برادر مرتضی نظام شاه که پادشاه چهارم احمدنگر بود خواهش از وی نمود که مدد کند تا برهان بتواند برادر بی عقل را تابع خود سازد. اکبر فوجی را

---

[1] خوانین - امراء.

[2] اربابی - زمینداری

از مالوا فرستادولی کامیابی با و دست نداد هشت سال بعد برهان شاه که در گرفتن تخت احمدنگر کامیاب شده بود از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و ان وقت فرزندش بهادرشاه به حد بلوغ نرسیده بود به جهت همین چهار مدعی سلطنت پیدا شدند و هریکی از ایشان اماده بود که با قوت شمشیر ادعای خود را ثابت بنماید یکی از ایشان که پای تخت را در دست داشت از شهنشاه مغول اعانت عسکری خواست و شاهزاده مراد که فرزند شهنشاه اکبر بود از گجرات به ان سامان شتافت و خانخانان هم از مالوا - هر دو لشکر نزدیک احمدنگر باهم متصل شدند و لشکرگاه ایشان چند میل از دارالحکومه فاصله داشت ولی پیش از رسیدن شان به دارالسلطنه حزبی که اعتماد بر اعانت عسکر مغول داشت دارالسلطنه را از دست داد و چاند بی بی ان را در تصرف خود آورد۔

چاند بی بی

چاند بی بی شاهزاده خانم احمدنگر یکی از زنهای حکمران مشهور شده بود و در ۱۵۶۷ع با عادل شاه ملک بیجاپور عروسی کرد و ان وصلت بجهت این شد که ان اتحاد مسلمانان که به خلاف ویجانگر شده بود مستحکم گردد۔ وقتیکه عادل شاه فوت شد چاند بی بی مراجعت به احمدنگر نمود و چون دران زمان پسر برادرش بهادرشاه طفل بود او به حیثیت نائب شاه حکومت می نمود۔ وقتیکه افواج مغول انجا رسید چاند بی بی مابین بیجاپور و سردارانی که از حزبهای مختلف و در احمدنگر بودند صلح داد و به قدری به مقصود خود نایل[1] گردید

---

[1] نایل شدن - کامیاب ہونا۔

که وقتیکه سرداران برای اعانت او به افواج بیجاپور ملحق می‌شدند یک جبشی صف لشکر مغول را شکسته خود را به دارالسلطنه رسانید و بواسطه ان واقعات شاهزاده سراسیمه گشته مجبور شد که شهر را محاصره بنماید۔ دو مرتبه شاهزاده مراد نقب زد و مدافعین بر نقب او نقب زدند و تدبیرش فائدهٔ نه بخشید ولی از نقب سوم که محاصرین زدند اثری بخشیده شد و سوراخ بزرگی در دیوار قلعه انداخت و نیز مردمانی را که در حصار قلعه همان جا مشغول نقب زدن بودند سوزاند۔ بواسطه ان کامیابی خصم مدافعین قلعه بقدری خائف شدند که نزدیک بود جای خود را گذاشته فرار بنمایند و راه باز شده را برای محاصرین بگذارند ولی چاند بی بی کاملاً مسلح شده شمشیر در دست خود گرفته به انجا شتافت و مردم را برای انجام دادن وظیفه خود شان طلبید درحالیکه صورت او در نقاب مستور[۱] بود و حضور و استغاثهٔ او در انجا بقدری در ساخلو قلعه موثر شد که با وجود آنکه دشمن میتوانست همه طور ضرر برساند نرسانید و شبانه فرار کرد و روز دیگر سوراخی را که در دیوار قلعه بود درست کردند آنگاه اعانت عسکری از بیجاپور هم رسید۔ آخرالامر۔ چاند بی بی درین خیال افتاد که ایا تا چه مدت او می تواند اعتماد بر وفاداری متحدین با خود بکند پس شرایط صلح شاهزاده مراد را قبول کرد و ولایت برار را تسلیم به شهنشاه هند نمود۔ در همان سال بعد از ان واقعه وزیر چاند بی بی محمد خان به خلاف او مکر کرد و از شاهزاده مراد

---

[۱] مستور۔ پوشیده

اعانت عسکری خواست۔ شاهزاده مذکور با پادشاه خاندیش که باجگذار اکبر بود متحد شده با افواج جسیمی به ان سامان روان شد۔ دران وقت امارت بیجاپور و گولکنده طرفدار سلطنت احمدنگر شدند و جنگ سخت تا دو روز بر کنار رود گوداوری واقع گردید ولی هر دو طرف ادعای فتح نمودند و مزید بران رنجشی مابین شاهزاده مراد و خانخانان پیدا شد و ابوالفضل در عوض شاهزاده مذکور سردار عسکر گردید۔ در اواسط ۱۵۹۹م اکبر هم به انجا رسید و پیش از رسیدن او به رود نربدا دولت آباد و قلعه های دیگر تلهار[1] را مغول ها گرفته بودند و چون اکبر به رودتاپتی رسید عسکری را بسرکردگی شاهزاده دانیال و خان خانان برای حمله به احمدنگر فرستاد و دران وقت هرج و مرج در در امارت مذکور پیدا شده بود و همان سردار حبشی که برای اعانت چاند بی بی در محاصرهٔ اول آمده بود حالا او را محاصره می نمود و همینکه مغول ها رسیدند رو بفرار نهاد۔ اشکالات دیگر هم مانع از مزاحمت مغولها شد ازین جهت چاند بی بی برای خود مفید خیال کرد که گفتگوی صلح بنماید۔ وقتیکه ان گفتگو جاری بود چند نفر از افواج او به اشارهٔ خصمایش حمله بر اطاق او نموده وی را بقتل رسانیدند۔ ولی برای ان خیانت از ان سربازها انتقام سخت گرفته شد۔ در مدت قلیلی سوراخ در دیوارهای قلعه انداختند و مغولها از ان راه در شهر داخل شدند و مدافعین را قتل عام نمودند و ان پادشاه نوجوان

---

[1] تلها۔ ٹیلے

را که در دست شان گرفتار شده بود اسیر کرده به قلعه که بر تپه[۵۱] از
گوالیار بود فرستادند۔ پس از انکه سفرای سلاطین بیجاپور و
گولکنده رسیدند اکبر دختر شاه بیجاپور را برای شاهزاده
دانیال عروسی نموده انتقال هندوستان پیش گرفت وجهت
مراجعت او این بود که فرزند بزرگش سلیم رفتار یاغیانه داشت
مغلوبیت امارت احمدنگر ان را در تصرف مغولها نیاورد
ولی اکبر امارت مذکور را یک ولایت از ملک خود نامیده بود
چون او مراجعت به هندوستان نمود ملک عنبر که حبشی
بود عنان حکومت را در دست خود گرفت ویکی از اقربای
سلاطین آخر احمدنگر را بر تخت سلطنت نشانید و دار السلطنه
نوی در کرکی تشکیل داد محل[۵۲] مذکور حالا مشهور به اسم اورنگ آباد
است ان صدر اعظم حبشی که تا بیست سال حبل المتین[۵۳] سلطنت
متزعزع[۵۴] سلاطین احمدنگر شده بود نه تنها مدبر با شهرت بود
بلکه سردار بزرگی هم بود و او را تو در ال دکن باید گفت بسیار
کارهای ملک عنبر که برای رفاه عام کرد وطریقه را که در
مالیات[۵۵] رواج داده بود و تا کنون جاری است فهم و تدبیرش
را ثابت میکند۔ دران جنگها که با مغولها میکرد از خدمات سرداران
مرهته فائده بزرگی برد در همان عسکر نظام شاهی ساهوجی
که پدر سیواجی بود شهرت حاصل کرد ملک عنبر از نزاع

---

۵۱ تپہ۔ ٹیلا یا پہاڑی۔
۵۲ محل۔ مقام۔ جائے۔
۵۳ حبل المتین۔ مستحکم رسی۔ ۵۴ متزعزع۔ متزلزل۔ ۵۵ مالیات۔ مالگزاری۔

باہمی سرداران مغول فائدہ گرفتہ بر اوشان حملہ کرد و مکرر
شکست کامل داد۔ یک وقت تا برہان پور دنبال شان
نمود و احمدنگر را باز در تصرف خود آورد۔

یاس جہانگیر در جنگ احمدنگر

در ۱۶۱۲ء عالم شہنشاہ جہانگیر
سعی بزرگی کرد کہ امارت
احمدنگر را باز فتح بکند و فرمان خسروی شرف صدور یافت
کہ سہ عسکر بہ دکن رہسپار[1] بشوند۔ اسداللہ خان را از گجرات
و شاہزادہ پرویز و خان جہان لودی و راجہ مان سنگ را
از خاندیش و برار فرستاد کہ در ہمان وقت یورش لشکر دیگر
حملہ بہ احمدنگر بکنند۔ اسداللہ خان قدری زودتر از دیگران
رفت و ملک عنبر ہم بلافاصلہ افواج خود را حرکت داد۔ توپخانہ
او از توپخانہ خصم قوی تر بود و سوارہایش چابک تر۔ متصل
بہ جناح[2] و خلف[3] دشمن دور میزد و راہ مخابرہ و آذوقہ شان را میبرید
ناگہان حملہ میکرد و غارت خوبی میبرد۔ از آن نوع جنگ و
پیکار اسداللہ خان بہ قدری خستہ شد کہ برای مراجعت
عزم مصمم نمود و ان سہو بزرگی بود کہ از او صادر شد۔ و نیز
تدبیر جنگی کہ ملک عنبر اختیار کردہ بود وی را سراسیمہ تر گردانید
ملک عنبر خلف خصم را بکلی تباہ ساخت و او را مجبور کرد کہ
مثل فراری تا پناہ گاہ خود یعنی سلسلہ کوہ و جنگل بلغانہ برود

---

۱ رہسپار شدن - روانہ ہونا۔

۲ جناح - یمین و یسار۔

۳ خلف - عقب۔

در همان وقت شاهزاده پرویز و خان جهان لودی داخل
ملک ملک عنبر شدند ولی کیفیت شکست هم کار[۵۱] خود اسد الله
خان را فهمیده ایشان هم مراجعت خود را به برهان پور
فعل عاقبت اندیشانه خیال کردند. تا انوقت ملک عنبر پیوسته
در جنگ ها کامیاب فیروز شده بود ولی دیگر به آخر رسید
و از جهت کامیابی که به او دست داد و دشمنان در ملک او پیدا
شدند و دیگر حلیفانش از روی حسد بردند. در ۱۶۱۷م که
شاه جهان شاهزاده دوم جهانگیر داخل ملک دکن شد امارت
بیجاپور را به آسانی مجبور به جدا شدن از ملک عنبر نمود و او هم طوعاً[۵۲] و کرهاً
اطاعت شاهزاده مذکور را قبول کرد و نیز قلعه احمدنگر و ولایات
دیگری را که از دست مغولها گرفته بود پس داد ولی چهار سال
بعد باز آغاز به حمله نمود و ساخلو مغول را تا برهان پور عقب نشاندند
و شاهجهان مکرر به ان سامان فرستاده شد که ملک عنبر را
مجبور به اطاعت نماید اما پیش از رسیدن شاهزاده به مالوا
وی از رود نربدا عبور کرد و نواحی مندو را آتش زد و بالاخره
از جهت پیش امدن شاهجهان مجبور به مراجعت گردید و در
یک جنگ بزرگی که بعد از ان بزودی واقع شد ملک عنبر را
شکست کامل دست داد. در ان شکست وی را ضرر عظیمی
روی نمود و به دادن مبلغ زیادی و چند ولایت دیگر تن در داد
و در ۱۶۲۶م جان خود را به اجل سپرد. بعد از ان انچه در

---

۵۱ هم کار۔ شریک۔

۵۲ طوعاً و کرهاً۔ مختاراً یا مجبوراً۔

باب جنگهای مغولها در دکن می شنویم واقعهٔ ۱۶۲۹ء میلادی است وقتیکه خان جهان لودی یکی از سرداران شاهجهان یاغی شد و راهِ دکن پیش گرفت و از پادشاه احمدنگر التماس اعانت عسکری نمود۔ دران زمان امارت احمدنگر هنوز بزرگترین امارت دکن بود ولی ان صدر اعظم بزرگ یعنی ملک عنبر که خیلی از قوهٔ گذشتهٔ سلطنت مذکور را باز بجای خود آورده بود ندای اجل را لبیک گفته و زمام حکومت در دست یک پادشاه احمق و ضعیف الرای که مرتضی نظام شاه نام داشت بود و دران زمان محمد عادل شاه در بیجاپور سلطنت می نمود و پدرش ابراهیم عادل شاه دران وقت که عنبر ازدنیای فانی بعالم جاودانی شتافت و دارالسلطنه را که قشنگی[۱] و عظمت عمارات عمومی ان مشهور بود برای جانشینان خود گذاشت و خزانه هم پر بود و نیز وقت مرگش عدد افواج به دو لک رسیده بود۔ عبد الله قطب شاه پادشاه گولکنده مملکت خود را از گرفتن ملک تلنگانه بتدریج خوب توسیع می داد۔ پس شهنشاهی مغولها در دکن اسمی بود صرف نصف حصه خاندیش و یک حصهٔ ولایت برار در تصرف انها باقی ماند۔

یاغیگری خان جهان لودی

وقتیکه خان جهان لودی علم خودسری را برافراشت شاهجهان برای جنگ با او بذات خود سرداری افواج بزرگی را نمود و در برهان پور توقف کرده سه دسته لشکر برای حمله به

---

[۱] قشنگ ـ خوبصورت ـ

امارت احمدنگر فرستاد۔ خان جہان بہ امارت بیجاپور فرار کرد ولی نمی توانست کہ محمد عادل شاہ را برای شرکت با خود آمادہ سازد و آخر الامر مجبور شد بر اعانت احمد نگر تکیہ نماید۔ در ان اثنا مرتضی نظام شاہ از لشکر مغول در فشار[1] سخت بود و دو سردار مرہٹہ او با دشمن ساختہ بودند۔ با این حال مرتضی نظام شاہ در دولت آباد لشکری را فراہم کرد و با دشمنی کہ لشکر زیاد داشت جرات بہ جنگ نمود و ان جنگ در کتلہای[2] نزدیکی دولت آباد واقع شد۔ شکست یافت و مجبور شد کہ مراجعت بہ قلعہ ہای خود نماید۔ در ان وقت خانجہان بطرف شمال فرار کرد ولی گرفتار گردید و کشتہ شد۔

اطاعت احمدنگر

شاہجہان برای جنگیدن با مرتضی نظام شاہ لشکر خود را بسیار نمود و در ان زمان امارت احمدنگر در پنجۂ قحط شدیدی گرفتار و بعد از قحط مرض مسری رو نمودہ بود۔ بواسطہ ان عدد زیادی از مردم تلف شد و ہمہ ولایت ان سامان از سکنہ خالی شد۔ مرتضی نظام شاہ یقین کرد کہ ان ہمہ اشکالات بواسطہ غلط کاری ہای صدر اعظم وی پیدا شد پس او را از منصب وزارت معزول گردانید و در عوض او فتح خان فرزند ملک عنبر را از حبس رہانیدہ مکرر وزیر خود ساخت۔ پادشاہ بیجاپور از کامیابی مغولہا خائف گردید و برای مدد سلطنت ہمسایہ اش فوجی فرستاد۔

فتح خان کہ از صدمات گذشتہ دردناک بود با آقای

---

[1] فشار۔ دباؤ۔

[2] کتل۔ پہاڑی راستہ

خود تکلر کرد و او را گشته تمام امور سلطنت را در دست خود گرفت
و به مغولها پیغام داد که برای اطاعت حاضرم و خراج بزرگی
میدهم بشرطیکه شاهزادهٔ طفل را بر تخت نشانیده خراج گذار خود
دانید مغولها هم پیغام او را با میل قبول کردند.

جنگهای مغول با بیجاپور

بعد ازان لشکر مغول حمله بر امارت بیجاپور نمود و پادشاه به دارالسلطنه
رانده شد و گفتگوی صلح را بهانه نموده خود را محفوظ ساخت و
آصف خان سردار مغولها را که بر در بیجاپور رسیده بود از
وعده های متعدد و مکر[1] های مختلف فریب داد تا اینکه امراض
مسری و قحط در اردوی مغول کار خود را کردند و ازان جهت
آصف خان از محاصره دست بر داشت. درانوقت شاهجهان
مراجعت به دهلی نمود و تمام نظم و نسق مملکت دکن را در دست
مهابت خان گذاشت. مشارٌالیه با فتح خان که در سال بعد
باغی شده بود جنگید و او را مجبور به اطاعت نمود و پس ازان
فتح خان در ملازمت مغول داخل شد و طفلی را که مشارٌالیه بر تخت
نشانیده بود اسیر نموده به گوالیار فرستادند و پادشاه بیجاپور
درانوقت تنها ماند ولی مهابت خان نمی توانست به او کاری[2]
بکند. مهابت خان پرندار[؟] را محاصرا کرد اما مجبور به مراجعت
به برهان پور گردید و دیگر از جنگ دست کشید. در همان
سال مشارٌالیه را به دهلی طلبیدند چراکه دکن میان دو حکمران

---

[1] مکر۔ سازش

[2] بکسی کاری کردن ـ برخلاف کسی کاری کردن۔

تقسیم شده بود یعنی خان دوران و خان زمان - ساهوجی بوسلا که در خدمت ملک عنبر به منصب اعلیٰ رسیده بود یک مدعی دروغی سلطنت را بر تخت احمدنگر نشانید و در پس گرفتن ان ولایات که از دار السلطنه تا دریا کشیده شده بود کامیاب گردید - باز در ۱۶۳۵ء شاهجهان لشکر زیادی را به صوب دکن تسییل[1] داشت و ساهوجی از اعانت به ان مدعی دروغی دست بر داشت و نتیجه ان این شد که در ۱۶۳۶ء امارت احمدنگر از صفحه عالم محو گشت -

اطاعت بیجاپور و گولکنده

در ۱۶۳۶ء محمد عادل شاه بیجاپور بعد از مزاحمت مختصری اطاعت نموده دادن شش کرور روپیه خراج سالانه تن درداد و لی حصهٔ از ولایت احمدنگر را یافت - به او اذن دادند که ساهوجی را ملازم خود بسازد و دران جنگ پادشاه گولکنده را هم بدادن خراج سالانه مجبور کردند -

پس از ان تا بیست سال امارت بیجاپور با مغول ها صلح داشت و دران وقت پادشاهِ انجا در فتوحات امارات کوچک هندوها مشغول بود و ان امارات در سلطنت ویجانگر که بتاراج رفته بود حادث شده بودند و نیز دار السلطنهٔ خود را از قصور و مساجد و مقابر زینت داد و پادشاه گولکنده هم با او دوستی پیدا کرد - و خراج سالانه را مرتباً می رسانند تا اگر با مغول ها جنگی اتفاق افتد از وی مدد یابد شاهجهان هم جهتی نداشت که از ان دو بی اطمینان

---

[1] تسییل داشتن - روانه کرنا -

شد و ولی در ۱۰۶۵ھ شاهزاده اورنگ زیب والی دکن مقرر شد
و او فوراً بفکر تدبیری برآمد که امارات بیجاپور و گولکنده را ملحق به سلطنت
مغول بسازد۔ بعد از مدت کمی موقع یافت۔ دران زمان میر جمله
تاجر الماس فروش ایرانی وزیر عبدالله قطب شاه گولکنده شد
و فرزندش محمد امین بواسطه رفتار جابرانه وسخت خویش پادشاه
را از خود دلتنگ ساخت۔ میر جمله موفق نشد که فرزند خود را از
غضب شاهی رهاند و آخر الامر التماس مدد به اورنگ زیب نمود
شاهزادهٔ مذکور اذن از پدر خود گرفته به صوب حیدرآباد روان
شد و بهانه نمود که همراه فرزند خود سلطان محمد می روم زیرا که
با دختر برادرم شاه شجاع والی بنگال عروسی او می شود۔ ازین
جهت عبدالله شاه هیچ از خود محافظت ننمود و شهر حیدرآباد
به آسانی در دام صیاد افتاد و عبدالله شاه به قلعه گولکنده که
بر تپه واقع بود فرار نمود و در انجا پس از مقاومت کمی مجبور
شد که شرایط سخت شاهزاده اورنگ زیب را قبول کند که
دختر خود را به سلطان احمد بدهد و در جهازش بدادن ولایتی
و مبلغ بیست کرور روپیه تن در داد و وجه[۱] مذکور جزو حساب
خراج سالانه شمرده شد و نیز راضی شد که خراج باقی را در مدت
دو سال بدهد اما شاهجهان یک حصه از خراج نقد را تخفیف
داد و میگویند که میر جمله الماس کوه نور مشهور را به شاهجهان
پیش کش نمود و او را راضی برای لشکرکشی به دکن ساخت

حمله بر امارت بیجاپور	مقصود دیگر تدبیر حریصانهٔ که

[۱] وجه۔ مبلغ۔

اورنگ زیب داشت امارت بیجاپور بود- در ۱۰۶۶ھ علیہ م
محمد عادل شاه جان خود را به اجل سپرد و فرزندش علی که نوزده
ساله بود اطاعت شهنشاه دهلی را نه نمود و ازان جهت اورا
حرام زاده گفتند و اورنگ زیب حمله بر سلطنت وی نمود
اگرچه که لشکر علی هنوز زیاد بود ولی بکلی حاضر نبود که مقاومت
حمله را بکند- اورنگ زیب ولایت بیدر را به آسانی فتح کرد
و لشکر کشی به دار السلطنه نمود- از جهت خوش بختی بیجاپور خبر
ناخوشی شاهجهان همان وقت رسید و اورنگ زیب بطرف
دهلی شتافت که ادعای تخت سلطنت را بنماید-

بظهور آمدن قوت مرهته در همان زمان یک سلطنت
تازهٔ از مرهته در دکن بوجود
آمده بود- اطلاع اول ما از ایشان این است که در اواخر
قرن شانزدهم در ملازمت لشکری امارت احمد نگر و بیجاپور
داخل بودند و در خدمت ملک عنبر چندین نفر از مرهته ها به
منصب اعلی رسیدند و یکی از ایشان مالوجی بوسلا
سردار پنج هزار سوار بود و پادشاه بیجاپور به او پونه و سوپا و
جاهای دیگر را تیول[۱] داد و فرزندش ساهوجی بود که کیفیت
او بیش ازاین به تحریر پیوست که چگونه در سال ۱۶۳۲ع ادعی
دروغی را بر تخت سلطنت احمد نگر نشانید پس ازان مشارالیه
در ملازمت بیجاپور داخل گردید و در لشکر کشی به کرناتک سرافر
عسکر شد و در صلهٔ خدماتش به او تیول بزرگی در میسور دادند

---

[۱] تیول- جاگیر

که سیر ادبنگلور ہم دران شامل بود فرزند ساہوجی سیواجی بود که در ۱۶۲۹ء ازکتم عدم بوجود آمد۔

سیواجی

سیواجی را در ولایت پونہ بہ یک للّٰہ[1] برہمن ریش سفیدی دادہ بودند و در اوایل عمر خود در سواری واستعمال اسلحہ ماہر شد۔ وقتیکہ او شانزدہ سالہ بود جماعتی از جوانان متہور مثل خودش را فراہم نمود و برای شکار میرفت و حملہ ہا کردہ غارت می نمود و در عمر نوزدہ سالگی بیش از بیش متہور شدہ قلعہ تونای بیجاپور را در تصرف خود آورد و ان بر تپہ واقع شدہ بود و استحکام ہم داشت و بیست میل دور از پونہ بود۔ امارت بیجاپور محل مذکور را در دست یک محصل[2] مالیات گذاشتہ بود زیراکہ ان از دارالسلطنہ خیلی فاصلہ داشت و نیز ہوای انجا خوب نبود پس ازان سیواجی اقدام نمود بہ مستحکم ساختن تلہای ہمسایہ خود و دران زمان امارت بیجاپور۔ در فتوحات جنوب دکن مشغول بود و بسبب ان نمی توانست بہ او کاری بکند صرف اعتراض بہ پدر سیواجی نمود ولی سیواجی اعتنا نکرد معلوم نیست این بے اعتنائی بمیل پدر بود یا نہ۔ مشارٌ الیہ دخل[3] تیولہای ساہوجی را گرفت وان را در تصرف آوردن دو قلعہ کوہستانی دیگر صرف نمود۔ قلعہ ہای مذکور بر تلہا واقع بودند و اسم یکی ازان ہا سنگار بود کہ نزدیک پونہ واقع شدہ و دیگری را پرندہار می نامیدند تا ان وقت سیواجی کار خود را بخاموشی و بدون خون ریزی انجام می داد اما چندی نگذشت

[1] للّٰہ۔ اتالیق۔ [2] محصل۔ ناسور [3] دخل۔ آمدنی۔

که یک قافله خزانهٔ شاه را در ولایت کانکن زد[۵۱] و ازان کار خود را آشکارا نمود و پس ازان بلا فاصله چند قلعهٔ عمده کوهستانی سواحل را گرفت۔ وقتیکه سیواجی دران کار مشغول بود یکی از سرداران بر والی مسلمان کلیان غفلتاً حمله نمود و علاوه براین که ان شهر را گرفت والی را مجبور به تسلیم نمودن قلعه های خودش هم نمود ازان جهت پادشاه بیجاپور به غضب آمد و ساهوجی را مسئول[۵۲] اعمال پسر دانست و بالاخره او را گرفته در زندان انداخت گرفتن ساهوجی به مکر یکی از سرداران مرهته به عمل آمده بود و بعد ازان پیغام به سیواجی فرستاد که اگر تو در فلان مدت تسلیم نشوی راه دخول زندان با سنگ و خشت مسدود خواهد شد۔ سیواجی ازان پیغام خائف گردید و التماس به شاهجهان نمود که او را در ملازمت خود داخل بکند و داخل شده سردار پنج هزار سوار گشت و نیز پدرش از زندان رهائی یافت اما ساهوجی تا چهار سال در بیجاپور معطل ماند و دران زمان فرزندش کاری نکرد۔ بمجردیکه پدرش از بیجاپور رها شد او تدبیر فتوحات خود را تجدید نمود۔ وقتیکه در سال ۱۶۵۸م اورنگ زیب با پادشاه گولکنده می جنگید سیواجی بر خاک مغولها حمله کرد و دفعتاً بر شهر جونیر هجمه نموده مال غنیمت خوبی برد۔

فتوحات سیواجی | باز سیواجی آغاز به غصب کردن زمین بیجاپور نمود و دران وقت

---

۵۱ زدن۔ غارت کرنا۔ ۵۲ مسئول۔ ذمه دار

پادشاه بیجاپور کا ملاً خطر خود را احساس کرده لشکر زیادی را
به سرکردگی افضل خان فرستاد۔ مشارٌ الیه هیچ کاره بود
و با این حال تکبر هم داشت و خیال کرده بود اگر صرف افواج
خود را به خصم نمایشش بدهد وی مجبور به اطاعت خواهد شد
سیواجی هم مشغول تدبیرات موافق حال او بود و خود را ضعیف
جلوه داده خواهش تسلیم شدن نمود۔ افضل خان سردار
برهمنی را که در خدمت او بود فرستاد که شرایط تسلیم شدن
را تصفیه بکند ولی سیواجی با او ساخت و برهمن مذکور افضل خان
را به آسانی فریب داد که با یک نوکر به قلعه کوهستانی پرتاب
گره برود تا به سیواجی اطمینان بدهد که پادشاه بیجاپور او را بخشیده
است۔ دران ملاقات که با سیواجی اتفاق افتاد افضل خان
کشته شد و پس از ان لشکر سیواجی که در جنگلهای نزدیک پنهان
و آماده بود مهاجمه بر مسلمانان غافل نموده انها را مقتول و
منهزم[۱] ساخت۔ سیواجی از فتح مذکور جری شده حمله بر تمام ملک
سواحل نمود و امارت بیجاپور باز زیادتر لشکر فرستاد که
پیش آمدن سیواجی را مسدود سازد و در این هیچ جای شبهه
نیست که مشارٌ الیه در قلعه پناله محصور شده بود ولی او در
یکی از شب های تاریک از انجا فرار نمود وقتیکه محاصرین
شادی[۲] می کردند به امید اینکه او زود اطاعت را قبول خواهد کرد
ان وقت پادشاه بیجاپور بذات خود سرداری لشکر را نمود
پیش از اختتام ان سال یعنی ۱۶۶۱ اغلب جاهائی را

---

[۱] منهزم۔ فرار ہو جانا۔ [۲] شادی کردن۔ خوشی کرنا۔

کہ سیواجی فتح کردہ بود پس گرفت ولی نمی توانست بہ ہمان قسم فتوحات خود را جاری بدارد چہ اکہ سردار حبشی کہ صیدی جوہر نام داشت در ولایت کرناتک علم یاغیگری را بر افراشت و دران مدت دو سال کہ پادشاہ مذکور بہ ان طرف مشغول بود سیواجی چندین ولایت را کہ پیش ازان فتح کردہ بود باز در تصرف خود آورد۔ بالاخرہ در اختتام سال دوم بہ توسط ساہوجی مابین شان صلح شد و تمام ساحل کانکن را کہ از کلیان تا گوا بود بہ سیواجی دادند و نیز ولایتی از کوہستان ساحل مغربی را کہ ۱۵۰ میل طول و ۱۰۰ میل عرض داشت باو سپردند۔ درانجا سیواجی میتوانست ہفت ہزار سوارہ و پنجاہ ہزار پیادہ نگاہ بدارد حالات سیواجی را بیان کردن درینجا لازم نیست اگرچہ ہمان او باعث تباہی امارات گولکندہ و بیجاپور شد۔ سیواجی میخواست بہ ہر قسمی کہ بشود مملکت خویش را توسیع بدہد و یک سلطنت بزرگ ہندو را برپا سازد و در تحصیل مقصود خود باکسی وفا نمود۔ گاہی بر امارات بیجاپور و گولکندہ حملہ کردہ انہا را مجبور می ساخت کہ ربع مالیات ملک یا یک خراج سالانہ بہ او بدہند و گاہی حملہ بر خاک مغول ہا می کرد و بعضی وقت بر خلاف سلاطین دکن افواج خود را با مغول ہا شریک می نمود و گاہی اینطور می شد کہ بر خلاف مغول با امارات دکن می ساخت تا اینکہ در سنہ ۱۶۸۰ میلادی جان خود را بہ اجل سپرد و وقت مرگ عمرش پنجاہ و سہ سال بود۔

اورنگ زیب در دکن	سہ سال بعد وقتیکہ اورنگ زیب

شہنشاہ ہند بود راجپوتہا و نیز مخالفان دیگر شمال ہندوستان را مغلوب نمودہ عزم مصمم کرد کہ دکن را در تصرف خود بیاورد اول بطرف بیجاپور و گولکندہ منعطف گردید و بہ برہانپور آمدہ فرزند خود معظم را برای لشکرکشی بر امارات مذکورہ فرستاد کہ اول بہ بیجاپور و بعد بہ گولکندہ حملہ نماید اگرچہ شاہزادہ مذکور در سعی ہای خود بر خلاف بیجاپور کامیاب نشد ولی ابوالحسن پادشاہ گولکندہ را مجبور کرد کہ التماس برای صلح بہ نماید و چہل کرور روپیہ و بعضی از ولایات خود را دادہ صلح نمود۔ این واقعہ در ۱۶۸۵ء اتفاق افتاد پس ازان اورنگ زیب بذات خود برای لشکرکشی بہ بیجاپور رہسپار شد و لشکر خصم کہ از او مزاحمت نمود زیادہ نبود۔ دیوار دور شہر کہ شش میل بود و از سنگ ہای تراشیدہ ساختہ بودند لشکر اورنگ زیب ان را سوراخ کردند و شاہ بر تخت متحرک نشستہ مظفرانہ وارد شہر گشت و پادشاہ جوان آنجا کہ اسیر شدہ بود و بعد از سہ سال ندای اجل را لبیک گفت و در ماہ میزان سال ۱۶۸۶ امارت مذکور حصہ از سلطنت مغول گردید۔

اضمحلال خاندان قطب شاہی

بعد ازان اورنگ زیب بہ صوب گولکندہ رہسپار شد و بہانہ کرد بہ زیارت مزار یک ولی می روم۔ ابوالحسن در مدارا و خاطرداری وی تمام خزانہ و جواہر خود را صرف نمود اما فائدہ نہ بخشید زیرا کہ اورنگ زیب از ہیچ شئی بجز گرفتن تمام سلطنت سیر نمی شد۔ ابوالحسن تا ہفت ماہ

دلیرانه دفاع نمود اما بعد بسبب مکر یکی از امرای وی خصم در قلعه داخل شده وی را اسیر نموده به قلعه دولت آباد فرستادند- در انجا حلیف وی پادشاه بیجاپور هم در حبس بود و به این نمط خاندان قطب شاهی بعد از یک صد و هفتاد سال حکومت از صفحه زمین محو گشت- وقتیکه امارات احمدنگر و بیجاپور مضمحل گردید اورنگ زیب توقع داشت که ملک دکن بشود ولی تباهی امارات مذکور راه شورش و بلوی[1] را باز کرد زیرا که ان امارات خیلے سد باب شورش در دکن می نمودند- سپاه منتشر شده انجا که عدد شان دویست هزار بود به سرکردگی قایدان دلتنگ[2] باعث یک خطر تازه شدند و نیز مرهته ها به سرکردگی فرزند سیواجی که سمبهاجی نام داشت و نواسه اش ساهو بیش از پیش باعث زحمت شدند- اورنگزیب پس ازانکه با مرهته ها تا قریب بیست سال جنگ مسلسل نمود عنان عزیمت خود را بطرف احمدنگر تافت و در سنه ۱۷۰۷ ام روز سیزدهم ماه حوت در انجا وفات کرد- وقت مرگ هشتاد و نه ساله بود پنجاه سال سلطنت نمود- بر بستر مرگ خود وصیت کرد که سلطنت را مابین دو فرزند وی معظم که فرزند بزرگش بود و شاهزاده اعظم که فرزند دوم بود تقسیم بنمایند- به فرزند اول خود ولایات شمالی و مشرق هند را داد که دارالحکومه انجا دهلی هم دران شامل بود و به فرزند دوم خود آگره و نیز تمام ملک جنوب و جنوب مغربی ان را داد و دران دکن هم شامل بود

[1] بلوی- شورش- [2] دلتنگ- ناراضی-

ولی به استثنای امارت بیجاپور و گولکنده که انهارا به شاهزاده کامبخش فرزند کوچکترین خود داد۔ بعد از وفات او فرزندانش معظم و اعظم مدعی تخت شدند و عاقبت الامر نزدیک آگره جنگی واقع گردید ودران جنگ شاهزاده اعظم و هردو فرزندش کشته شدند وپس ازان شاهزاده معظم که انوقت لقب بهادر شاه اختیار کرده بود۔ لشکرکشی بطرف برادر کوچکترین خود نمود تا که وی را مجبور به قبول کردن شهنشاهی خود نماید۔

بهادر شاه در دکن

شاهزاده کامبخش در جنگی که نزدیک حیدر آباد واقع گردید شکست خورده مجروح شد ودر همان روز ندای اجل را لبیک گفت۔ ان وقت بهادر شاه تنها مالک سلطنت شد که کسی یارای مقاومت با او نداشت و پادشاه مذکور ذوالفقار خان را که یک سردار مغول بود والی دکن ساخت زیرا که مشارالیه برخلاف شاهزاده اعظم مقصود وی را تایید کرده بود و لی خدمات ذوالفقار خان در دربار شاه لازم بود۔ ازاین جهت داود خان صاحب منصب[۱] افغان را که در جنگ های اورنگ زیب شهرت حاصل کرده بود نایب الایاله مقرر کردند داود خان باعجله با ساهوجی صلح نمود و به دادن ربع مالیات در ایام حکومت خود تن در داد و وکلای ساهوان را جمع میکردند و در ۱۷۱۳ م چین قلیچ خان که مشهور به نظام الملک بود جای داود خان را گرفت

تاریخهای عمده

---

[۱] صاحب منصب - فوجی عهده دار

در سال ۱۵۹۵ام اول محاصرۂ مغول احمدنگر را واقع گردید۔
در سنہ ۱۵۹۶م محاصرہ دوم احمدنگر اتفاق افتاد۔
در سنہ ۱۶۰۰م چاند بی بی قتل رسید۔
در سنہ ۱۶۰۰م احمدنگر تسلیم شد۔
در سنہ ۱۶۱۷م ملک عنبر اطاعت اختیار کرد۔
در سنہ ۱۶۲۶م ملک عنبر وفات یافت۔
در ۱۶۲۹م خان جہان لودی علم خودسری را برافراشت
در سنہ ۱۶۳۷م احمدنگر مضمحل گردید۔
در سنہ ۱۶۵۶م لشکرکشی اورنگ زیب بہ امارت گولکنڈہ اتفاق افتاد
در ۱۶۵۹م افضل خان لشکرکشی بطرف سیواجی نمود۔
در سنہ ۱۶۸۶م خاندان عادل شاہی مضمحل گشت۔
در سنہ ۱۶۸۷م خانوادۂ قطب شاہی تباہ شد۔
در سنہ ۱۷۰۷م اورنگ زیب راہ عالم جاودانی را بپیش گرفت

باب ششم

نظام الملک آصف جاہ نظام اول (۱)

چین قلیچ خان از خانوادۂ نجیبی[۱]

بود و نسبش بہ حضرت ابوبکرؓ خلیفہ اول می رسید و مادرش علویہ بود اول شخص ازان خانوادہ کہ بہ ہندوستان آمد نواب عابد قلی خان است کہ قاضی بخارا بود در دربار شاہجہان زود بہ

---

[۱] نجیب۔ شریف۔

معارج اعتلا رسید۔ در سنہ ۱۶۶۶ع یکی از وزرای شاہ گشت
و شش سال دیگر سلاحدار اجمیر شد در سنہ ۱۶۶۷ع والی ملتان
گردید و در سنہ ۱۶۷۳ع وقتیکہ از حج مکہ معظمہ مراجعت نمود بہ
لقب چین قلیچ خان ممتاز گردید و در سنہ ۱۶۸۱ع صدر اعظم
اورنگ زیب مقرر شد۔ در سال بعد با شاہزادہ اعظم بہ دکن
آمد و او را والی ظفر آباد مقرر کردند۔ در سنہ ۱۶۸۷ع در محاصرۂ
گولکندہ کشتہ شد و فرزندش میر شہاب الدین بہ القاب
و مناصب پدر رسید و در سنہ ۱۶۸۴ع با مرہتہ ہا جنگ نمودہ
کامیاب شدہ در صلہ خدمات خود بہ لقب غیاث الدین خان
بہادر سرفراز گشت و در سال بعد یکی از استحکامات سمباجی را
در تصرف خود آورد و او را فیروز جنگ لقب دادند آذوقہ
و لشکر را بہ وقت فرستادہ در فتح بیجاپور ہم مدد کرد۔
پس از انکہ او دیگر را گرفت لشکر کشی بہ امارت گولکندہ نمود
وقتیکہ ان فتح شد فیروز جنگ را سردار ہفت ہزار سوار و
ہفت ہزار پیادہ ساختند و او را برای لشکر کشی بطرف
مرہتہ ہا فرستادند۔ در سنہ ۱۷۰۵ع مشارٌالیہ والی برار شد
و دو سال بعد والی گجرات گردید و در سنہ ۱۷۱۰ع جان را
بحق تسلیم کرد۔ شاہنشاہ اورنگ زیب فرزند نظام الملک
میر قمر الدین را خیلی دوست می داشت و در سنہ ۱۶۹۰ع او را
بہ لقب چین قلیچ خان ممتاز گردانید۔
در سنہ ۱۷۰۲ع برای لشکر کشی بہ بیدر مقرر شد و در صلہ خدماتش
کہ در جنگ کرد او را سردار پنج ہزار سوار ساختند وقتیکہ بہادر
شاہ بر سریر سلطنت جلوس نمود مشارٌالیہ والی اودہ و سپہ

سالار لکنا ہور شد ولی بعد از مدت کمی از ان خدمات خود استعفا کرد و مراجعت به اورنگ آباد نمود و قتیکه جہاندار شاہ شاہنشاہ هند شد چین قلیچ خان را طلبید و در بار خود به خدمت بزرگی سرفراز کرد و اول کار فرخ سیر این بود که مشار الیه را والی دکن ساخت و او را به لقب نظام الملک فتح جنگ مفتخر گردانید اما مشار الیه خدمت مذکور را دو سال بیشتر نگاه نداشت و دران مدت نزد پیتھان و جالنه مرہته ها را قدری شکست داد و بعد از ان به دہلی رہسپار شد و جایش را حسن علی خان گرفت۔ وقتیکه نظام الملک به انجا رسید والی مراد آباد مقرر شد ولی او را در ۱۷۱۸م باز طلبیدند و در زمان حکومت پادشاه دیگر نظام الملک را والی پتنه ساختند۔ وقتیکه در ۱۷۱۹م نوهٔ اورنگ زیب به اعانت سید ها به لقب محمد شاه بر سریر سلطنت جلوه ارا گردید نظام الملک را والی مالوا مقرر کرد و بمجردی که او امور حکومت انجا را بدست گرفت آغاز به فراهم کردن قشون بزرگ نمود و سید ها که دران زمان بسیار صاحب قدرت شده بودند شہنشاہ را در راه مقصود خود شد یافتند۔ مادر شاه از تدابیر ایشان بدگمان شده از نظام الملک مدد خواست و در همان وقت سید ها مشار الیه را به دہلی طلبیدند ولی بجای ان که در انجا برود راه آگره را پیش گرفت و از انجا به صوب دکن برگشت و به برہان پور رسیده سردار قشون بزرگی بود۔ نتیجه اش این شد که شهرها و قلعه ها را در تصرف خود آورد و سپاه از اطراف و جوانب دکن در زیر لوای او جمع شدند چون سید ها این خبر را شنیدند خیلی سراسیمه گشتند و دلاور علی خان را

با ۱۳۰۰۰ قشون مقابل او فرستادند و نیز عالم علیخان را
که والی دکن بود۔ ترغیب دادند که برای اعانت دلاور علیخان
از اورنگ آباد برود و در بستم ماه ثور سنه ۱۷۲۰ع نظام الملک
با افواج دهلی جنگید و ان را شکست داد و سردار ایشان هم
کشته شد۔ جائی که دران جنگ واقع شده بود سی میل از
برهان پور فاصله داشت و دو ماه بعد نظام الملک لشکر کشی
به طرف عالم علیخان نمود و در برهان پور برار مشارٌالیه را
شکست فاحش داد۔ عالم علیخان بقتل رسید و پس از ان مبارز
خان والی حیدر آباد با هفت هزار سوار به نظام ملحق شد۔
وقتیکه ان خبر شکست دوم به دهلی رسید سید ها عازم شدند که
با نظام الملک جنگ به نمایند و برحسب ان قرارداد حسن علیخان
با قشون زیاد به صوب جنوب شتافت همراه او شهنشاه طفل
هم بود ولی پیش از آنکه راه زیادی را به پیمایند دوستان
نظام الملک در اردو برخلاف حسن علی مکر نموده وی را کشتند
و سرداری لشکر را بدست خود گرفته و شهنشاه را اقای خود ساخته
راه دار السلطنته را پیش گرفتند و بهمه مزاحمت ها که در راه از ایشان
نموده شد غلبه جستند۔ شهنشاه از دست تطاول سید ها استخلاص
گردیده به تمام دوستان خود لقب های بزرگ داد۔ به نظام الملک
اذن دادند که ولایت دکن و مالوا را مثل سابق نگاه بدارد
و نیز مشارٌالیه صدر اعظم شاه گردید ازین جهت نظام الملک
به دهلی مراجعت نمود ولی نمی توانست تا مدتی در انجا بماند
زیراکه مردم از اثر و قوت وی حسد برده برخلاف او حیله و مکر
می نمودند۔ نظام الملک ذلت و خواری خود را ملتفت شده

ازشہنشاہ برای چند روز مرخصی گرفت و چاق رفت برای شکار که پانزده یا بیست فرسخ از دارالحکومہ فاصلہ داشت دران وقت در ولایت مالوا و احمدآباد بلوہی شد و ولایات مذکور در قبضہ نظام الملک بود ازاین جہت وی را اذن دادند که انجا را امن نماید۔ وقتیکہ مشارالیہ بدان سمت اشتغال داشت خبری از دکن رسید کہ مبارز خان والی حیدرآباد خود را والی تمام دکن اعلان داد و برای گرفتن ولایت اورنگ آباد رہسپار شدہ است با انکہ او اول دوست بزرگ نظام الملک بود۔ نظام الملک باعجلہ بصوبہ اورنگ آباد روان شد و با دشمن خود در شکر یار کہ از اورنگ آباد بیست فرسخ دور بود مقابل گردید و او را شکست داد۔ مبارز خان و دو فرزند وی در جنگ کشتہ شدند و دو پسر دیگرش زخمی و اسیر گشتند و فرزند دیگر مبارز خان کہ نائب الایالہ حیدرآباد بود بہ قلعہ گولکندہ پناہ گرفت۔ نظام الملک با او وعدہ تیول و مرحمتہای دیگر نمودہ کلیدہای قلعہ را از وی گرفت۔ بعد ازان نظام حیدرآباد را دارالحکومہ خود ساخت

استقلال واقعی نظام الملک

ان وقت شاہنشاہ ہندوی را بہ لقب آصف جاہ ممتاز گردانید و نیز دستور العمل امن کردن دکن را داد اما از نظام ولایت مالوا و گجرات را گرفتند و ازان زمان او استقلال واقعی پیدا نمود ولی تا آخر عمر در موقع جشن ہای شہنشاہ پیش کش[1]

[1] پیش کش۔ نذر جو چھوٹے بڑوں کو دیتے ہیں۔

می فرستاد و به افغانستان او هم شهنشاهی اسمی سلاطین مغول
را بر دکن تسلیم می کردند و می گفتند که ما موافق فرمان دهلی بر مملکت
حکومت می کنیم. دو سال بعد از آن نظام با مرهته ها که گاه گاهی
او را زحمت می دادند جنگید و در سنه ۱۷۲۹م با ایشان صلح
نمود. دو سال بعد پیشوا که باجی راؤ نام داشت بر ولایت
شمال مغول حمله کرد و حملهٔ مذکور نتیجه معاهدهٔ بود که نظام با مرهته ها
بملاحظهٔ فواید طرفین نمود. پیشوا را بقدری کامیابی دست داد
که در اواخر سال ۱۷۳۷م ولایت مالوا را در تصرف خود
آورد و پس از آن لشکر کشی به دار السلطنه نمود که شهنشاه
را به قبول کردن خواهشات دیگرش مجبور بکند. اهل دربار دهلی
دران اشکال از نظام اعانت خواستند. گویا که همان یکی
می توانست سلطنت را نجات بدهد او هم معاهدهٔ خود را
که در سنه ۱۷۳۱م با مرهته ها نموده بود احمقانه فهمید زیرا که
از جهت آن مرهته ها میتوانستند که بدون تعرض او ولایت
مغول را غارت بکنند و نیز قوهٔ ایشان برای او خطر داشت
پس نظام وعده های بسیار شهنشاه را قبول کرد و به دهلی رفت
چون به انجا رسید پسر ارشد الیه را حاکم ولایت مالوا و گجرات
ساختند و نیز تمام قوه و منافع سلطنت را بدست وی بدین
غرض سپردند که مرهته ها را بیرون بکند اما نظام مجبور شد که
که به پیشوای فاتح ولایت مالوا و ملکی را که مابین نربدا و رود
خانه های چنبل واقع شده بود تسلیم کرده صلح بنماید و ۵۰ لک
روپیه هم غرامت جنگ بدهد. باجی راؤ از غیبت نظام الملک
فائده گرفته بر فرزند وی ناصر جنگ در اورنگ آباد حمله نمود ولی هیچ

سنه ۵۱ غرامت - تاوان جنگ

فایده نبرد زیرا که طرفین حریف[۱] هم بودند و بالاخره نبرد بی نتیجه ما بین شان صلح شد و طرفین عهد کردند که از غارت گری ملک یکدیگر احتراز کرده امن قایم نمایند۔

مراجعت به ولایت دکن

در ۱۷۳۹ء نادر شاه لشکر کشی به هند نمود و دار السلطنه مغول را در تصرف خود آورد۔ بعد از انکه شهر را خالی کرد نظام الملک به دکن مراجعت نمود۔ و بعد ازان بلا فاصله فرزند نظام الملک ناصر جنگ باغی شد و طرفدار انش شکست خوردند و او درویش شده در روضه که نزدیک دولت آباد واقع بود گوشه نشین شد و در سال بعد با هفت هزار سوار لشکر کشی به اورنگ آباد نمود و دران جنگ که بیرون شهر واقع شده بود اسیر گردید۔

لشکر کشی به ولایت کرناتک

در ۱۷۴۳ء نظام الملک به ولایت کرناتک حمله کرد و اقتدار خود را در انجا قایم ساخت و پس ازان ترشناپلی را محاصره نمود و حقوق مرار راؤ را بر ولایت گونتی تسلیم کرد نیز از مرهتهای دیگر وی را آماده ساخت که ترشناپلی را بدهد و حلیف وی هم بگردد وقتیکه نظام ازانجا برمی گشت انوار الدین را نواب کرناتک ساخت در ۱۷۴۸ء احمد شاه ابدالی لشکر کشی به شمال هند نمود و در آن جنگی که افواج مغول با او نمودند و نزیر

---

[۱] حریف هم بودن - برابر رهنا - یا مساوی رهنا۔

شهنشاه ہند کشته شد و او خواست که نظام الملک را منصب وزارت بدہد ولی مشار الیہ ان را قبول نکرد۔ نظام الملک در ۱۷۴۸ء در برہان پور مرحوم شد و عمر وی ہفتاد و ند سال بود و وقت مرگش مملکت او از ۵۰۷ تا ۰۰ ۴میل طول داشت و ۰۰ ۴ میل عرض و جمیعت ان چہل کرور بود۔

تاریخہای عمده

در ۱۷۱۳ء نظام الملک والی دکن مقرر شد۔
در ۱۷۲۰ء ولایت دکن را فتح نمود۔
در ۱۷۲۴ء نظام الملک عملاً مستقل گردید
در ۱۷۴۳ء بر ولایت کرناتک حملہ نمود۔
در ۱۷۴۸ء جان خود را به اجل سپرد

باب ہفتم

ناصر جنگ نظام ثانی

نظام الملک وقت مرگ پنج فرزند داشت فرزند بزرگ وی غازی الدین در دہلی بود و ناصر جنگ فرزند دوم وی که بواسطہ اعمال بدش پدرش وی را از وراثت محروم کرده بود خزانۂ دکن را در تصرف خود آورد و نیز برادران کوچک خود صلابت جنگ و نظام علی و بسالت جنگ را در زندان انداخت و خود را نظام اعلان داد و لی نظام الملک نوۂ خود مظفر جنگ را جانشین

خویش ساخته بود و شهنشاه دهلی هم جانشینی وی را تصدیق کرده مظفر جنگ به پونه رفت که از پیشوا مدد بخواهد و سلطنت خود را بگیرد در انجا چنده صاحب داماد نواب سابق کرناتک در حبس بود و ادعای نوابی کرناتک را می کرد و حلیف فرانسوی ها هم بود و بتوسط وی مظفر جنگ با فرانسوی ها گفتگوی اعانت نمود و دوپلی فرانسوی برای تحصیل مقصود حریصانهٔ خود ان موقع را خوب دید که در دکن تفوق پیدا کند۔ به پیشوا هفت لک روپیه داده چنده صاحب را از دست وی رهانید پس از ان مظفر جنگ و چنده صاحب باهم لشکرکشی به عمل نمودند و لشکر فرانسه هم با ایشان بودند بالاخره انوارالدین را شکست دادند و او در عرصهٔ جنگ کشته شد۔

لشکرکشی به کرناتک

وقتیکه خبر ان شکست بگوش ناصر جنگ رسید او لشکر زیادی را که تقریباً عددان سیصد هزار بود جمع کرد و حمله بر ولایت کرناتک نمود و بدون جنگی تمام ان ولایت را گرفت و میجر لارنس انگلیس هم بعد از چند روز یعنی دوازدهم ماه حمل سنه ۱۷۴۰م با ششصد نفر سرباز نزدیک ولاونور به او ملحق گردید و محل مذکور ۱۶ میل از پاندی چری فاصله داشت و دوپلی هم هر قدر که می توانست لشکری ترتیب داد که در ان سپاه مظفر جنگ و چنده صاحب هم بودند و به مقابل ان لشکر متفق فرستاد ولی در عصر ان شب کسانی که برای جنگ مقرر کرده بودند سپاه خصم یاغی شدند و برگشتند و چنده صاحب هم پی ایشان رفت و بالاخره مظفر جنگ اطاعت عموی خود را اختیار کرد

و بعد از آن فوراً دست وی را بسته در زندان انداختند.
این بلا بر دوپلی سخت بود و فوراً در مقام تدبیر برآمد که آب رفته
را بجوی باز آورد و سفرای خود را نزد ناصر جنگ برای صلح
فرستاد و همان وقت جاسوس های هندی را هم روان
کرد که با امرای وی بسازند معلوم است که ناصر جنگ شرایط
صلح دوپلی را رد کرد ولی این جاسوس ها در توقف هفت
روزه در اردو کار خود را انجام دادند و دوپلی هم لشکر خود را منظم
نمود. وقتیکه جاسوس های وی از آنجا برگشتند در شب بعد
از آن دلاتوچ فرانسوی با سیصد نفر سرباز خود به اردوی
دشمن شبخون زده ۱۲۰۰ نفر از ایشان را کشت و به پاندیچری
برگشت ناصر جنگ بقدری خایف گردید که به قلعه ارکات
مراجعت نمود و میجر لارنس هم به قلعه سنت دیوید پناه گرفت.
برخلاف امید محمد علی پسر انوارالدین در ولایت کرناتک تا زمانی
بی یار و مددگار ماند و پس از آن از ناصر جنگ اعانت بزرگ
لشکری به وی رسید و نیز چهار صد نفر سرباز انگلیس و
هزار پانصد نفر سرباز هندی انگلیس به سرکردگی کپتان کوپ
برای مدد وی فرستاده شد. محمد علی با آن افواج حمله به ترووادی
نمود که ۱۵ میل از قلعه سینت دیوید فاصله داشت در آنجا
فرانسوی ها که سرکرده[۵] شان وی لاتوچ بود و یک هزار سواری
کم چنده صاحب داشت بر او شبخون زدند و لشکر وی را
سراسیمه به گیجی عقب نشانیدند و محمد علی با دو نفر نوکر جان خود

---

۵ سرکرده - افسر فوج.

را به سلامت برده به ارکات فرار کرد و پس ازان فرانسوی ها
به سرکردگی بوسی حمله به گینجی نمودند و باقی ماندگان افواج محمد علی
را شکست داده قلعه انجار را گرفتند پس ازان دوپلی به ناصر جنگ
نوشت که مظفر جنگ را رها بکند و نیز او را برخدماتی که در
زمان نظام الملک معین بود مقرر بسازد و چنده صاحب را
نواب کرناتک تسلیم نماید و ولایت مسولی پتم را به فرانسوی ها
بدهد ناصر جنگ هیچ میل نداشت که مطالبات مفرط دوپلی را
قبول بکند ازین جهت با صد هزار قشون لشکرکشی به گینجی
نمود ولی بواسطه بدبختی وی تا دو ماه جنگی اتفاق نیفتاد زیرا که
باران شدیدی می بارید. دوپلی در تمام ان دو ماه امرای
ناصر جنگ را فریب می داد که از آقای خود سر بتابند
بالاخره ناصر جنگ از جهت بیزار شدن از توقف دراز و
و حمله های مسلسل فرانسوی ها مجبور شد که شرایط دوپلی
را قبول بکند و او به مقصود خود رسید و به سردار افواج
فرانسوی ها حکم نمود که جنگ را معوق[1] بدارد ولی سردار مذکور
اطاعت از حکم وی نکرده از اعانت امرای ناصر جنگ مطمئن
گشته در ۲۵ برج قوس ۱۷۴۹ ع حمله بر اردوی ناصر جنگ
نمود و حمله مذکور چهار ساعت از نصف شب گذشته واقع
شد. ناصر جنگ را شکست کامل دست داد اول در کاغذی
که به دوپلی نوشته بود مطمئن گشته توقع نداشت حادثه
سختی پیش خواهد آمد ولی وقتیکه او فهمید که دشمن با او وفا

---

[1] معوق - تاخیر

نکرده است نزد توپ ها ایستاده مظفر جنگ را با میر غضبی بر فیل نشانده نزدیک خود نگاه داشت ناگاه چند نفر از لشکر نزدیک ناصر جنگ برگشته خواستند به سردار فرانسوی ملحق شوند از بہت ان دسیسه کاری[1] شان به غضب آمده به میر غضب حکم کرد سر مظفر جنگ را ببرد ولی میر غضب توقف نمود و در همان لحظه نواب کداپا که یکی از قائدان امرای یاغی بود گلوله بر قلب ناصر جنگ زد و سر شش را بریده بر قدم مظفر جنگ انداخت۔

تاریخهای عمده

در ۱۷۴۸م ناصر جنگ خود را نظام اعلان داد۔
در ۱۷۴۹م مظفر جنگ را حبس نمود۔
در ۱۷۴۹م شبخون به اردو زدند و وی را کشتند۔

باب هشتم

مظفر جنگ نظام سوم

مظفر جنگ بلا فاصله خود را نظام اعلان داد و پس ازان به پاندی چری رفته با شکوه بسیار فرمانروای دکن مقرر شد۔ در صلهٔ خدماتی که فرانسوی ها نموده بودند اظهار انعام زیادی داد و نیز دوپلی را

---

[1] دسیسه کاری۔ دهوکه بازی

وه والد او را با تحفات و توابع ان مرحمت نمود وان را انعام شخصی به وی داده بود و بر ولایت مسولی پتم و یانام حکومت فرانسوی ها را تسلیم کرد. ولایت مذکور چهار صد هزار روپیه دخل سالانه داشت و نیز اذن داد که سکه فرانسوی ها در جنوب هند رائج بشود و بیست کرور روپیه هم بایشان داد که نصف ان در ادای قرض بود و چنده صاحب را نواب کرناتک تسلیم کرد و نیز از فرانسوی ها خواست که حصه از قشون خود را به سرکردگی سرداری هوشیار به دار السلطنه بفرستند تا در وقت ضرورت خدمت دولت را انجام بدهد و خرج قشون را خود بعهده گرفت دوپلی خواهش مظفر جنگ را فوراً قبول کرد زیرا که برای منافع خود از چنان خواهش وی بهتر ندیده بود و نتیجه اش این شد که وقتیکه مظفر جنگ در ماه دسمبر ۱۷۵۰ع از پاندی چری حرکت می نمود بوسی ۳۰۰ سرباز فرانسوی و ۱۵۰۰ سرباز هندی فرانسه را همراه خود داشت. در راه مظفر جنگ ان نوابها که برخلاف ناصر جنگ مکر کرده بودند اکنون برخلاف او هم آغاز به مکر و حیله نمودند. همینکه مظفر جنگ در ملک نواب کداپا داخل شد زحمتی برای او دست داد و اول مابین لشکر مظفر جنگ و نواب کداپا جنگ های کوچک واقع گردید و پس از ان خصم برخلاف مظفر جنگ حمله آور شد. مظفر جنگ مکر دشمن را فهمیده بر یاغی ها حمله کرد و بوسی هم تقلید وی را نمود. نواب شونار شکست فاحش یافته کشته شد و نواب کداپا مجروح سخت گشته فرار نمود و نواب کرنول وقتیکه دنبالش می نمودند به طرف مظفر جنگ برگشت و فیل او را محاصره نموده نا‌یخ[1]

[1] نایخ - کوتاه نیزه

خود را بر فرق مظفرجنگ زد و مغزش را بزمین ریخت و ولی
زود نواب مذکور را شکست دادند و کشتند۔

تاریخهای عمده

در سنه ۱۷۴۹ع مظفرجنگ خود را نظام اعلان داد۔
در سنه ۱۷۵۱ع او را از حملهٔ ناگهانی کشتند۔

باب نهم

(۹)

اکنون ان امید دوپلی که حکومت فرانسه را در مملکت هند
برپا بسازد تاریک گردید ولی از خوش بختی نشان بوسی
فرانسوی حلال مشکلات بود و صلابت جنگ را که در اردو
حبس شده بود رهانید و به رضایت تمام نوابها وی را نظام
اعلان داد۔ وقتیکه نظام نو با جماعت خویش به حیدرآباد
می رفت از راه کداپا بلا مزاحمت گذشت ولی در ولایت
کرنول بیوهٔ نواب و اقربای دیگر وی چهار هزار نفر افغان
را برای مقابله او فرستادند۔ لشکر نظام از چند طرف
به شهر کرنول گلوله باریدند و بسیاری از سکنهٔ شهر و تمام لشکر
ساخلوی انجا بقتل رسیدند و ولایت کداپا و کرنول را
به ادونی که تیول مظفرجنگ بود ملحق نمودند و تمام ان ولایت
را به بوسی دادند و وقتیکه صلابت جنگ از رود کرشنا عبور
کرد با بیست هزار مرهته مقابل گردید ایشان به سرکردگی باجی راو
پیشوا برای جنگیدن با وی آمده بودند زیرا که با غازی الدین

فرزند بزرگ نظام الملک معاہدہ داشتند ولی بواسطۂ شورش پونغر مرہتہ ہا نزدو ولشکر شتند ـ

داخل شدن در حیدر آباد ـ

در ۱۷۵۱ء صلابت جنگ در حیدر آباد داخل گردید و در عوض خدمات بہ فرانسوی ہا انعام زیادی مرحمت نمود و نیز مواجب مستقل شان را فیاضانہ معین کرد و بوسی را در فراہم کردن پانصد نفر لشکر فرنگی و پنج ہزار نفر قشون ہندی اعانت نمود ـ

رفتن صلابت جنگ به اورنگ آباد

یک ماہ بعد صلابت جنگ بہ اورنگ آباد رفت زیرا کہ احتمال خطر حملہ غازی الدین میرفت بمجردیکہ او بہ انجا رسید بالاجی راؤ پیشوا با چہل ہزار قشون بر ملک صلابت جنگ حملہ و غارت کرد ولی بوسی تا بست میلی پونہ خصم خود را عقب نشانید اما صلابت جنگ بواسطہ ان لشکر کشی کہ راگوجی بونسلا بہ برار نمودہ بود با دشمن خود صلح عارضی کردہ بہ حیدر آباد مراجعت نمود دران وقت نظم و نسق سلطنت کاملاً در دست بوسی بود ان ولایاتی را کہ در نواح سولی پتم واقع بود بہ فرانسوی ہا تسلیم نمودند و حکومت کرناتک را بدست دوپلی و جانشینان او سپردند در برج ثور سال ۱۷۵۲ء شاہنشاہ مغول غازی الدین را والی دکن ساخت و دو ماہ بعد مشار الیہ بہ صوب دکن

تنخواہ

رهسپار گردید و قشون صلابت جنگ در برهان پور که بر سر حد نظام واقع است غازی الدین را والی دکن تسلیم کرد۔ پس ازان او در برج عقرب سال ۱۷۵۲م با پیشوا ملحق شده با ۱۵۰۰۰ سرباز بر اورنگ آباد حمله نمود و به پیشوا ولایت خاندیش و حصهٔ از ولایت بیدر را در صله ان اعانت با موقع که کرده بود داد و محمد علی هم رسماً نواب کرناتک مقرر شد اما حظ غازی الدین ازان حکومت جدیده طول نکشید یعنی پس از هفده روز توقف در اورنگ آباد جان خود را به اجل سپرد و بجهت وفات وی صلابت جنگ دوباره مالک دکن گشت اما پیشوا به وی بهر دادن ولایاتی که برادر بزرگش وعده کرده بود اصرار نمود و بالاخر صلابت جنگ در صلح ۱۷۵۲م که در بهیدر شده بود ان ولایات را به مرهته ها داد بمجردیکه پیشوا از انجا برگشت راگوجی بوسلا که ان شرایط صلح را تسلیم کرده بود مجدداً در اطراف گلبرگه آغاز به غارتگری نمود ولی بوسی فرانسوی فوراً وی را برای صلح مجبور کرد و در صله ان خدمت صلابت جنگ به حکومت فرانسه بلوک[1] بزرگی که بر کنارهٔ راست رود کرشنا واقع و نزدیک مسولی پتام بود داد۔

تحریک بر خلاف فرانسوی ها

امرای دولت نظام از آغاز به جهت فوقیت فرانسوی ها حسد می بردند بمجردیکه سید لشکر خان صدر اعظم شد شروع به بریدن ریشهٔ نفوذ ایشان نمود و مشکلات مالیه را بهانه ساخته سعی کرد که بوسی را مجبور کند تا لشکر خود را

---

[1] بلوک۔ ضلع۔

پس به بردو اتفاقاً او هم دفعتاً ناخوش[1] شده به ساحل برگشت و لشکرخان به افواج فرانسوی اذن داد که خود در عوض مواجب خویش دخل چند ایالت را بازور بگیرد و بسبب ان تدبیر اغلب قشون فرانسوی متفرق شد و صرف حصهٔ کوچک از انها در حیدرآباد ماند و ان صدر اعظم هوشمند خواست که صلابت جنگ را از اثر فرانسوی ها بیشتر مستخلص بسازد و او را مجبور کرد که به اورنگ آباد برود و خود مخفی با انگلیس ها مکاتبه نمود - در ماهِ جوزا ۱۷۵۳ء بوسی به حیدرآباد مراجعت نمود و دید که مواجب باقی افواج وی به قریب دو کرور و پنجصد هزار رسیده است و از این جهت لشکر وی آماده به یاغیگری شده است و والی حیدرآباد مخالفت او را پیش گرفته آخر بوسی برای اخراجات خود پول قرض کرده به اورنگ آباد رهسپار گردید پس لشکرخان در تدابیر خود ناکام گشت در حالتی که بسیار توقع کامیابی را داشت و این را خوب خیال کرد که اطاعت فرانسوی ها را اختیار بکند چنان اطاعتی که هیچ قابل وی نبود و چهار ایالت یعنی مصطفےٰ نگر و ایلور و راجه ماهندری و چکاکول را که در نواحی مسولی پتم واقع هستند به فرانسوی ها داد که از دخل ان قشون ایشان را ملازم بدارد و این شرط را هم قبول کرد که حصهٔ از قشون محافظ فرانسوی پیوسته با نظام بماند و نظام در امور سیاسی کرناتک مداخله ننماید و در امور مملکت خود هم بدون مشورت با بوسی کاری نکند - آنچه که فرانسوی ها سابقاً داشتند و آنچه که تازه

---

[1] ناخوش شدن - بیمار ہو جانا -

از نظام گرفتند یکطرف ان کرناتک وطرف دیگر کتک که در اریسه است یعنی ۳۵۰ میل طول و از ۵۰ تا ۸۰ میل عرض داشت جمعیت انجا شش کرور و دخل سالانهٔ شانزده کرور روپیه بود۔

لشکرکشی به ولایت میسور

در ماه جدی سال ۱۷۵۵ء صلابت جنگ لشکرکشی

به میسور نمود و بوسی هم همراه وی بود که خراج پس مانده را وصول بکند در همان زمان مرهته ها هم حمله به میسور نمودند و راجهٔ انجا حاضر شد که تمام حساب باقی یعنی یازده کرور و یک لک روپیه را بدهد و حصهٔ بزرگ ان را فوراً ادا کرد۔

لشکرکشی بطرف نواب ساونور

در ماه حوت همان سال بوسی و صلابت جنگ

حمله بر نواب ساونور که خود را مستقل ساخته بود نمودند۔ نواب مذکور دوستانش به بوسی وعدهای مخفی دادند و ان باعث ترک کردن محاصره شد ان رفتار بوسی باعث مزید نفرت امرای نظام از فرانسوی ها گشت و شاه نواز خان که بجای لشکر خان وزیر شده بود از نظام حکم عزل بوسی را گرفت و مشارٌالیه هم عمل به حکم را بهتر دید زیرا که مخالفان او زیاد بودند و باقشون خود ظاهراً بطرف مسولی پتم روان شد و در ماه اول سفرش درین راه شش هزار سرباز بعضی تیولداران مرهته ملک نظام بوسی را نگر مضطرب ساختند۔ بعد از ان جعفرعلی والی سابق سرکار (حکومت) شمالی که بوسی وی را معزول ساخته بود با قشون زیاد بروی حمله نمود ان وقت بوسی مردانه

به سمت حیدرآباد برگشت و محل مذکور را گرفته برای جلوگیری[1]
خصم حاضر گردید و بعد از مدت قلیلی جعفر علی با چهار هزار قشون
منظم که صلابت جنگ آن را فرستاده بود برای جنگیدن با بوسی
نمود ارشد اما مشارالیه در داخل دیوار شهر منتظر کمک بود
و آخر ۵۸۰ فرانسوی و ۱۰۰۰ قشون هندی فرانسوی با ۱۱
توپ از مسولی پتم برای رهائی وی رهسپار گردید و زود
به حیدرآباد رسید و در راه صدمه نخورد و صلابت جنگ
با وزیر خود دو هفته قبل به حیدرآباد رسید و در ماه جوزا سال
۱۷۵۶ ام معجلاً با فرانسوی ها صلح نمود ولی از آن وقت بوسی
نمیتوانست که در امور آنجا مداخله کامل بکند۔

مکر بر خلاف صلابت جنگ

کامیاب نشدن آن مکری که بر خلاف بوسی نموده
بودند برای نظام خوب شد۔ دو سال بعد وقتیکه بوسی
در سرکار (حکومت) شمالی بود بر خلاف صلابت جنگ برای
خلع وی مکر شد و وزیرش قلعه دولت آباد را در تصرف خود
آورد و برادرش نظام علی مهرشاهی را بدست آورده عنان
حکومت را در دست خود گرفت و چون خبر این بگوش
بوسی رسید برای مدد صلابت جنگ با افواج خود از راجه
ماهندری شتافت و او را دوباره مقتدر ساخت صدر
اعظم نظام کشته شد و نظام علی به برهان پور فرار نمود۔

طلب نمودن دولت فرانسه بوسی را۔

پس از آن

[1] جلوی گیری - مزاحمت۔

کونت دی لالی دالی جدید مستعمرات[1] هندی فرانسه بوسی را طلب کرد و افواج انگلیس که سرکرده شان کرنل فورد بود حمله بر سرکار (حکومت) شمالی نموده مارکوئیس آف کانفلنس را که بجای بوسی معین شده بود شکست داد وی از نظام اعانت عسکری خواست ولی پیش از آنکه نظام به مدد وی برسد مارکوئیس مجبور شد به سردار انگلیس تسلیم شود۔ صلابت جنگ از ان حادثه ناگهانی خیلی سراسیمه گشت و زود با انگلیس ها مصالحه کرد و بواسطه ان صلح دوستی فرانسه را ترک نمود و عهد کرد که در مستقبل فرانسوی ها را در مملکت خود ملازم نخواهد داشت و نیز مسولی پتم را با هشت بلوک که در نواحی ان بودند به دست انگلیس ها سپرد و دخل انجا چهار صد هزار روپیه بود۔

تسلیم نمودن زمین به مرهته ها

مرهته ها درهمان زمان ولایت احمدنگر را در تصرف خود آوردند و افواج نظام برای پس گرفتن ولایت مذکور رهسپار گردید ولی خصم لشکر او را محاصره نمود و نظام مجبور شد که قلعه های دولت آباد و سیونیری و اسیرگره و بیجاپور را به مرهته ها داده با انها صلح نماید و نیز برای تسلیم نمودن ولایت احمدنگر و بلوک بیجاپور و حصه از بیدر و تمام ولایت اورنگ آباد به استثناء خود شهر و دو پرگنه ان راضی گردید هر سول و ستاره را هم بدست مرهته ها داد۔ تمام ان ملکی که به انها داده شده بود ۱۲ کرور و دو لک روپیه دخل سالانه داشت۔ نظام از حالت مرهته ها بعد از جنگ پانی پت

[1] مستعمرات۔ نوآبادیات۔

که در سال ۱۷۶۱م واقع گشت فائده برده برای پس گرفتن قدری از ملک از دست رفته خود جدیت کرد و بالاخره مرهته ها زمینی را که ۵ کرور و ۲ لک روپیه دخل سالانه داشت به نظام تسلیم کرده با وی صلح نمودند۔

تاریخهای عمده

درسال ۱۷۵۰ میلادی صلابت جنگ خود را نظام اعلان داد۔
درسال ۱۷۵۲ میلادی غازی الدین منصب فرمانروائی دکن را گرفت۔
درسال ۱۷۵۲م جان خود را بحق تسلیم نمود۔
درسال ۱۷۵۸م سعی کردند که صلابت جنگ را خلع نمایند۔
درسال ۱۷۵۸م بوسی فرانسوی را از حیدرآباد پس طلبیدند۔

باب دهم

نظام علیخان نظام پنجم

نظام علیخان چندی بعد از فرار به برهان پور مراجعت نمود و با برادر خود دوست شده صدر اعظم وی مقرر گشت اما برای تحصیل حکومت مکر و حیله خود را از دست نگذاشت و بتدریج تمام قوای حقیقی سلطنت را بدست خود گرفت۔ درسال ۱۷۶۱ موقع خوب یافته صلابت جنگ را خلع نمود و پس از آن او را در قلعه بیدر حبس کرد در آنجا نظام مذکور بعد از یک سال و ۳ ماه جان خود را به اجل سپرد و نظام علی معجلاً به کرناتک

مهاجمه نموده ان ولایاتی را که در راه عبور وی واقع بودند غارت
کرد ولی انگلیس ها برای مدد نواب کرناتک شتافتند و بانسام
در تری یا تی مقابل گشته وی را مجبور به مراجعت نمودند بعد
از ان کلایو انگلیس پیش امپراطور[1] دهلی توسط نموده فرمانی برای
محمد علی گرفت که دیگر ارکات تابع نظام نباشد۔

مداخله در امور مرهته ها

در سال ۱۷۶۳م نظام علی معاون یکی از مدعیان تخت پیشوا گردید
و با قشون زیادی به سمت پونه رهسپار شد و نزدیک شهر
ارودوزد مرهته ها هم سعی کردند که بر ولایت اورنگ آباد و
حیدرآباد مهاجمه نموده توجه نظام را به ان سامان منعطف
بسازند ولی دران کامیاب نشدند و افواج کم مرهته ها در
در انجاها هیچ کار نکرد اما انها با یکی از سرداران مرهته نظام
ساخته از وی انتقام گرفتند۔ نظام وقت مراجعت از پونه
با حصه از لشکر خویش به رود گوداوری رسید و قشون باقی
خود را پس گذاشته از ان عبور نمود بلافاصله جاناجی سردار
خائن از لشکر نظام خود را علیحده ساخته قدری دور ارودوزد و
به این نمط راگوناث راؤ با علامت وقت حمله نمود و مشارالیه
زود رهسپار گردیده بر افواج نظام یورش کرد و بعد از جنگ
خون ریز ان را شکست فاحش داد و نظام که درانطرف رود
بود نمی توانست کاری بکند عاقبت الامر از جهت ان شکست
به اورنگ آباد رفت و مرهته ها هم بعد از چند روز دنبال وی

[1] امپراطور۔ شاهنشاه

را گرفتند ولی با ضرر بسیار عقب نشستند و بعد ازان ما بین مرہته
و نظام دوباره صلح شد۔

در سال ۱۷۶۵م امپراطور دهلی سرکار (حکومت) شمالی را که حصه
از مملکت نظام بود به انگلیس ها تسلیم نمود و یقین است که ازان
جهت نظام علی به عقب آمد و برای بزور پس گرفتن ایالت
مذکور آماده گشت اگرچه که قشون وی در مقابل انگلیس ها
اول درست کامیاب نشد بالاخره در مصالحه ماه قوس
سال ۱۷۶۶ میلادی ان نزاع بدون جنگ و پیکار بر این
شرط تسویه گشت که شرکت مشرق هند (ایسٹ انڈیا کمپنی)
به استثناء ایالت گونتور که به برادر نظام بسالت جنگ داده شده
بود سرکار شمالی را نگاه بدارد و در عوض ان به نظام یک کرور
و ۳ لک روپیه خراج سالانه بدهد و شرکت[1] مذکور مجاز است
که بعد از وفات بسالت جنگ گونتور را هم پس بگیرد و نیز برعلاوه
یک دسته قشون منظم در حیدرآباد داشته باشد تا بتواند
در موقع صواب و مناسب به نظام کمک برساند و این ابتدای لشکر
استیجاری حیدرآباد بود۔

اتفاق برخلاف حیدرعلی

در اواخر سال ۱۷۶۶م
نظام و مرہته ها برخلاف
حیدرعلی متفق شدند که تمام مملکت وی را بگیرند انگلیس هم از
جهت ان معاهده که چندی پیش ازان شده بود با انها متحد
گردید۔ وقتیکه نظام به ملک میسور رفت ناگهان اراده

[1] شرکت ۔ کمپنی

او تغییر یافت و خواست که با حیدر علی صلح به نماید و با او ملحق گشته بر متحدین با خود یعنی انگلیس ها حمله بکنند و به این نمط فوراً از او چهار کرور روپیه را تحصیل و نیز برای یک کرور و یک لک روپیه خراج سالانه عهد بگیرد و نظام افواج انگلیس را که با او در ولایت میسور بود اذن داد که از انجا خارج بشوند و کسی به انها زحمت نرساند. جنگ اول مابین انگلیس و لشکر متفقه نظام و حیدر علی در ۲۵ ماه اسد واقع گردید و انگلیس ها شکست خوردند ولی کلنل (سرهنگ[1]) اسمیت بعد از چند روز در ولایت چی گاما خصم خود را شکست داده ان جنگ را برداشت اما بیشتر و تا مالالی که چند میل از انجا فاصله داشت از جهت کمی آذوقه مراجعت نمود و در انجا حیدر علی و نظام را دوباره شکست داد و نتیجه ان شکست مکرر این شد که نظام اتفاق معجل خود با حیدر علی را ترک نمود و دران اثنا یک دسته از قشون انگلیس که از بنگال به سرکردگی کلنل (سرهنگ) پیچ در کشتی نشسته به سرکار (حکومت) شمالی پیاده شدند حمله به ورنگل نمودند و نظام مصالحه با انگلیس را لازم دید و در عوض یک کرور و دو لک روپیه سالانه بدادن (دادن) انها در گرفتن ولایت کرناتک راضی گردید و این شرط هم شد که تا شش سال انگلیس ها سالانه دویست هزار روپیه بدهند تا الملک سرکار شمالی بشوند.

حملهٔ پیچای مرهته ها

در سال ۱۷۷۳ م بخوبه پیشوا بر مملکت نظام مهاجمه نموده بقدری با وی سخت جنگید که نظام را مجبور به التماس صلح کرد و ایالتی را که چهار کرور روپیه دخل سالانه داشت از نظام گرفت و بعد ازان نظام

[1] سرهنگ - کرنل

ولایت مزبور را پس گرفت پیش ازاین گفتیم که نظام سرکار حکومت کونتور را به برادر خود بسالت جنگ داده بود و مشارالیه ادونی را دارالسلطنه خود ساخت و لشکر از فرانسه به سردگی موسیو لالی ترتیب داده برای ازدیاد قوت و ملک جدیت نمود انگلیس ها به کار پایش اعتراض کردند و به نظام شکایت بی فایده از وی نمودند ولی در سال ۱۷۷۹ بسالت جنگ از احتمال حمله حیدر علی خائف شده با انگلیس ها متفق گردید و دران اتحاد عهد واثق نمود که سرباز فرانسه را نگاه ندارد و دفاع از مملکت خود را به قشون انگلیس ها سپارد و ایالت سرکار کونتور را برای مواجب افواج بدست انها بدهد از ان جهت قشون انگلیس روان شد که ایالت مذکور را در تصرف خود بیارد و همان وقت مستر هالیند سفیر انگلیس را به دربار نظام فرستادند که درباب معاهده با بسالت جنگ رضایت وی را تحصیل کنند وان سفیر اول انگلیس بود که به دربار نظام رهسپار گشت۔

نظام از ان معاهده خیلی به غضب آمد و خصوصاً بجهت اعانت عسکری انگلیس ها که معجلاً به برادر او دادند۔ وقتیکه مستر هالیند به نظام گفت که خراج واجب الادای سرکار شمالی را از برادر خود نگیرد خشمش از حد تجاوز کرد پس عجب نیست که بواسطهٔ نظام اتحاد بین حیدر علی و مرهته ها و خود ترتیب داد که انگلیس ها را از هند بیرانند۔ وقتیکه وارن هاستنگ فرمان فرمای هند انگلیس ان خبر را شنید فرمان حکومت مدراس را که برای گرفتن سرکار حکومت کونتور داده بود منسوخ کرده موجب

تغیر نظام را مرتفع ساخت و نیز با نظام عهد نمود که خراج باقی را ازو دادا بکند اما تا چندین سال ایالت کونتور باعث تنازع بود در ۱۷۸۲ءم بسالت جنگ مرد و انگلیس ها موافق شرط مصالحه که در سال ۱۷۶۸ شده بود ادعای ایالت کونتور را نمودند ولی نظام میخواست که ادعای شان را قبول بکند بالاخره تنازع مذکور موقتاً مرتفع شد و به نظام اذن دادند که سرکار کونتور را در عوض آن خراج باقی که مطابق شرایط مصالحه سابق انگلیس ها به او دادنی بودند نگاه بدارد - در سال ۱۷۸۸ءم که لارد کارن والیس فرمان فرمای هند گردید اول کار وی این بود که به نظام گفت به شرایط معاهده سال ۱۷۶۸ءم کاملاً عمل نماید و در ان وقت نظام فوراً ایالت کونتور را به انگلیس ها تسلیم نمود -

جنگ با ٹیپو سلطان میسور

دران اثنا نظام مشغول نزاع با ٹیپو بود - و ٹیپو هم بواسطه تکبری که داشت ولایت بیجاپور را از نظام طلبید و برای ادعای خویش بهانه بیجا آورده حرکت نمود تا حمله به خاک مرهته ها نماید نظام و مرهته بر خلاف ٹیپو متفق گشته جلوگیری ازوی نمودند جنگ مذکور نه ماه طول کشید و بعد ازان در مصالحه که مابین محاربین شد ٹیپو بدادن نه کرور روپیه خراج راضی گردید و ملک بسیاری هاکه گرفته بود پس داد -

در سال ۱۷۸۹ءم ٹیپو بر خلاف انگلیس ها دوباره اعلان جنگ نمود و سال دیگر لارد کارن والیس فرمان فرمای هند برای اضمحلال[1] او با نظام و نانا فرنویس متفق گردیده اتحاد ثلاثه را

[1] اضمحلال - تباهی

تشکیل داد و شرط آن این بود که به انگلیس ملحق گشته یکمرتبه بر مملکت تیپو مهاجمه نمایند و در وقت ضرورت نظام و نانا فرنادیس با ده هزار سوار انگلیس ها را مدد بدهند و در عوض آن اگر لازم بشود انگلیس هم از سواره خود به انها مدد برسانند و آنچه را که فتح کنند میان هر سه بالسویه تقسیم شود۔

در ۲۲ حمل سال ۱۷۹۱ میلادی برحسب آن قرارداد نظام ده هزار سوار را فرستاد که با قشون لارد کارن والیس ملحق بشود و این قضیه بعد از فتح بنگلور واقع گشت و قتیکه لارد مزبور یک ماه بعد به مدراس مراجعت نمود لشکر مذکور نظام به سمت شمال مشرقی رسید و قلعه کرم کنده را محاصره نموده گرفت دوباره هشت هزار عسکر نظام به سرکردگی فرزندش در محاصره سرنگاپتم که در جدی سال ۱۷۹۲ واقع گشت جنگ نمود۔

دو ماه بعد تیپو شکست خورده نصف از مملکت خودش را داد و نیز شصت و شش کرور روپیه غرامت جنگ قبول نمود نتیجه اعانت عسکری نظام به انگلیس ها این شد که از ان زمین و غرامت جنگ ثلث برد۔ در همان سال در باب جانشینی نواب کرنول و پیشکشی که او به نظام می داد نزاع واقع گشت۔ آبا و اجداد نوابهای مذکور از ملت افغان بودند و اگرچه که انها باجگذار نظام بودند ولی تا وقتیکه فشار به انها نمی آمد نمی دادند۔ بعد از آنکه حیدر علی کرنول را گرفت نواب خراج خود را به او مرتباً می رساند و چون حیدر علی مرد فرزندش ادعای خراج کرد اما نظام مخالفت ورزید۔ دران اثنا نواب وفات یافت و نظام جانشین وی را معین کرد۔

مصالحه جدید با انگلیس ها

در سال ۱۷۹۰ مابین انگلیس و مرهته ها و نظام مصالحه در تری پارتیت واقع گشت و این قرار شد که بعد از مصالحه اگر تیپو بر یکی از سه حلیف حمله بکند دیگران متفق گشته او را گوشمالی بدهند پس از آن که جنگ به اتمام رسید لارد کارن والیس به حلیفان خود پیش نهاد نمود که یک عهد با فنانتی نمایند به این طور که کمک بیک دیگر در صورتی باشد که بیکی از اینها حمله بیجا شده باشد نظام شرط مذکور را معجلاً قبول کرد ولی پیشوا علاوه برین که آن را قبول نکرد با نظام اعلان جنگ نمود. در آنوقت سرجان شور بجای کارن والیس فرمان فرمای هند گردید و او عزم مصمم نمود که آن احکامی که از در بار مدیران له شرکت باو شده بود بعمل آرد و از جنگ نو احتراز نماید وقتیکه نظام برحسب شرایط معاهده سال ۱۷۹۰ از سرجان شور مدد خواست مشارٌالیه خود را بی طرف اعلان داد و نتیجه اش این شد که نظام خود را در دست فرانسوی ها انداخت.

شخص فرانسوی موسیو ریماند نام ملازم سابق نظام که دو فوج پیاده را منتظم نموده بود از نظام فرمان یافت که قشون خود را به هجده هزار نفر برساند و برای تربیت و فرمان ایشان صاحب منصبان فرانسوی معین شوند ولی نظام نمی توانست با آن قشون کم با مرهته ها تاب مقاومت بیارد و بالاخره در برج

له مدیر ـ معتمد

حوت سال ۱۷۹۵ در کردلا شکست فاحش یافت و بدادن
ملکی که هفت کرور روپیه دخل سالانه داشت و نیز شصت
کرور روپیه تاوان جنگ راضی گردید و صدر اعظم خود عظیم الامرا
را برای ایفای شرط صلح بدست مرهته ها گرو داد۔ نظام ان
کار انگلیس ها را فریب فهمیده خیلی به غضب آمده وچون به
دار السلطنهٔ خود برگشت قشون انگلیس انجا را مرخص کرد و
ریماند را فرمان داد که عدد افواج خود را ازیاد نماید و بلوکی را
که ۳ کرور و ۳ لک روپیه دخل سالانه داشت برای مواجب
ان قشون معین نمود۔

بعد ازان بلافاصله عالی جاه فرزند بزرگ نظام از آستانه اطاعت
سر پیچید و با هواداران و تابعان بسیار به صوب ایالت
اورنگ آباد گسیل شد و نظام قشون خود را به سرکردگی ریماند
مقابل او فرستاد و صدر اعظم وی میر عالم هم همراه فوج
رفت که در صورت امکان با شاهزاده مزبور دوستانه صلح
نماید آخر الامر او به مقصود خود نایل گردید اما پیش از این که
جماعت مذکور به حیدر آباد برگردد عالی جاه خود را کشت۔ در
اواسط سال ۱۷۹۶ م عظیم الامرا از محبس پونه مستخلص شد
و نفوذ صاحب منصبان فرانسه را رو به ازدیاد دیده خایف
گردید و ان بلوکهائی را که برای مواجب افواج فرانسوی
داده بودند پس گرفت و خواست که با انگلیس ها مکرر روابط
خوب پیدا بکند۔ خواهشات صدر اعظم مذکور با خواهشات
مارکوییس آف ولسلی موافق بود زیرا که مارکوییس مزبور
هم از صعود[1] فرانسوی ها در دربار نظام خایف شده بود خصوصاً

[1] صعود۔ ترقی

از جهت احتمال جنگ با تیپو که نزدیک بود بشود. از این جهت
در سال ۱۷۹۸م مصالحهٔ مابین نظام و انگلیس واقع گشت و
نظام مطابق شرط معاهده راضی شد که قشون فرانسه را فوراً
مرخص بنماید و بجای ان یک دسته شش هزاری از قشون
انگلیس ها را نگاه بدارد و برای مواجب قشون پنج کرور روپیه
سالانه بدهد و مارکویس هم در عوض عهد کرد که مملکت نظام
را از حملهٔ بیجای خارجه حفظ نماید. برحسب ان معاهده در روز
اول ماه قوس قشون فرانسه در حضور افواج انگلیس از حیدرآباد
مرخص گردید.

جنگ چهارم میسور

در سال ۱۷۹۹م حکومت
انگلیس برخلاف تیپو اعلان
جنگ نموده ده هزار سواره نظام و نیز افواج استیجاری
حیدرآباد که دران ۳۰۰۰ سرباز هندی منظم کرده ریماند
فرانسوی هم شامل بودند دوش بدوش انگلیس ها در سرنگاپتم
جنگیدند. وقتیکه محل مذکور فتح شد ولایاتی را که ۷،۵۰۰۰
پگوده ستاره دار (سکهٔ رائج الوقت) دخل سالانه داشت
به نظام دادند ولی او مطابق شرط معاهده ۷۰۰۰۰ پگوده
سالانه به سردار تیپو قمرالدین که اعتماد بر سخاوت و ملاطفت
انگلیس نموده بدون شرط تسلیم شده بود می داد. در
سال بعد معاهدهٔ اعانت عسکری با انگلیس از جهت
یک اتحاد جدیدی مستحکم گردید و دران قشون استیجاری
دو دسته فوج پیاده و یک فوج سواره زیاد کردند و این قرار
شد که اگر ان دو سلطنت متحده یعنی انگلیس و نظام

باسلطنت سومی بجنگند باید قشون مذکور در جنگ آورده بشود وعلاوه براین نظام هم ۹۰۰۰ هزار سوار و ۶۰۰۰ هزار پیاده را برای مزید اعانت تکمیل نماید. این ابتدا فوج استیجاری حیدرآباد بود. نظام برای مواجب قشون استیجاری مذکور ولایاتی راکه ۱۲ کرور و ۳ لک روپیه دخل سالانه داشت به انگلیس ها تسلیم نمود. ونظام ولایات مزبور را برحسب معاهده سال ۱۷۹۲ و ۱۷۹۹ اسبق تحصیل نموده بود.

اتحاد مرهته برضد انگلیس

دران اثنا باجی راؤ پیشوای دوم در امور ملکی خود دچار زحمت وسراسیمگی گردید. در سال ۱۸۰۰ ام صدر اعظم بزرگ وی نانا فرنادیس مرد وبعد ازان زود در مملکت هرج ومرج واقع شد جسوانت راؤ هولکر باعجله به سمت پونه رهسپار گردید وافواج متفقه پیشوا وسندیا را شکست فاحش داد.

باجی راؤ به ولایت بسین فرار کرده به انگلیس ها التماس نمود که دربس گرفتن سلطنت به او مدد نمایند عاقبت الامر در روز آخر سال ۱۸۰۲ مابین انگلیس وباجی راؤ چنان معاهده شد که باجی راؤ در مستقبل غیر از انگلیس فرنگی دیگر را در کار خود نیاورد وبدون رضایت انگلیس باسلطنت دیگر مرابطه نه نماید.

سندیا وهولکر ازجهت معاهده مذکور خیلی دلتنگ گشته برخلاف انگلیس ها باهم متحد شدند وراگوجی بونسلای ناگپور که ادعای تخت پونه را نموده بود به انها زود ملحق گردید مشارالیه ازاین جهت ادعای مذکور را نمود که

سلسلهٔ نسب وی بطور غیر مستقیم منتهی به خانوادهٔ سیواجی می شد
در انوقت انگلیس ها هم آماده بودند که جلوگیری از کارهای خصم خود نمایند
و بالاخره مطابق تدبیر جنگی مارکوییس آف ولیسلی جنرل ولیسلی حمله بر احمد نگر
نموده در برج اسد سال ۱۸۰۳ ان را گرفت این جنرل ولیسلی همان
است که بعد دیوک آف ولنگتن شده و برای دوباره به تخت
نشاندن باجی راؤ به پونه رفت.
سندیا از ایالت اورنگ آباد ربع (چوتت) وصول کرد و نیز
دهات همسایه اش را غارت نموده به این نمط از خصم خود انتقام
گرفت اما نگذاشتند او تا مدتی ان کار را بکند جنرل ولیسلی لشکر
کشی به ولایت اسی که در انجا سندیا و راجه ناگپور ارد و زده
بودند نمود و انها را شکست فاحش داد در ان اثنا کلنل استیون
سن هم خاموش نه نشست و برحسب هدایت کار خود را انجام
داد زیرا که در آغاز جنگ وی را حکم شده بود که با افواج
استیجاری دیک دسته قشون از حیدر آباد رهسپار گشته
با جنرل ولیسلی شریک جنگ بشود کلنل استیونسن ولایت
برهان پور و قلعه اسیر گر را در تصرف خود آورد و متوالی فتح
او فتح جنرل ولیسلی در ارگان واقع شد که منجر به تسلیم شدن
گاویل گر گردید. راجهٔ ناگپور از جهت فتوحاتی که انگلیس ها
پی در پی می نمودند دل باخته التماس صلح نمود و بالاخره در
اواخر برج جدی سال ۱۸۰۳م مصالحه مابین راجه مذکور و
انگلیس در دیوگاؤن واقع گشت و برحسب معاهده راجه یک حصه
بزرگ مملکت خود را که در ان ولایت برار و اڑیسه هم شامل
بود به انگلیس ها داد علاوه بران این شرط را هم قبول کرد که قشون

استیجاری انگلیس را در ملک خود نگاه بدارد۔
انگلیس را مطابق معاهده که پیش ازان جنگ واقع شده بود ایالت برار را به نظام تسلیم نمودند یک حصه ولایت مذکور بالا نظام بود و راجه ناگپور که حصه دیگران را داشت بالیاقت تمام ملک را میگرفت۔

تاریخهای عمده

درسال ۱۷۶۱ م صلابت جنگ را خلع نمودند۔
درسال ۱۷۶۳ م نظام علی در امور مرهته ها مداخله نمود۔
درسال ۱۷۶۶ م قشون استیجاری حیدرآباد تشکیل شد
درسال ۱۷۶۶ م ولایات سرکار (حکومت) شمالی به انگلیس داده شد
درسال ۱۷۶۷ م جنگ اول میسور واقع گشت۔
درسال ۱۷۶۷ م جنگهای چن گاما و تیرو وانامالی اتفاق افتاد۔
درسال ۱۷۷۹ م سفیر اول انگلیس به حیدرآباد گسیل گردید۔
درسال ۱۷۸۷ م تیپو بر خاک مرهته حمله کرد۔
درسال ۱۷۸۸ م ایالت سرکار گونتور را بدست انگلیس ها تسلیم نمودند۔
درسال ۱۷۹۰ م برخلاف تیپو اتحاد ثلاثه را تشکیل دادند۔
درسال ۱۷۹۱ م جنگ سوم میسور به وقوع پیوست۔
درسال ۱۷۹۲ م برای تعیین نواب کرنول نزاع واقع گشت
درسال ۱۷۹۵ م جنگ کردلا اتفاق افتاد۔
درسال ۱۷۹۸ م با انگلیس را دربار قشون استیجاری اتحاد شد
درسال ۱۷۹۹ م جنگ چهارم میسور به وقوع پیوست۔

درسال ۱۸۰۰ء قشون استیجاری حیدرآباد تشکیل یافت۔
درسال ۱۸۰۳ء جنگ اسی وارگاؤن واقع شد
درسال ۱۸۰۳ء ولایت برار را به نظام سپردند۔

باب یازدہم

سکندرجاہ نظام ششم

وفات نظام علیخان

نظام علی در عمر ہفتاد سالگی بعد از چہار روز از آغاز جنگ با مرہتہ ہا جان خود را به اجل سپرد و فرزندش سکندرجاہ بجای او بر سریر سلطنت جلوس نمود۔ از جہت ان حادثہ در اتحادی که مابین نظام علی و انگلیس بود تبدیلی بین واقع شد زیرا که سکندرجاہ مانند اسلاف خود از امپراطور دہلی خواہش تصدیق سلطنت خود نمود و ان تصدیق را تحصیل کرد۔ از جہت ان فعل نظام شرکت انگلیس ہا از وی دلتنگ گردید۔ زیرا که نظام برحسب معاہدہ سال ۱۷۹۸ء و ۱۸۰۰ء تابع شرکت مذکور گشته بود۔
عاقبت الامر انگلیس ہا در یادداشت ان به نظام نوشتند که او به تمام معاہدۂ سابق که مابین حکومت انگلیس و نظام شدہ بود کاملاً عمل نماید۔ بعد از سه سال انگلیس ہا موقع یافتند که متبوعیت خویش را پاکیزہ ظاہر بکنند۔
وقتیکه نظام خواست صدر اعظم خود میر عالم را که انگلیس ہا منتخب کردہ بودند از منصب وزارت عزل نماید و بجایش یکی از مخالفان انگلیس ماہی پتراہم را وزیر خود مقرر بکند فرمان فرمای ہند

سر جارج بارلو فوراً به نظام نوشت که میر عالم را دوباره صدر اعظم خود بسازد و نیز آنانی را که مخالف انگلیس هستند از مملکت بیرون بکند و در امور سلطنت از سفیر انگلیس رای بگیرد۔ عظیم الامرا صدر اعظم نظام بعد از مدت یک سال از وفات آقای خود از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت۔ او وفادار صمیم نظام بود و در رفتار زیر کانه داشت از این جهت در حجبس پونه به آقای خود فایده بسیار رسانید و نتیجه اش این شد که مرهته ها آن ولایاتی را که بعد از جنگ کردلا از نظام گرفته بودند دوباره باو پس دادند و از ادعای چوت (ربع مالیات) دست بر داشتند و در عوض ۳۰ کرور روپیه که نظام به انها داد ادعای مبلغ های دیگر را ترک نمودند۔ وقتیکه عظیم الامرا مرد از جهت سفارشش سفیر انگلیس میر عالم صدر اعظم نظام مقرر شد اما نظام او را دوست نمی داشت و ما پیش از این در باب راجه ماهی پتر ام که میخواست خود را وزیر بسازد بیان کردیم و بالاخره فوج استیجاری مشار الیه را از مملکت بیرون کرد و راجه مذکور نزد هولکر پناه برد و به او گفت نظام می خواهد بر خلاف انگلیس با وی ساخته قوهٔ انها را مضمحل بسازد۔ هولکر بر قول ماهی پتر ام اعتماد نموده به نظام نگاشت که با قشون بسیار به حیدر آباد می ایم ولی جواب نظام او را نگذاشت که گول[۱] بخورد یعنی نظام به او نوشت که من بر خلاف انگلیس خیال مخاصمانه ندارم۔ در سال ۱۸۰۸م میر عالم مرد و نظام خواست که داماد میر عالم منیر الملک

---

[۱] گول خوردن۔ دهوکه کهانا

را صدر اعظم خود بسازد - اما سفیر انگلیس تعیین وی را خوب
خیال نکرد و فرمان فرمای هند هم منصب وزارت او را
امضا نه نمود - بعد از آنکه تا چندین ماه در باب وزارت ما بین
نظام الملک و انگلیس مباحثه سختی شد طرفین بر این راضی
شدند که نظام منیر الملک را وزیر خود مقرر بکند اما او اسمی
باشد و علامت ظاهری منصب وزارت را بدارد ولی
نظم مملکت را کاملاً بدست راجه چندو لال پیشکار که زیر دست میر عالم و
منیر الملک خدمت خوب کرده بود بگذارد و راجه مذکور صاحب
فراست و زود فهم بود و علاوه برین میخواست که با انگلیس ها اتحاد
بشود و خیلی سکار کن بود - از صبح تا خیلی از شب رفته خود را
مشغول نظم و نسق ملکی میداشت اما راجه مذکور دوچار[51] اشکالات
زیادی شد و در زمان طویل ۳۵ سال که ان شغل را داشت
کاری که کرد همین بود که حکومت و اقای خود را از خود راضی داشت
و سفارت خانه انگلیس را ساخت و ان را با اسباب ارایش
قیمتی بسیار مزین نمود - دران وقت مواجب دسته فوج
انگلیس از حد متجاوز شده بود و طریقه جمع نمودن مالیات هم که دران
زمان رائج بود رعیت را مفلس ساخت - مردم روی دست[52] هم
رفته جمع کردن مالیات را اجاره میکردند و حاکم اجاره دار بر سکنه
ان ولایاتی که با و داده اند دست تطاول دراز میکرد و خود را متمول
می ساخت زیرا که او می توانست هر چه بخواهد بکند -

اصلاحات سر چارلس متکاف	دران حالت در سال ۱۸۲۰

۵۱ دوچار شدن - زحمت مین پڑ جانا - ۵۲ روی دست هم رفتن - ایکدوسرکا قصد ہوجانا

مستر مِتکاف که بعد از آن سر چارلس شد سفیر انگلیس مقرر گردید بعد از آنکه تمام مملکت دکن را سیاحت نمود این کار را بذمهٔ خود گرفت که طریقهٔ جدیدی در جمع نمودن مالیات ترتیب بدهد از این جهت مددگاران سیاسی و صاحب منصبان فوج انگلیسی نظام را در ولایات مقرر کرد که انجاها را نگاه داری بکنند و کار دیگرش این بود که بطرف شرکت ولیم پالمر توجه خود را منعطف ساخت زیرا که اثر سیاسی شرکت مذکور در حیدرآباد بسیار رو به ازدیاد نموده بود وجهت زیاد شدن آن سر ولیم رومبولد یکی از منسوبان حاکم مدراس بود که در سال ۱۸۱۳ ام به شرکت مذکور ملحق گردید و مشارٌ الیه شوهر دختر پرورده فرمان فرمای هند مارکوییس آف هاستینگ بود بعد از آن شرکت ولیم پالمر ترقی نموده قریب بیست کرور روپیه با تنزیل[۱] زیادی به نظام قرض داد و بقدری در مجالس مشورت دولتی نفوذ پیدا کرد که برای حکومت نظام ممکن نبود بدون رضایت و تدبیر شرکت مذکور کاری بکند. از این جهت مستر مِتکاف در باب شرکت مذکور به حکومت کلکته (انگلیس) نگاشت و توجه حکومت را به آن سامان منعطف گردانید. نتیجه اش این شد که حکومت کلکته تمام قرض نظام به شرکت ولیم پالمر را ادا نمود و نظام در عوض آن از ادعای پیش کش سرکار (حکومت) شمالی که انگلیس ها از سال ۱۷۶۶ به او می دادند دست کشید.

تاریخهای عمده

---

[۱] تنزیل - سود -

در سال ۱۸۰۳ میلادی نظام الملک جان خود را بحق تسلیم نمود
در سال ۱۸۰۴ م عظیم الامرا وفات کرد۔
در سال ۱۸۰۴ م میر عالم بر منصب وزارت مقرر گشت
در سال ۱۸۰۸ م چندولال را پیشکار مقرر کردند
در سال ۱۸۲۰ م سر چارلس منکاف در حیدرآباد سفیر انگلیس مقرر شد

باب دوازدهم

ناصر الدوله نظام هفتم

در سال ۱۸۲۹ م سکندر جاه مرحوم شد و فرزند بزرگش ناصر الدوله بر تخت سلطنت پدر جلوه نمود۔ بمجرد یکه نظام نو عنانِ حکومت را بدست گرفت طریقه را که سر چارلس منکاف اتخاذ نموده بود مرتفع ساخت وان طریقه این بود که فرنگی ها در ولایت دکن نظارت[^1] داشتند۔

مکر نمودن وهابی ها — در سال ۱۸۳۸ وهابی ها بر خلاف انگلیس مکر نمودند که حکومت وی را از هند مرتفع بسازند و در سال دیگر انگلیس ها عدلیه را تشکیل دادند که بنا بر مکر و حیله مذکور را دریابند و معلوم شد که مبارز الدوله برادر نظام مرحوم در آن مکر شریک گشته بود در پاداش جرم وی را در قلعه گولکنده حبس نمودند و او زود در آنجا فوت شد۔

[^1]: نظارت - انتظام

بلوای محرم

در محرم سال ۱۲۶۷ھ از جهت اختلاف مابین سنی و شیعه در شهر بلوی شد حکومت نظام با سنی ها مراعات چند نموده و دستهٔ شیعه را موقوف ساخته بلوی را به اتمام رسانیده.

وزارت سراج الملک

در سال ۱۲۶۳ھ راجه چندو لال از منصب وزارت استعفا کرد و برادر زاده اش راجه رام بخش بجای او صدر اعظم شد ولی او منصب مذکور را زیاد نگاه نداشت۔ در سال ۱۲۶۸ھ سراج الملک فرزند منیر الملک بجای او بر مسند وزارت نشست۔ سراج الملک بیچاره از آغاز وزارت دوچار حوادث و واقعات خلاف مرام خود گردید و از جهت اصلاحاتی که او در ابتدا کرده بود نظام از وی بدظن گشته چندی او را از منصب وزارت عزل نمود بعد ازان از جهت طریقه جمع نمودن مالیات که از سابق مروج بود مثل الی هم مشکلات مالی در پیش آمد خزانهٔ دولت تهی گشته و قرض بسیار شد عاقبت الامر نظام برای ادا نمودن یک حصه از ان قرض مجبور شد جواهرات خویش را گرو بگذارد و در ان وقت نازک لارد دلهوزی فرمان فرمای هند به نظام سخت گرفت که در عوض مواجب دستهٔ قشون انگلیس حیدر آباد (کنتنجنت حیدر آباد) او ملکی بدهد تا انگلیس ها بتوانند از دخل آن مواجب قشون را مرتبا ادا نمایند۔ در سال ۱۸۰۰ھ فوج قشون استیجاری مذکور بوجود آمد ولی مطابق مصالحه که با انگلیس شد لازم بود نظام در وقت جنگ با دشمن عام خود و انگلیس

قشون استیجاری خود را در جنگ گسیل نماید اما دو سال بعد نتیجه گفتگوی مصالحهٔ که سفیر انگلیس نموده بود این شد که نظام فوج استیجاری را دائماً نگاه بدارد و مواجب انها را هم خود بدهد ولی قشون مذکور کاملاً در دست سفیر انگلیس باشد. وقتی اسم قشون استیجاری مذکور به یادگار سفیر انگلیس که آن را منظم ساخته بود رسل برگید بود. وان قشون فوج پیاده داشت و در هر یکی از انها یک هزار سرباز بود. در سال ۱۸۲۸ ام عدد قشون بتدریج به ده هزار رسید و یکصد صاحب منصب انگلیس آن را تربیت می کردند. سفیر انگلیس از خزانهٔ خود مواجب قشون را می داد زیرا که نظام نمی توانست مواجب ان را مرتباً ادا کند تا اینکه مواجب های قشون مذکور به ۱۲ کرور و دویست هزار روپیه رسید در سال ۱۸۵۱ لارد دلهوزی فرمان فرمای هند به نظام نوشت که چنان بلوکی را به انگلیس ها بدهد که قرض وی را ادا بسازد و نیز مواجب دستهٔ قشون استیجاری را مرتباً بدهند. اما نظام نمی خواست که حصهٔ از مملکت خود را بدهد پس او اموال شخصی خویش را گرو گذاشت تا نصف قرض خود را ادا بسازد و عهد کرد که باقی مانده را در مدت سه ماه ادا کند ولی بواسطه بدبختی نظام قرض او با اینکه اقساط می داد رو به ازدیاد نمود و در ماه حوت سال ۱۸۵۳ مبلغ قرض وی به نه کرور روپیه رسید نظام نمی توانست ان را ادا کند و فرمان فرمای هند نمی خواست انتظار بکشد. و بالاخره در اول برج جوزا ما بین حکومت نظام و انگلیس معاهدهٔ جدید واقع گشت و نظام بر حسب ان معاهده رایچور دوآبه مین گهات برار و بلوکهای دیگر را که بر سرحد احمدنگر و شولاپور

واقع بود به انگلیس ها تسلیم نمود ولایات شولاپور و احمد نگر حکومت جزو ولایت بمبئی بود۔ نظام ولایاتی را که به انگلیس ها داد سالی ده کرور روپیه دخل داشت و این قرار هم شد که حکومت انگلیس باید از دخل مذکور بعد از دادن مواجب قشون استیجاری و ادا نمودن حقوق ماهی پنرام و خانواده پاشای و دیگران که ادعای طلب میکردند وجه[۵۱] باقی مانده را به نظام تسلیم نماید۔ ده روز بعد از معاهده مذکور سالار جنگ صدر اعظم مقرر شد۔

سر سالار جنگ

سالار جنگ در عمر بیست سالگی افتخار ملازمت دولت را تحصیل نمود و پیش از آن گاهی نظم و نسق بعضی از ولایات دکن را بدست فرنگی ها می دادند مثل اینکه یکی از فرنگیها مستردیتان در دکن نظارت بلوکی را داشت اما حکومت انگلیس بواسطه جهاتی طریقه مزبور را نه پسندید و در سال ۱۸۴۸ ام روابط مستردیتان با حکومت نظام مرتفع گردید و بلوکاتی که در نظارت وی بود به سراج الملک سپرده شد اما مشارٌالیه برادرزاده خود سالار جنگ را معین کرد که نظارت بلوکهای مزبور را برای او انجام بدهد۔ اگرچه که سالار جنگ بیشتر از هشت ماه خدمت خود را نگاه نداشت۔ دران مدت علاوه بر اینکه طریقه مالیات زمین را که اسلافش اتخاذ[۵۲] نموده بودند کاملاً آموخت کار خود را هم بخوبی و با اطمینان انجام داد۔ وقتیکه سراج الملک صدر اعظم شد نظام تیولهای او را که در گروی طلب خود گرفته بود پس داد۔ و انها را برای این

---

[۵۱] وجه - رقم۔ [۵۲] اتخاذ نمودن - قبول کرنا - ہاتھ میں لینا

پیش نظام گرو گذاشته بودند که پول از وی گرفته قرض منیر الملک را ادا بسازند آنوقت سالار جنگ را بر نظارت بلوکهای مذکور مقرر کردند و دوران هنگام او از امور دولتی مطلع گشت چون عموی او مکرر با او در امور ملکی مشورت میکرد۔ در اوایل جون سال ۱۸۵۳ء یک هفته بعد از انکه ولایت برار را به حکومت انگلیس تسلیم نمودند سراج الملک جان خود را به اجل سپرد۔ بواسطه جهالتی در انوقت انتخاب وزارت اهمیت بسیار داشت و از کسان قابل وزارت یکی سالار جنگ بود اما نظام او را چندان دوست نمی داشت زیرا که او برادرزادهٔ منیر الملک بود و نظام مشارٌ الیه را به خیال صحیح یا باطل خود مسئول دادن برار به حکومت انگلیس می دانست و فهمید که سالار جنگ هم مثل او خواهد کرد وجهت دیگرش این بود که سالار جنگ بیست و پنج سال و دو ماه قمری عمر داشت اما لالا بهادر دفتر دار دولتی مؤید سالار جنگ بود و می خواست که او صدر اعظم بشود۔ آخر در دوم جون سال ۱۸۵۳ء در درباری که همه اعیان مملکت و سفیر انگلیس حاضر بودند منصب وزارت را به سالار جنگ دادند۔

تاریخهای عمده

درسال ۱۸۲۹ء سکندر جاه وفات نمود۔
درسال ۱۸۳۸ء وهابی ها بر خلاف انگلیس مکر کردند۔
درسال ۱۸۴۳ء راجه چندولال استعفا کرد۔
درسال ۱۸۴۸ء سراج الملک صدر اعظم مقرر گشت۔
درسال ۱۸۵۳ء ولایت برار را به انگلیس ها دادند۔

در سال ۱۸۵۳ء سالار جنگ بر مسند وزارت نشست۔

باب سیزدهم

افضل الدوله نظام ہشتم

بلوای بزرگ هند

در ۲۷ برج ثور سال ۱۸۵۷ء ناصر الدوله مرحوم شد و فرزند ارجمندش افضل الدوله جلوه آرای سریر سلطنت گردید۔ چهار روز بعد آتش بلوای هند بر خلاف انگلیس با کمال سختی مشتعل شد۔ دران وقتِ نازک حکومت انگلیس نمی دانست که خیالات بزرگترین امارت هند یعنی حکومت حیدرآباد در باب آن چیست ازاین جهت انگلیس ها مضطرب بودند۔ عصر همان روزی که نظام نو را بر تختِ سلطنتِ پدرش نشانیدند دهلی در دست باغی ها افتاد و لارد الفنستان به سفیر انگلیس حیدرآباد تلگراف نمود که اگر نظام از دست ما برود تمام مملکت هند از دست خواهد رفت اما او از دست نرفت و در همان ابتدا سفیر انگلیس کلنل (سرهنگ) داویدسن ان مطلب را خوب می دانست بعد از آنکه سفیر مذکور افضل الدوله را بر تخت سلطنت نشانید به منزل خود برگشت و در انجا خبر بلوای کلکته هور را یافت و چون او به سالار جنگ خبر مذکور را رسانید سالار جنگ گفت که سه روز پیشتر این مطلب در شهر مشهور بود۔

آیا عاقبت صاحب منصبان انگلیس که در روز بیست و هفتم ثور در قصر نظام برای تاجگذاری[1] وی جمع شدند چه می شد اگر نظام فی الجمله میلی بطرف بلوائی ها نشان می داد۔ کار خیلی سخت بود و مردم مشغول بودند که تعصب مسلمانان را بهیجان بیارند۔ روز بیست و یکم جوزا وقتیکه مردم از خواب برخاستند بر گذر های شهر اعلان ها دیدند به این مضمون که ای مسلمانان بیائید از انگلیس ها که مذهب و ملت شما را تباه کردند انتقام بکشید۔ دو نفر در وقت نماز جمعه که مکه مسجد پر از مسلمانان بود و ملائی وعظی نمود موقع خوب یافته به وی گفتند که چرا مثل زنها حرف مفت میزنی و چرا وعظ نمی کنی که علم مقدس اسلام را برافرازند بعد چند نفر بلوائی جمع شدند و فریاد کردند دین دین اما از سعی انها اثر بزرگی روی نه نمود زیرا که اشخاص محترم با انها شریک نشده بودند۔ دوباره در شب ان روز یاغی ها خواستند که مثل سابق در مکه مسجد بلوا بکنند ولی قراول[2] عرب ها که بحکم صدر اعظم در شهر معین شده بودند انها را منتشر ساختند۔ در ان اثنا برای احتیاط سفارت انگلیس را مستحکم نمودند و اطراف دروازه ان توپ ها نصب کردند و وزیر اعظم حکم داد که در جاهای متعدد شهر قراول بمانند که نگذارند سرباز های بومی[3] قشون سکندر آباد داخل شهر بشوند چون مشهور بود که سرباز های مذکور از انگلیس دلتنگ شدند و نیز به قراول شهر حکم داد که تمام ان کوشش هائی را که باعث بلوی و یاغیگری است مرتفع بسازند۔ اما نایرهٔ خودسری و شورش

---

[1] تاجگذاری۔ تاج پوشی [2] قراول۔ پہرہ والا۔ [3] بومی۔ ملکی۔

در گوشه های مخفی ملک هنوز منطفی[۱] نشده بود و چندی نگذشت که یک فوج سوارهٔ سا خلوء اورنگ آباد علم یاغیگری را برافراشت چند نفر از قایدان یاغی ها بقتل رسیدند و دیگران به این غرض به حیدرآباد فرار نمودند که نظام ایشان را پناه خواهد داد ولی سالار جنگ یاغیان مذکور را بدست سفیر انگلیس سپرد و مردم ان فعل سالار جنگ را حمل بر خیانت نمودند و ازان جهت در عوام اسلام شورش پیدا شد- روز جمعه بیست و هفتم ماه جوزا سال ۱۸۵۷ ام جمعیت زیادی در مکه مسجد حاضر شد و مقصود شان این بود که دسته شده چهار عالم بزرگ را خدمت نظام ببرند تا ان علما تکلیف یک پادشاه اسلام را به او حالی نمایند و نیز از نظام بخواهند که سربازهائی را که به انگلیس ها دادیس بگیرد یا حمله به سفارت انگلیس بنماید اما مجمع مسلمانان را زود منتشر ساختند و در شهر مکرر امن قایم شد- عاقبت الامر در وقت شام مسلمانان اطراف سفارت انگلیس جمع شده بران ها حمله نمودند و دو دروازهٔ سفارت را شکستند اما انگلیس ها پیش از آنکه یاغیها ضرر زیاد برسانند- برایشان شلیک کردند و عقب نشانیدند و بعد ازان حکومت نظام قایدان یاغی ها را گرفته بعضی از ایشان را بقتل رسانید و باقی ماندگان را حبس نمود و مدت حبس شان مختلف بود- با این حال خطر بلوی بکلی رفع نشد زیرا که ماه محرم در برج اسد آمده بود و عموماً جوش مسلمانان در آن ماه خیلی زیاد میشود از این جهت ماه مذکور هم باعث زحمت و سراسیمگی دولت گردید

---

[۱] منطفی شدن - خاموش ہوجانا-

امّا به جهت جدیت و همت نظام و وزیر بادرایتش[1] که در باب
یاغی ها نمودند برای انها ممکن نبود برخلاف دولت کاری
بکنند۔

یاغیگری در ولایت شوراپور

واقعاً بعد از همت نظام و وزیرش دیگر اهل حیدرآباد
کاری به بلوای هند نداشتند و زمان بلوای مذکور بدون اینکه
حادثه در مملکت دکن واقع بشود می گذشت اما بعضی از اربابهای
جنوب خاک مرهته برخلاف انگلیس باهم ساختند وان منجر به
یاغیگری راجه شوراپور برخلاف انگلیس در ماه جدی سال
۱۸۵۸م شد۔ راجهٔ مذکور یکی از اربابهای ملک نظام بود
وهمینکه او علامات قصد مخاصمانه خود را اظاهر کرد نظام به رعیت
خود اعلان داد که کسی ملازمت راجه مذکور را قبول نه کند والا
سزای سخت خواهد یافت۔ بعد از انکه انگلیس ها راجه را شکست
دادند او به حیدرآباد فرار نمود و فهمید که دولت او را پناه خواهد
داد ولی حکومت نظام راجهٔ مذکور را گرفته بدست سفیر انگلیس
سپرد۔ بعد در اواخر سال ۱۸۵۸م دولت نظام دوچار زحمت
گردید وان این بود که تان تیا توپی قاصدان خویش را به سرحد
نظام فرستاد که مشارٌالیه را هم برای شرکت بلوی آماده
نماید ولی نظام و وزیر وی را مثل اول دوست صمیمی انگلیس ها
یافت چنانکه آنها در وقت شروع بلوی دوستی خود را با انگلیس
ظاهر کرده بودند۔ واقعاً ما نمی توانیم آن خدمات بیش قیمتی

[1] درایت۔ دانش۔

را که حکومت نظام به انگلیس نمود بیان بکنیم در آن وقت سفیر انگلیس هم قدر خدمات مذکوره را خوب دانست و کلنل داویدسن رسماً نوشت که وزیر اعلیحضرت نظام با یک همت و فوریتی کمک بما رسانید که زبان از تعریف عاجز است و حکومت انگلیس هم خدمت امارت دکن را تصدیق نمود. در ماه سرطان سال ۱۸۶۰ م انگلیس ها هدیهٔ از مصنوعات خود برای نظام فرستادند که یک لک روپیه قیمت داشت و برای صدر اعظم هم هدیهٔ مصنوعاتی که سی هزار روپیه قیمت داشت فرستادند و علاوه برین با نظام عهد کردند که دو ولایت از ولایاتی را که از او گرفته بودند پس بدهند یعنی رایچور و دارا سیو (که حالا مسمی به عثمان آباد است). حکومت نظام در عوض آن مراحم و ملاطفت سپاس انگلیس ها را بجا آورد اما از انها خواست که فاضل مالیات آن ولایات وی که دست انهاست به وی داده بشود و اگر باقی پیدا بشود از او نگیرند و نیز نظارت بلوکهای مذکوره را به سفارت انگلیس حیدرآباد بسپارند نه به حاکم ناگپور و حکومت انگلیس آن دو شرط را قبول کرد.

قصد جان سالارجنگ

در آن اثنا نزدیک بود که سالارجنگ کشته بشود.

در صبح ۲۳ ماه حوت سال ۱۸۵۹ سفیر انگلیس کلنل داویدسن برای ملاقات نظام به قصر وی که در شهر واقع بود رفت و وقتیکه صدر اعظم با سفیر انگلیس از قصر نظام بیرون میرفت براو شلیک[۱] شد و دو نفر از مصاحبان صدر اعظم مجروح شدند.

---

۱. شلیک - کردن - گولی چلانا.

و بجز داوگزندی نرسید و بعد ان کسی که شلیک کرده بود باشمشیر
بر سالار جنگ حمله آور گردید اما از خوشبختی وزیر نوکرهای ان
مرد را پیش از رسیدن به وی گرفتند ولی از جهت حادثهٔ
مذکور سالار جنگ ہیچ متاثر نشده بالکل دادیدسن بر فیل
سوار شده به سفارت انگلیس رفت وسربازهای صرف
جیب[1] نظام همراه وی بودند۔ نه سال بعد در ماه جدی سال
۱۸۶۸ ام وقتیکه سالار جنگ برای سلام عید به قصر نظام میرفت
دو باره بقصد کشتن وی جدیت نمودند ولی در آن کامیاب
نشدند وقتیکه صدر اعظم به قصر رسید نظام بر کامیاب
نشدن خصم به وی خیلی تهنیت گفت و بعد از آن خوب
معلوم شد که شخصی از تدابیر ملکی سالار جنگ دلتنگ گشته
قصد کشتن وی کرده بود –

تاریخهای عمده

در سال ۱۸۵۷ ام بر سفارت انگلیس مهاجمه نمودند۔
در سال ۱۸۵۸ ام در ولایت شورا یو ریلوی شد۔
در سال ۱۸۵۹ ام برای کشتن سالار جنگ جدیت کردند۔
در سال ۱۸۶۸ ام دوباره برای کشتن وی سعی نمودند۔

باب شانزدهم

[1] صرف جیب – سرخاص

میر محبوب علیخان بهادر مرحوم نظام ششم

روز پنجم ماه حوت سال ۱۸۶۹ ام افضل الدوله از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و در یازدهم همان ماه میر محبوب علیخان بر تخت سلطنت پدر فشانده شد. او آن وقت بچه سه ساله بود و سالارجنگ نائب السلطنه شد و شمس الامرا هم شریک نائب السلطنه مقرر گردید که در امور ملکی به او مدد بدهد. در سال ۱۸۷۵ ام ولی عهد دولت انگلیس شاهزاده ادوارد که بعد امپراطور شد به هندوستان نزهت افروز گشت ولی در پروگرام وی سیاحت حیدرآباد داخل نبود. اما سالارجنگ در بمبئی و کلکته به شرف یابی نایل آمد و حضرت والا هم با محبت قلبی او را پذیرفت و علاوه برین دیوک آف سدرلیند که همراه حضرت والا آمده بود سالارجنگ را وعدهٔ مؤکد گرفت که به انگلستان برود. در برج حمل سال ۱۸۷۶ ام سالارجنگ به انگلستان رفت که عهد خویش را ایفا نماید و سیاحت وی خیلی با شکوه بود و هر جا که رفت چنان با حرمت و عزت با وی رفتار[1] کردند که با هیچ خارجه به استثنای چند نفر از شاهزادگان نکرده بودند.

سالارجنگ بعد از یک سفر چهار ماه و نیم به حیدرآباد مراجعت نمود و یاد ادب و مهربانی و بزرگی و عدالت انگلیس را سوغات[2] آورد.

---

[1] رفتار کردن - سلوک کردن [2] سوغات - تحفه سفر

حالت ولایت حیدرآباد پیش از زمان سالار جنگ

پیش از زمان سالار جنگ طریقۂ جمع خراج حیدرآباد این بود که مالیات را به هر دم اجاره می دادند و

ولایات به حکام تا مدت معین اجاره داده می شد و انها ضامن بودند که مالیات مقرر شدۂ زمینها را بدولت بدهند و خود حق العمل بگیرند۔ در زمان حکومت نظام علی خان اول روپیه چهار آنه از مالیات به انها می دادند ولی بعد ازان دو آنه شد اما حکومت قدرت داشت هر وقت که خواهد بلوکها را از حکام گرفته به دیگران به سپارد حکومت بلوکها را به کسی می داد که مال الاجاره بیشتر بدهد فراست اورا می دید و نه اخلاق و عادت وی را خیال می کرد حکام مذکور می خواستند که حتی الامکان از رعیت پول بگیرند و عاقبت الامر در مملکت شلوقی و بی نظمی روی نمود۔ حکام بر رعیت دست تطاول دراز کردند و دولت خود را گول می زدند۔ دفتردارها که ابتداءً معین شده بودند تا زیردست صدر اعظم و پیشکار حساب دولت را انجام بدهند کم کم مقتدر شده می توانستند مالیات دولت را به هر کسی که می خواهند اجاره بدهند۔ حساب خرج دولت معین نبود و صرف دفترهای قبض رسید بطور قدیم موجود بود و انها هم قابل اعتماد نبود۔

وقتیکه سالار جنگ بر مسند وزارت نشست دخل ملک که به سلطنت می رسید بعد از وضع مواجب سپاه

ولایات سه کرور وسه لک بود ولی وجه مواجب اقربای نظام وافغان ها وقشون دیگر مجموعًا از مبلغ مذکور زیاد ترمی شد. در انوقت ہیچ خزانه دولت نبود وحکومت وقت اعتماد خود راچنان ازدست داده بود که کسی به او یک هزار روپیه هم قرض نمی داد ودران زمان دارالحکومه وچندین بلوک دیگر دارالضرب داشتند اگرچه که وزن سکه همه جا یکی بود اما حکام ایالات برای نفع خود قیمت راتغیر می دادند. بیتول داران وزمینداران بسیار بعدم اطلاع حکومت بوجود آمدند وبه قانون خود عمل نمی کردند مصارف خیراتی خیلی زیاد ولی ترتیب بود وقانون معینی نداشت.

نظم عدلیه خیلی بد بود یعنی عدلیه های قاضی ومفتی وصدارات ونظامت مرافعات[1] جزئی رافیصله میکردند یعنی مرافعاتی که راجع به مذهب یا اختلاف دراموال بود. اما مرافعات بزرگ ودارای اهمیت رانمی گرفتند. عدلیه سلطانیه که مشتمل بر چهار ملا یا قاضی بود مثل عدلیه های دیگر بد بود وصرف مرافعات پایتخت را می گرفت ونیز در ایالت های مملکت ہیچ عدلیه نبود وپولیس هم خوب منتظم نبود ومردم بذریعه شورش وبلوای ادعای طلب خود را می نمودند یعنی مردم اجارهٔ رابه منزل مدیون[2] رهسپار میکردند که منزلش رااحاطه بنمایند وکار به اینجا رسید که طلبکاران نظام وصدراعظمش هم باشورش وبلوی ادعای خود را می نمودند. مردم بلوائی طریقهٔ مذکور رابدون مزاحمت

---

[1] مرافعه - مقدمه -
[2] مدیون - جسپر قرضه ہے -

کسی همه جا بخوبی استعمال میکردند و سپاه نظام بجای اینکه
بی نظمی ملک را رفع بسازند و به دولت خود مدد بدهند بیشتر
باعث زحمت حکومت می شدند. قشون زیر دست صاحب
منصب ماهری نبود و خیلی لازم بود که انها را تربیت داده
شود و سربازها هم برای گرفتن مواجب باقی خود که اغلب
به اهمال متبانی رسید بلوی میکردند. و نیز ملک دارای
مدرسه های زیاد نبود که قابل نوشتن باشد. اشخاص
محترم و اغنیا توجه خود را بطرف تعلیم منعطف نمی ساختند و
خیال انها این بود که تعلیم برای ذلیلان لازم است نه که
برای امراء و تجارت ملک هیچ وقت مثل ان زمان بد
نشده بود زیرا که گمرک[1] به قدری زیاد شده بود که مانع از ترقی
تجارت می شد و مملکت دارای راه های خوب نبود و از همه
بدتر این بود که تمام ادارات حکومت فاسد گشته بود.

اصلاحات سالار جنگ در امارت دکن.

وقتیکه سالار جنگ بمسند
وزارت متمکن گردید حالات
حیدرآباد همان بود که ما حالا
در حیز تحریر آوردیم و ولی صدر
اعظم مذکور در مدت چند سال حالت امارت دکن را تغییر داد.
طریقه تقسیم نمودن ایالات مابین اجاره داران که از سابق مروج
بود بتدریج مرتفع گشت و خدمت جمع کردن مالیات به حکام
ماهر داده شد و نیز در دار السلطنه و ایالات هر جا خزانه[ها]

---

[1] گمرک ـ کروڑگیری ـ

دولت قایم گردید و نتیجه توجه کامل بطرف امور دولتی این شد که اعتبار حکومت زیاد گشت. صرف یک سکه حالی (رایج) قدیم در تمام ممالک نفاذ پذیرفت و عدلیه های خوب قایم شده و پولیس را بیش از بیش منظم ساختند و قشون را به سرکردگی صاحب منصبان با علم تربیت لازم دادند بعضی از آن صاحب منصبان بومی بودند و بعض فرنگی. سالار جنگ برای مرقع ساختن ان تعصب و بی اعتنائی که اغنیا و اشخاص بزرگ به تعلیم می داشتند مدرسه مرتبی را برپا ساخت و معلم های ماهر را برای تعلیم مقرر کرد و خواهرزادهٔ خویش را به مدرسه فرستاد که تعلیم بیابد و نیز در شهر دارالفنون های طبی و مهندسی قایم شدند و در تعلیم زبان انگلیسی هم آغاز خوبی شد. گمرکی را که از مال التجاره وارداتی ملک گرفته می شد کم نمودند زیرا که به قدری گمرک زیاد شده بود که مانع از تجارت گشت راه های خوب ساخته شد و نیز کارهای لازم رفاه عام و فائده رسان دیگر را هم انجام دادند چنانکه دولت کار ساختن کتل بمبئی و نهر بلکاپور را در دست گرفته با یک حرارتی مشغول کار شد و نیز راه آهن[1] صد و پانزده میلی از سکندرآباد تا وادی ساخته شد و آن اول راه آهنی بود که در دکن کشیده گشت.

وفات سالار جنگ

در هفدهم ماه حوت سال ۱۸۸۳ م سالار جنگ مرحوم شد و یک سال بعد از مرگ وی اعلیحضرت میر محبوب علیخان بهادر

---

[1] راه آهن ـ ریل

مغفور امور حکومت را در دست گرفت۔

تاجگذاری اعلیحضرت نواب میر محبوب علیخان بہادر مرحوم

در ۱۲ ماه حوت سال ۱۸۸۴م اعلیحضرت میر محبوب علیخان به حد بلوغ سلطنتی رسید ولارد ریپان فرمان فرمای هند انگلیس وی را بر مسند حکومت نشانید۔ لارد مذکور اول فرمان فرمای هند بود که به حیدرآباد آمد و از آن وقت هر فرمان فرمای هند در زمان حکومت خود به حیدرآباد می آید لارد مینتو فرمان فرمای ششمی است که در زمان مولف به حیدرآباد رونق افروز گشت۔ در سال ۱۸۸۵م نزدیک بود که جنگ بر سر حد شمال غربی هند واقع بشود در انوقت نظام مذکور خواست ۱۲ کرور روپیه به انگلیس مدد بدهد اما حکومت انگلیس آن را قبول نکرد و به نظام اذن داد که فوجی را ترتیب بدهد که بتواند در وقت لازم با آن فوج به حکومت انگلیس کمک بکند و ابتدای ایمپیریل سرویس ترویس (لشکر خدمت امپراطوری) از اینجا است۔

تولد ولی عهد سلطنت

در سال ۱۸۸۶م شاهزاده والا تبار نواب میر عثمان علیخان بهادر متولد شد که اکنون جلوه آرای سریر سلطنت دکن است

دادن دائمی ولایت برار بدست انگلیس۔

در ماه عقرب سال ۱۹۰۲م ولایت برار را به انگلیس تسلیم دائمی نمودند و انگلیس ها با نظام عهد کردند که در عوض آن ۵ کرور روپیه سالانه بد هند و لایت

مزبور را بلافاصله بعد از آمدن لارد کرزن به حیدرآباد به حکومت انگلیس دادند۔

دربار دهلی۔ در دهم جدی سال ۱۹۰۳ نظام به دهلی رفت که در دربار انجا که برای تاجگذاری اعلیحضرت ادوارد هفتم شده بود شریک بشود در آنجا به نظام لقب گریت کماندر آف باتث دادند۔

نزهت افروزی شاهزاده ولیعهد و خانم وی به حیدرآباد۔ در ماه دلو سال ۱۹۰۶م شاهزاده ولیعهد (پادشاه حال انگلیس) و خانم وی به حیدرآباد تشریف آوردند۔

حالات حیدرآباد در وقت تالیف کتاب بعد از وفات سالارجنگ اول تا حال امارت حیدرآباد در تمام ادارات ملکی خود ترقی زیادی نمود و هر اداره بهتر مرتب شده نزدیک است که مثل بهترین ادارات تمدن جدید شوند و نیز دولت جوانان منتخب ملک را برای تعلیم طبابت و مهندسی و وکالت هر سال به انگلستان می فرستد و هر سال صد هزار روپیه خرج تعلیم اینها را بذمهٔ خود می گیرد و اکنون چند نفر از اینها در هر ادارهٔ دولتی ملازم هستند۔ فعلاً راه آهن امارت دکن هفت صد و چهل میل است۔ همه جای ملک بجز بعضی از مواضع داخله راه های خوب موجود است۔ کارخانجات ریسمان و پنبه در حیدرآباد و گلبرگه و اورنگ آباد رو به ترقی است و هر بلوکی دارای مدرسه ایست که در آن زبان

انگلیسی می آموزند و نیز در دہات مشہور و مراکز ولایات چندین مدرسہ تاسیس کردند و تعلیم انجا را در زبان بومی قرار دادند و تقریباً ہر ولایت مریض خانہ دولتی دارد کہ نظم انجا در دست طبیب با علم سپردہ میشود۔ مثل ہند انگلیس در امارت دکن ہم جان و مال مردم محفوظ است و سکۂ ملک رو بہ ترقی است و دولت عدد قشون غیر منتظم را بتدریج کم نمود و برای آب یاری ملک چندین تدبیر اتخاذ و کم و بیش بہ تکمیل رسید و نتیجہ اصلاحات متعدد این شد کہ دخل سلطنت از قریب ۵۰ کرور روپیہ بہ قریب ۱۰۰ کرور روپیہ ترقی نمود۔

تاریخہای عمدہ

در سال ۱۸۶۹ م اعلیحضرت میر محبوب علیخان مغفور بر تخت سلطنت نشست۔

در سال ۱۸۷۵ م شاہزادۂ ولیعہد کہ بعد ازان شاہنشاہ ہند شد بہ حیدرآباد نزہت افروز گشت۔

در سال ۱۸۷۶ م سالار جنگ بہ انگلستان رفت۔

در سال ۱۸۸۳ م سالار جنگ مرحوم شد۔

در سال ۱۸۸۶ م شاہزادۂ والاتبار میر عثمان علیخان بہادر کہ اکنون رونق افروز سریر سلطنت می باشد متولد گردید۔

در سال ۱۹۰۲ م ولایت برار بہ انگلیس دادہ شد۔

در سال ۱۹۰۳ م اعلیحضرت نظام مرحوم بہ دہلی رفت کہ در دربار تاجگذاری امپراطور ہند شریک بشود۔

در سال ۱۹۰۳ م دولت انگلیس نظام مرحوم را بہ لقب جی سی بی

مفتخر ساخت.

در سال ۱۹۰۶م شاهزادهٔ ولیعهد (شاه حال) و خانم وی به حیدرآباد تشریف فرما شدند.

باب پانزدهم

سوانح عمری اعلیحضرت نواب میر محبوب علیخان بهادر مرحوم

در ۲۷ ماه اسد سال ۱۸۶۶م اعلیحضرت نظام مذکور از کتم عدم بوجود آمد و در اوایل عمرش سالار جنگ توجه مخصوص از وی مینمود و برای تعلیمش اول کاپتان جان کلارک و بعد کاپتان کلاد کلارک سی. آی. ای معین شدند در آن اثناء معلمهای ماهر نظام را چنان ریاضات[1] نظامی آموختند که مناسب مرتبه اعلای او باشد وان ریاضات را او دوست می داشت. وقتیکه نظام شانزده ساله شد مدیران[2] مخصوص را مقرر کردند که اعلیحضرت را از امور دولتی مطلع بسازند.

رفتن نظام به دربار دهلی

حکومت انگلیس نظام را وعده گرفت که در دربار دهلی شریک بشود وان در روز دهم ماه دلو سال ۱۸۷۷م به وقوع پیوست

[1] ریاضات نظامی. فوجی اسپورٹ. [2] مدیر. معتمد.

یعنی ان وقت که وکتوریا ملکه انگلیس خود را شاهنشاه هند اعلان داد۔

سیاحت اول رسمی نظام در سال ۱۸۸۲ام نظام اورنگ آباد را سیاحت نمود۔ در انوقت سالارجنگ هم همرکاب وی بود و نظام از جهت ان سیاحت از امور دولتی و نیز از امور دیگر مطلع گردید۔ و این اطلاع برای وی کارآمد بود۔

ملاقات نظام با فرمان فرمای هند در ایام عید میلاد مسیح سال ۱۸۸۳ام نظام با فرمان فرمای هند در کلکته ملاقات کرد و در راه مراجعت خویش در گلبرگه توقف نمود که سنگ بنیاد کارخانهٔ محبوب شاهی انجا را کار بگذارد و در انوقت نظام اعلانی داد که قابل یادگار است و آن این بود که توجه کامل خود مرا زود بطرف مواد ترقی سلطنت ملتفت خواهم ساخت و یقین میکنم که توجه من باعث ترقی ملک و مرفه الحالی و فارغ البالی رعیت خواهد گردید۔

تاجگذاری اعلیحضرت ما پیش ازاین بیان کردیم که در ۱۲ ماه حوت سال ۱۸۸۴ام فرمان فرمای ان وقت هند لارد ریپان میر محبوب علیخان بهادر نظام را بمسند امارت نشانید و چندی نگذشت که نظام این اعلان را داد۔ کمال خوشی من در این است که اهل ملک خودم را ببینم که با امنیت و ثروت زندگی کنند و در ترقی علم و مواد ثروت و ترفیع صنایع واختراعات

مشغول باشند زیرا که ازاین قبیل جدیت ایشان تاریکی ملک مرتفع خواهد گشت واز جهت فطانت وعلم ملت ملک را مدد وفائده خواهد رسید امید بزرگ دارم که صدر اعظم وحکام دیگر بر حفظ واعانت من اعتماد نموده امر به معروف ونهی از منکر را نصب العین خود خواهند ساخت وبدون خوف وتملق حقوق ملت را حفظ خواهند نمود۔

نظام به لقب جی سی آی مفتخر گردید

۱۲ ماه حوت سال ۱۸۸۵ اعلیاحضرت ملکه انگلیس نظام را به لقب گراند کماندر آف دی استار آف اندیا (فرمانده بزرگ ستاره هند) مفتخر ساخت۔

خواهش مددادن نظام به حکومت انگلیس

در همان سال نظام وقتیکه انگلیس ها در جنگ سودان مشغول بودند خواست که از قشون خود به انها کمک بکند وبعد از آن هم وقتیکه احتمال خطر حمله روس به ملک افغانستان می رفت نظام مذکور باز برای دادن مدد به انگلیس ها آماده گردید۔

افتتاح راه آهن نو

در نهم حمل سال ۱۸۸۶ ام نظام راه آهن عریض هشتاد وهفت میلی را که از سکندرآباد تا ورنگل ساخته شده بود افتتاح فرمود۔

شاهزادگانی که در ایام نظام مرحوم به حیدرآباد آمدند

ڈیوک آف کانات وخانمش۔
شاهزاده البرت وکتر امپراطور حال روس۔ ولیعهد المان۔

شاهزاده فرانسز فردیناند ولیعهد اطریش ولی عهد دنمارک ولیعهد یونان. شاهزاده ولیعهد انگلیس وخانم وی۔

تاریخهای عمده

درسال ۱۸۶۶م اعلیحضرت میر محبوب علیخان بهادر متولد گشت۔
درسال ۱۸۷۷م نظام مذکور در دربار دهلی که دران ملکه وکتوریا خودرا شاهنشاه هند اعلان داده بود رفت۔
درسال ۱۸۸۲م سیاحت اول رسمی در ملک خود نمود۔
درسال ۱۸۸۳م با فرمان فرمای هند در کلکته ملاقات کرد۔
درسال ۱۸۸۳م کارخانهٔ گلبرگه را افتتاح نمود۔
درسال ۱۸۸۴م بر مسند حکومت نشست۔
درسال ۱۸۸۵م به لقب جی۔ سی۔ ایس۔ آی مفتخر گردید۔
درسال ۱۸۸۶م راه آهن نورا افتتاح نمود۔

باب شانزدهم

تیولهای سمستان وپایگاه

چند سمستان وتیولهای دیگر در امارت دکن شامل است وآن تیول داران در نظم ونسق تیول خویش تقریباً آزاد هستند وما بعضی از آن تیولهای مهم را در اینجا در حیز تحریر می آوریم۔

سمستان امرچنتا

سمستان امرچنتا در ولایت رایچور واقع است و مساحت آن ۱۹۰ میل مربع است و ۷۶۱۴۳ نفر جمعیت دارد و دخل انجا یک صد و چهل هزار روپیه سالانه می باشد و تیول مزبور هر سال ۳۶۷۳ هزار روپیه به حکومت نظام پیش کش می دهد-

سمستان گدوال

سمستان گدوال هم در ولایت رایچور واقع است و رود کرشنا سمستان گدوال و امرچنتا را از هم جدا می سازد- مساحت تیول مذکور ۸۶۴ میل مربع است و سیصد هزار روپیه دخل سالانه دارد و ۹۶۴۹۱ نفر جمعیت و ۸۶۸۴۰ روپیه به حکومت نظام هر سال پیش کش می دهد- سمستان گدوال خیلی قبل از تاسیس امارت حیدرآباد در دکن قایم شده بود- در زمان سابق تیول مذکور سکه از خود داشت و هنوز سکه ان در ولایت رایچور مروج است و آن را روپیه گدوالی می نامند-

سمستان جات پول

سمستان جات پول در ولایت محبوب نگر واقع است و مساحت ان ۱۹۱ میل مربع است و سرشماریش ۳۱۶۱۳ و دخل انجا یکصد نود هزار روپیه می باشد و ۷۳۵۳۷ روپیه به حکومت نظام سالانه پیش کش می دهد و از کتیبه معلوم می شود که در اواسط قرن سیزدهم فرمان روایان انجا تغیر یافتند اما کسی نمی داند که از چند سال تیول مذکور قایم است-

سمستان پالانچا

سمستان پالانچا در ولایت ورنگل واقع است و مساحت آن ۸۰۰ میل

مربع می باشد و ۳۸۷۴۴ نفر جمعیت دارد و دخل سالانه انجا
هفتاد هزار روپیه است و تقریباً چهل هزار روپیه به حکومت
نظام سالانه پیش کش می دهد - راجه انجا در ولایت گوداوری
تیولهای بدراچلم و رکاپالی را هم دارد و ولایت گوداوری در
ایالت مدراس واقع است - معلوم می شود که قبل از پراتا
پارودارای ورنگل سمستان مذکور در دکن وجود داشت و در
اواخر قرن هیجدهم ملحق به حکومت نظام گردید -

سمستان وان پارتی

سمستان وان پارتی در ولایت محبوب نگر
واقع است و ۴۵۰ میل مربع
است - ۶۲۱۹۷ نفر جمعیت دارد
و دخل انجا یک صد و پنجاه هزار روپیه می باشد و هر سال
۷۶۸۸۴ روپیه به حکومت نظام پیش کش می دهد -

تیولهای پایگاه

مساحت تیولهای پایگاه تقریباً ۴۱۳۴
میل مربع می باشد و سکنه انجا یک
کرور و دویست و هفتاد و پنج هزار است و هشت کرور روپیه
دخل سالانه دارد - تاریخ پایگاه از اواسط قرن هیجدهم شروع
می شود و در آن زمان نظام علیخان ابوالفتح خان را بر منصب
سرداری ۱۰ هزار سوار مقرر کرد و نیز مشار الیه را به لقب تیغ
جنگ و شمس الامرا مفتخر گردانید - ۵ هزار سوار مذکور ابتدائی
قشون پایگاه بودند و نظام تیولهای پایگاه را به تیغ جنگ
مرحمت نمود که از دخل ان مواجب قشون را ادا بسازد -
بعد از وفات ابوالفتح خان فرزندش محمد فخر الدین خان جای
وی را گرفت مشار الیه در سال ۱۸۰۰ م دختر نظام را گرفت

ودرسال ۱۸۲۷ انظام اورا به لقب امیر کبیر مفتخر ساخت او درسال ۱۸۵۵
مرحوم شد و پنج فرزند داشت. درسال ۱۸۶۹ ام که افضل الدوله نظام
از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت فرزند سوم فخرالدین خان رفیع الدین
خان شریک نایب السلطنه مقرر گردید و سالارجنگ نایب السلطنه بود
درسال ۱۸۷۷ ام که رفیع الدینخان مرحوم شد برادر کوچکش را شریک نایب السلطنه
مقرر نمودند پس از آن تیولهای پایگاه مابین فرزندان رفیع الدینخان
یعنی سر آسمانجاه و رشید الدینخان منقسم گردید و چون سال ۱۸۸۱ ام رشید الدینخان
مرد حصه وی مابین فرزندانش یعنی سر خورشید جاه و سر وقار الامرا تقسیم شد از سال
۱۸۸۸ تا سال ۱۸۹۳ سر آسمانجاه خدمت وزارت امارت دکن را انجام میداد
و درسال ۱۸۹۸ جان خود را به اجل سپرد و مشار الیه یک فرزند داشت که حالا
نماینده خانواده او است و بعد از سر آسمانجاه سر وقار الامرا وزیر مقرر شد و مشار الیه
تا سال ۱۹۰۱ خدمت وزارت را انجام داد و درسال بعد جان خود را بحق
تسلیم نمود. سر وقار الامرا دو فرزند داشت یعنی سلطان الملک و ولی الدینخان
دوم حالا معین المهام فوج یعنی وزیر جنگ است) درسال ۱۹۰۳ سر خورشید جاه
برحمت ایزدی پیوست و او هم دو فرزند داشت یعنی ظفر جنگ و امام جنگ
درسال ۱۹۰۷ فوت ظفر جنگ اتفاق افتاد.

تیولهای سالارجنگ | مساحت تیولهای سالارجنگ ۱۴۸۷ میل مربع است
و ۸۰۱۵۰ جمعیت دارد و دخل آنجا یک کرور و سیصد و بیست هزار روپیه است. اکنون
نواب سالارجنگ نوهٔ سالارجنگ اول که از انگلیس لقب جی سی ایس آی داشت و
وزیر بزرگی بود تیولهای مذکور را نگاه میدارد سالارجنگ اول سی سال در امارت حیدرآباد
حکومت نمود و او دو فرزند داشت یعنی نواب لیاقت علیخان و نواب سعادت علیخان
اول وزیر نظام مرحوم بود از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ خدمت خود را انجام داد و درسال
۱۸۸۹ مشار الیه در عنفوان شباب و تقریباً بیست و هفت ساله بود مرحوم شد. نواب لیاقت
علیخان یک فرزند دارد که اکنون نماینده خانوادهٔ او است.

خاتمه

اعلیحضرت قدر قدرت همایون نواب میر عثمان علیخان بهادر جی سی یس آی شاه دکن خلد الله ملکه و سلطانه

اصل انگلیسی این کتاب در زمان سلطنت شاه جنت مکان اعلیحضرت میر محبوب علیخان تالیف شد و شرح حال اعلیحضرت قدر قدرت همایون نواب میر عثمان علیخان بهادر شاه دکن ادام الله ایام سلطنته دران درج نیست لهذا احقر (مترجم) اجمالی از سوانح عمری و وضع سلطنت پادشاه جمجاه وقت راهی نگارم تا کتاب ناقص نماند و خوانندگان را نفع تام حاصل گردد

اعلیحضرت میر محبوب علیخان بهادر در روز سه شنبه چهارم رمضان المبارک سال ۱۳۲۹ هجری موافق هفتم برج سنبله ۱۹۱۱ء میلادی از این جهان فانی به عالم جاودانی شتافت سه روز بعد که ملت از مراسم تجهیز و تکفین و ختم پادشاه خود فارغ شد فرزند ارجمندش اعلیحضرت دارا شوکت سلیمان حشمت پادشاه دل آگاه نواب میر عثمان علیخان بهادر خلد الله ملکه و سلطانه بر تخت سلطنت دکن جلوس فرمود در حالیکه کرنل پنهه سفیر دولت انگلیس و عمایده و بزرگان ملک حاضر بودند و اکنون سال ششم سلطنت با برکت و میمنت اعلیحضرت است۔

اعلیحضرت نواب میر عثمان علیخان بهادر ادام الله ملکه و سلطانه در شب چهار شنبه جمادی الثانیه ۱۳۰۳ هجری متولد و قرة العین سلطنت گردید۔

در ایام طفولیت معلمان کامل ولله های ماهر برای تعلیم و تربیت اعلیحضرت مقرر شدند و آنچه برای ولی عهد یک مملکت لازم بود آموختند وجود مبارک در ایام ولیعهدی علوم عربی و فارسی و اردو و انگلیسی آموختند و در مشق نظام و سواری و تیراندازی مهارتی به سزا تحصیل فرموده استعداد فیصله مرافعات و اصدار احکام و فرامین را به کمال رساندند در سال اول سلطنت اعلیحضرت همایون مهاراجه کشن پرشاد بهادر یمین السلطنه خدمت وزارت را انجام می داد و بعد از او گرفته به نواب یوسف علیخان سالار جنگ سوم عطا شد معزی الیه از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۱۴ به منصب وزارت عظمی مفتخر بود و بعد معزول گردید

اصلاحات جزئی که در زمان اعلیحضرت شده بی شمار و در هر ادارهٔ دولتی نمایان است و رئیس اداره مجاز است که تدبیرات ترقی و اصلاح ادارهٔ خود را به اعلیحضرت پیش نهاد نموده قبولی و تصدیق بگیرد۔

از اصلاحات کلی یک قوهٔ برق است که شب حیدرآباد را چون روز روشن ساخته۔ دیگر توسیع راه آهن است که از سکندرآباد تا محبوب نگر ۸۰ میل کشیده شده۔ دیگر ادارهٔ آرایش بلده است که بحکم اعلیحضرت قایم گشته و در مدت چند سال تمام شهر را مثل یک باغ بزرگ مشتمل بر خیابانها و انهار و اشجار خواهد ساخت۔

دیگر آبگیر[1] عثمان ساگر است که قریب به اتمام و بر آبادی

---

[1] آبگیر – تالاب۔

رفاه شہر و اطراف خواهد افزود۔ در روز دوم حمل سال ۱۹۱۳م
خود اعلیحضرت سنگ اول بنیاد آبگیر عثمان ساگر را بدست
خود نهادند درحالیکه تمام اعیان دولت و ملت حیدرآباد
و سفیر دولت انگلیس حاضر بودند۔ جهت ساختن آبگیر مذکور
این شد که در سال ۱۹۰۸ میلادی سیلاب یک حصه بزرگ
حیدرآباد را برد و بسیاری از جان و مال مردم تلف شد۔
مهندس مشهور هند ویوس ورایا را که بعد صدر اعظم امارت
میسور شد برای تدبیر منع سیلاب آوردند و او رای
داد که دو سد بزرگ ساخته شود یکی بر رود موسی و یکی
بر رود عیسی (دو رود مذکور در بالای حیدرآباد یکی شده
از وسط شهر عبور می کنند) در صورت بودن سد آب فصل باران
هر قدر باشد جمع شده در فصول دیگر به تدریج به حیدرآباد
و اطراف داده می شود۔ اکنون شروع به ساختن سد
رود موسی شده سد رود عیسی بعد از این ساخته خواهد شد۔
ارتفاع سد چهل و یک ذرع و کسری است و از ان
یک نهر سر پوشیده که دوازده میل طول خواهد داشت
ساخته میشود و لوله آبی کار میگذارند که آب به دو کرور
نفس برسد۔ بر سنگ بنیاد مضمون ذیل در اردو و
انگلیسی کنده بود۔

این سنگ بنیاد را اعلیحضرت همایون نواب میر
عثمان علیخان بهادر نظام در سال دوم سلطنت خود ۱۹۱۳
میلادی کار گذاشتند۔

شجرۂ نسب اعلیحضرت نظام

عابد قلی خان

فیروز جنگ

نظام الملک آصفجاہ نظام اول از ۱۷۱۲ تا ۱۷۴۸

- غازی الدین
- ناصر جنگ نظام دوم از ۱۷۴۸ تا ۱۷۵۰
- صلابت جنگ نظام چہارم از ۱۷۵۱ تا ۱۷۶۱
- نظام علیخان نظام پنجم از ۱۷۶۱ تا ۱۸۰۳
  - سکندر جاہ نظام ششم از سال ۱۸۰۳ تا ۱۸۲۹
    - ناصر الدولہ نظام ہفتم از سال ۱۸۲۹ تا ۱۸۵۷
      - افضل الدولہ نظام ہشتم از سال ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۹
        - میر محبوب علیخان نظام نہم از سال ۱۸۶۹ تا ۱۹۱۱
          - اعلیحضرت میر عثمان علیخان بہادر نظام دہم سال ۱۹۱۱
  - عالی جاہ
- بسالت جنگ
- دختر
  - مظفر جنگ نظام سوم ۱۷۵۰

نظامهای دکن

درسال ۱۷۲۴ نظام الملک آصفجاه خودرا مستقل اعلان دادو
درسال ۱۷۴۸ وفات او اتفاق افتاد
درسال ۱۷۴۸ ناصر جنگ زمام سلطنت را در دست گرفت و
درسال ۱۷۵۰ کشته شد۔
درسال ۱۷۵۰ مظفر جنگ بر تخت نشست و در ۱۷۵۰ کشته شد
درسال ۱۷۵۱ صلابت جنگ سریر آرای سلطنت گردیدو
درسال ۱۷۶۱ اورا خلع نمودند۔
درسال ۱۷۶۱ نظام علیخان بر تخت سلطنت جلوس نمودو
درسال ۱۸۰۳ مرد۔
درسال ۱۸۰۳ اسکندرجاه عنان حکومت بدست گرفت و
درسال ۱۸۲۹ جان خودرا به اجل سپرد۔
درسال ۱۸۲۹ ناصر الدوله سریر سلطنت را از جلوس خود مزین ساخت و
درسال ۱۸۵۷ وفات کرد۔
درسال ۱۸۵۷ افضل الدوله سریر آرای سلطنت گردیدو
درسال ۱۸۶۹ برحمت ایزدی پیوست۔
درسال ۱۸۶۹ اعلیحضرت میر محبوب علیخان بر تخت نشست و
درسال ۱۹۱۱ مرحوم شد۔
اعلیحضرت قدر قدرت میر عثمان علیخان بهادر فتح جنگ
نظام الدوله نظام الملک نظام حال درسال ۱۹۱۱ میلادی
تخت سلطنت را جلوه افزود۔

سلسلهٔ وزرای دکن

نواب دیانت خان وزیر اول

از سال ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۲ راجه رگهوناتهه داس۔

از سال ۱۷۵۲ تا ۱۷۵۵ اسید لشکر خان۔

از سال ۱۷۵۵ تا ۱۷۵۸ نواب شاهنواز خان۔

از سال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۰ نواب بسالت جنگ۔

از سال ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۳ راجه پرتاب ونت۔

از سال ۱۷۶۵ تا ۱۷۷۵ نواب اسید لشکر خان۔

از سال ۱۷۷۵ تا ۱۷۷۸ نواب شمس الملک وقار الدوله۔

تا ۱۸۰۴ عظیم الامرا ارسطو جاه (ابتدای وزارتش معلوم نیست)

از سال ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۸ نواب میر عالم۔

از سال ۱۸۰۹ تا ۱۸۳۲ منیر الملک۔

از سال ۱۸۳۲ تا ۱۸۴۳ راجه چندو لال۔

از سال ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۶ راجه رام بخش۔

از سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸ نواب سراج الملک۔

از سال ۱۸۴۸ نواب امجد الملک۔

از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ نواب شمس الامرا۔

از سال ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۱ راجه رام بخش۔

سال ۱۸۵۱ ام راجه گنیش راؤ۔

از سال ۱۸۵۱ ام تا ۱۸۵۳ نواب سراج الملک۔

از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۸۳ نواب سر سالار جنگ جی۔سی۔ایس۔ای

از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ نواب میر لیاقت علیخان سالار جنگ۔

از سال ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۴ نواب سر آسمانجاه - کی سی آئی - ای
از سال ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۱ نواب سر وقار الامراء -
از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۲ مهاراجه کشن پرشاد -

سفیرهای انگلیس در حیدرآباد

مستر هولاند سال ۱۷۷۹ م
مستر جی گرانت از سال ۱۷۸۰ تا ۱۷۸۴ م -
مستر آر جانسن از سال ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۷ م -
کپتان کناوای از ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۳ م -
کپتان دبلیو کرک پاتریک از ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۷ م -
کپتان جی ای کرک پاتریک از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۵ م -
مستر اچ روسل از ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۶ م -
کپتان سیدن هام از ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۰ م -
لفتننت سی روسل از ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۱ م -
مستر اچ روسل از ۱۸۱۱ تا ۱۸۲۰ م -
مستر متکاف از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۵ م -
مستر دبلیو بی مارتین از ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰ م -
مستر راونشا در سال ۱۸۳۰ م -
کلنل جی استوارت از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۸ م -
ماجور جی کامران در سال ۱۸۳۸ م -
کلنل جی فریزر از ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۲ م -
ماجور سی داویدسن در سال ۱۸۵۲ م -
کلنل لوسی بی در سال ۱۸۵۳ م -

مسٹر جی ای بوشبی از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ء م۔
کپتان تارن ہیل در سال ۱۸۵۶ء م۔
کلنل سی داویدسن سی بی ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۲ء م۔
سر جی یول کی سی ایس ای از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۷ء م۔
سر ریچارڈ تمپل کی سی ایس ای در سال ۱۸۶۷ء م۔
مسٹر رابرتس سی بی سی ایس آئی در سال ۱۸۶۸ء م۔
مسٹر سی بی ساندرس سی بی از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۵ء م
کلنل مید از ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۱ء م۔
سر استوارٹ بابلی کی سی ایس آئی سی آئی ای از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۲ء م
مسٹر ڈبلیو بی جانس از ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۳ء م۔
مسٹر جی جی کارڈری از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۸ء م۔
مسٹر ای پی ہوئل در سال ۱۸۸۸ تا
سر ڈینس فیٹزپاٹریک سی آئی ای از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱ء م۔
سر ٹریور پلودن کی سی ایس آئی از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ء م۔
کلنل سر داوید بارکی سی ایس آئی از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ء م۔
مسٹر سی ایس بایلی سی ایس آئی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ء م۔
مسٹر ام اف او دویر در سال ۱۹۰۸ء م

سلاطین بہمنی

حسن گنگو ظفر خان سال ۷۴۸ ہجری موافق ۱۳۴۷ میلادی
محمد اول سال ۷۵۹ ھ موافق ۱۳۵۸ء م۔
مجاہد سال ۷۷۶ ھ موافق ۱۳۷۵ء م۔

داود	سال	۷۸۰ھ	موافق	۱۳۷۸م
محمود اول	سال	۷۸۰ھ	موافق	۱۳۷۸م
غیاث الدین	سال	۷۹۹ھ	موافق	۱۳۹۷م
شمس الدین	سال	۷۹۹ھ	موافق	۱۳۹۷م
فیروز	سال	۸۰۰ھ	موافق	۱۳۹۷م
احمد اول	سال	۸۲۵ھ	موافق	۱۴۲۲م
احمد دوم	سال	۸۳۸ھ	موافق	۱۴۳۵م
ہمایون	سال	۸۶۲ھ	موافق	۱۴۵۳م
نظام	سال	۸۶۵ھ	موافق	۱۴۶۱م
محمد دوم	سال	۸۶۷ھ	موافق	۱۴۶۳م
محمود دوم	سال	۸۸۷ھ	موافق	۱۴۸۲م
احمد سوم	سال	۹۲۴ھ	موافق	۱۵۱۸م
علاء الدین	سال	۹۲۷ھ	موافق	۱۵۲۰م
ولی اللہ	سال	۹۲۹ھ	موافق	۱۵۲۲م
کلیم اللہ	سال	۹۳۲ھ	موافق	۱۵۲۵م

سلاطین عادل شاہی بیجاپور

یوسف عادل شاہ	سال	۸۹۵ھ	موافق	۱۴۸۹م
اسمٰعیل عادل شاہ	سال	۹۱۵ھ	موافق	۱۵۱۰م
ملو عادل شاہ	سال	۹۴۱ھ	موافق	۱۵۳۴م
ابراہیم عادل شاہ اول	سال	۹۴۱ھ	موافق	۱۵۳۵م
علی عادل شاہ	سال	۹۶۵ھ	موافق	۱۵۵۷م
ابراہیم عادل شاہ دوم	سال	۹۸۷ھ	موافق	۱۵۷۹م

سلاطین نظام شاہی احمد نگر

احمد نظام شاہ اول ۸۹۶ھ موافق ۱۴۹۰م
برہان نظام شاہ اول ۹۱۴ھ موافق ۱۵۰۸م
حسین نظام شاہ ۹۶۱ھ موافق ۱۵۵۳م
مرتضی نظام شاہ ۹۷۲ھ موافق ۱۵۶۵م
میران حسین نظام شاہ ۹۹۶ھ موافق ۱۵۸۸م
اسمٰعیل نظام شاہ ۹۹۷ھ موافق ۱۵۸۸م
برہان نظام شاہ دوم ۹۹۹ھ موافق ۱۵۹۰م
ابراہیم نظام شاہ ۱۰۰۳ھ موافق ۱۵۹۴م
احمد نظام شاہ دوم ۱۰۰۴ھ موافق ۱۵۹۴م
بہادر نظام شاہ ۱۰۰۴ھ موافق ۱۵۹۵م

سلاطین قطب شاہی گولکندہ

سلطان قلی قطب شاہ سال ۹۱۸ھ موافق ۱۵۱۲م
جمشید قلی قطب شاہ سال ۹۴۰ھ موافق ۱۵۴۳م
سبحان قلی قطب شاہ سال ۹۵۷ھ موافق ۱۵۵۰م
ابراہیم قلی قطب شاہ سال ۹۵۷ھ موافق ۱۵۵۰م
محمد قلی قطب شاہ سال ۹۸۸ھ موافق ۱۵۸۰م

تمام شد